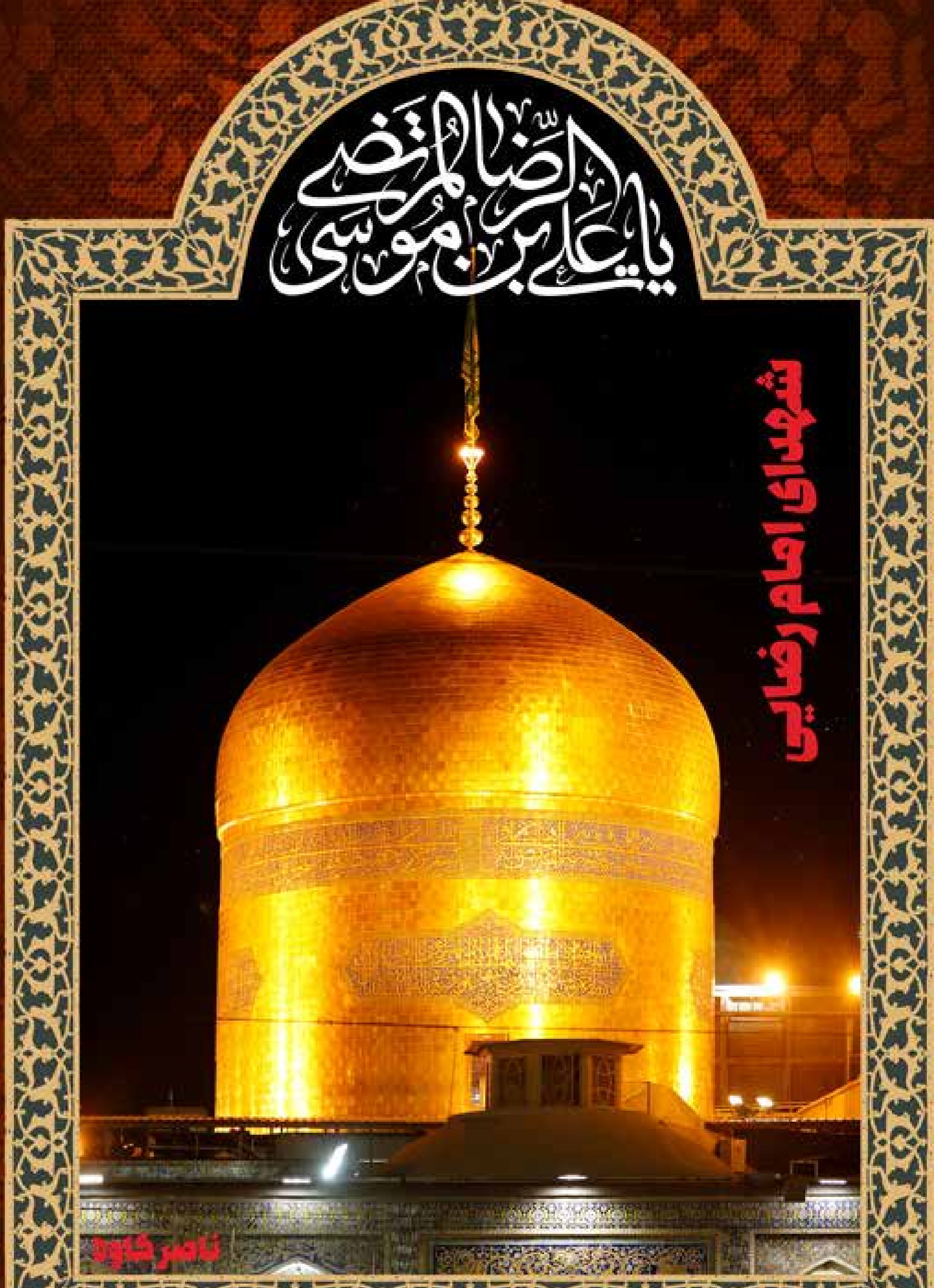


یا علی بن موسی الرضا المرتضی
شهدای امام رضایی
ناصر کاوه

بسم الله الرحمن الرحیم

شهدای امام رضایی

ناصر کاوه

سرشناسه: کاوه، ناصر ۱۳۴۴
عنوان و نام پدیدآور: شهدای امام رضایی /خاطرات دفاع مقدس/
به اهتمام ناصر کاوه.
مشخصات نشر: ۱٤۰۳
مشخصات ظاهری: ١١٦ص.
شابک :
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- خاطرات
موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- خاطرات
موضوع : شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات
رده بندی کنگره:
رده بندی دیویی:
شماره کتابشناسی ملی:

شهدای امام رضایی

به اهتمام : ناصر کاوه
گرافیک وطراح : علی کربلائی
تایپ : نرگس کاوه
تدارکات و پشتیبانی : فاطمه عاقلی
مدیر طرح : مهدی کاوه
نوبت چاپ اول : بهار ۱٤۰۳
شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه
شابک :
قیمت : ۲۰۰/۰۰۰ تومان

"یاد شهدا را برجسته کنید، زنده کنید، خاطره آنها را حفظ کنید. "مقام معظم رهبری"

این کتاب تقدیم می شود به:

ائمه معصومین(صلوات الله علیهم اجمعین)، امام خمینی(ره)، شهدا از صدراسلام تا شهدای انقلاب اسلامی، شهدای دفاع مقدس، شهدای ترور، شهدای مدافع حرم، شهدای اقتدار، شهدای امنیت، شهدای هسته ای، شهدای عاشق اهل بیت(ع) علی الخصوص شهدای امام رضایی(ع)



فهرست

مقدمه

عشـق و ارادت شـهدا بـه ائمـه اطهـار علـی الخصـوص امـام رضـا علیـه الـسلام، بـر هیچکـس پوشـیده نیست.بسـیاری از شـهدا بعـد از زیـارت آسـتان مقـدس و مطهـر حضرت ثامـن الحجـج حضرت علـی ابـن موسـی الرضـا(ع) بـه جبهـه هـای نـور علیـه ظلمـت اعـزام شـدند و خـون پـاک خـود را نثـار آبیـاری درخـت تنومنـد اسلام و قـران کردنـد. زیارتـی کـه رزمنـدگان در آن دوران انجـام مـی دادنـد زمیـن تـا آسمان بـا زیارتـی کـه نیابتـی انجـام مـی شـد فـرق داشـت. آنهـا اگـر دو شـب مشـهد بودنـد هـر دو شـب را تـا صبـح در حـرم سـپری مـی کردنـد و در عیـن تمرکـز بـر جنـگ و جهـاد درحـرم مطهـر امـام رئـوف(ع) دعـا مـی کردنـد و چـه دعایـی بـهتر از دعـا در حـرم امـام(ع) و مگـر مـی شـود امـام رضـا(ع) بـه دادِ بچـه هـا نرسـد؟! هنـوز هـم وقتـی برخـی مجروحـان را کـه مـی بینـم از دعاهـای توسـل حـرم یـاد مـی کننـد! شـهدا در وصایـای خـود بـا اشـاره بـه رخصـت از امـام هشـتم(ع) خواسـتار آزادی راه کـربلای معلـی بودنـد. شـهدا در وصایـای خـود بـا اشـاره بـه رخصـت از امـام هشـتم خواسـتار آآزادی راه کـربلای معلـی بودنـد .

البتـه بودنـد شـهدایی کـه هیچـگاه بـه زیـارت امـام رضـا(ع) مشرف نشـدند و پیکـر مطهرشـان اشـتباها بـه مشـهد فرسـتاده شـد و اینگونـه بعـد از شـهادت بـه پابوسـی امـام(ع) مـی آمدنـد!! البتـه دربـاره کیفیـت و چیسـتی ارتبـاط معنـوی و تـوسلات شـهدا بـه امـام رضـا(ع) فقـط خودشـان مـی تواننـد سـخن بگوینـد. اصـل کـوخ نشـینی در زائـران حضرت(ع) دیـده مـی شـد و بسـیار بودنـد رزمندگانـی کـه شـب تـا صبـح بـه حـرم خیـره مـی شـدند و اینکـه چـه مـی گفتنـد و چـه طلـب مـی کردنـد را کسـی نمـی دانـد!

برخـی از رزمنـده هـا مثـل شـهید ابراهیـم ناظمـی کـه معلـم بـود را وقتـی چنـد روز قبـل از شـهادت در عملیـات کـربلای پنـج، در اهـواز دیـدم و از احوالـش جویـا شـدم، در پاسـخ گفـت: رفتـم زیـارت و عـرض کـردم: آقـا کاری کـن ایـن سـفر، سـفر آخـر باشـد! شـاید برخی بگوینـد ایـن چـه خواسـته و حاجتـی از محضر امـام رضـا(ع) اسـت؟ امـا هیـچ کـس فلسـفه اش را نمـی دانـد جـز خـدا و خـود شـهدا و شـاید آنهـا مـی خواسـتند امـام(ع) را جـای دیگـر زیـارت کنند!شـب هـای چهارشـنبه اطـراف ضریـح امـام رضـا(ع) قـرق مجروحـان جنـگ مـی شـد نـه فقـط مجروحانـی کـه مـی توانسـتد حرکـت کننـد بلکـه حتـی رزمنـده هایـی کـه سرتاپایشـان را گـچ گرفتـه بودنـد بـه حـرم آمـده و دعـای توسـل مـی خواندنـد امـا نـه بـا نیـت شـفا کـه آنهـا شـفا را در همان مجروحیـت هـا و جانبـازی هـا مـی دیدنـد بلکـه از حضرت ثامـن الحجـج(ع) درخواسـت مـی کردنـد تـا کمـک شـان کنـد

همسر سردار شهید «عبدالحسین برونسی»نقل می کند که، زینب آخرین فرزندم که ۲۰روزه شد شهید برونسی گفت دیگر نمی‌توانم بمانم و باید به جبهه برگردم. شب تمام بچه‌ها را به حرم برد. یکی یکی را دور حرم چرخاند. نوبت به زینب که رسید او را بغل کرد و دور ضریح می‌چرخاند و اشک می‌ریخت و با امام رضا (ع) صحبت می‌کرد. وقتی از حرم بر می‌گشتیم گفت: «بچه‌ها را دست کسی سپردم که اگر سرشان را هم زیر سنگ کنند نمی‌میرند. هر وقت کاری داشتید پیش امام رضا(ع) بروید. من سفارش شما را به امام رضا(ع) کردم.»

شهید ابوالفضل اصلاح: تنها آرزوی من در درگاه خداوند متعال این است که خادم حرم ثامن الحجج علی بن موسی الرضا(ع) شوم و پدرم، اگر این آرزو نصیب من نشد از شما می‌خواهم خادمی حرم امام هشتم(ع) را به عهده بگیرید و به زائران امام رضا(ع) خدمت کنید. شهید احمد احمد نژاد بیرم آباد به خانواده‌اش سفارش می‌کند: از شما می خواهم که در تشییع جنازه ها و نماز جمعه ها شرکت و در کنار قبر علی بن موسی الرضا(ع) برای پیروزی رزمندگان اسلام دعا کنید. از شما می خواهم که اگر خداوند توفیق شهید شدن را به من داد، مرا به بهشت رضا آن جایگاه عاشقان خدا و آن خانه ابدیت مرا به خاک بسپارید

شهید اسماعیل محمدی مجرد در کنار امام رضا(ع) عهد می‌بندد، این شهید بزرگوار در جوار مرقد مطهر حضرت علی بن موسی الرضا(ع) عهدنامه‌ای می‌نویسد: بسم الله الرحمن الرحیم خدایا چنان نیرو و قوت و قدرتی به ما عطا فرما که در اطاعت و بندگی و عبادت و دستورات و احکام تو موفق باشیم انشاء الله. از این زمان به بعد با خود و خدای خود در این مکان مقدس در کنار مرقد حضرت علی ابن موسی الرضا (ع) عهد می‌بندم که جانم را فدای اسلام کنم.

شهید حسن سربندی‌فراهانی نوشته است: رسول اکرم (ص) فرمودند که جهاد دری از درهای بهشت است که بر روی بعضی از بندگان خاص خودش باز می‌کند.این نکته تعصب عجیبی بر روی این حقیر گذاشت، زیرا خودم را از بندگان خاص و مخلوص خدا نمی‌بینم و با گفته‌ای که مادرم به من گفتی (هیچ کدام شما شهید نمی‌شوید) دلم عجب سوخت. به پیش آقا ثامن الحجج علی بن موسی الرضا(ع) رفتم قصد کردم که چهل روز روزه بگیرم و چهل روز از صبح تا غروب در حرم مطهر آقا بمانم تا حاجتم را که شهادت است از ایشان بگیرم، آری اگر شهادت نصیبم گشت از برکات امام رضا (ع) می‌باشد

شـهید مدافـع حـرم، محسـن حججـی بـرای امـام رضـا (ع) نامـه مـی نویسـد و شـهادت خـود را اینگونـه طلـب مـی کنـد. آقـای مـن تـو را بـه مـادرت زاهـرا (س) قسـم شـهادت نامـه مـرا بـا امضـای خـودت مزیـن کـن. آرزو دارم امشـب پرونـده ام بـه همـراه جـواز شـهادتم بـه امضـای امـام زمـان (عـج) برسـد...بدون شـک بـا دیـدن امضـای ضمانـت شماولـی عصر (عـج) هـم امضـا مـی کننـد. در عملیاتـی، دشـمن بـه مقـر ادوات مـا حملـه هوایـی کـرد. در ایـن مقـر شـهید فرجوانـی فریـادی کشـید و امـام رضـا(ع) را صـدا کـرد و گفـت «بچـه هـای مـردم دارنـد کشـته مـی شـوند چـرا صـدای مـن را نمـی شـنوی» کـه مـن شـاهد بـودم پـس از آن راکـت هـای هواپـیمای دشـمن کـه بـه زمیـن مـی خـورد عمـل نمـی کـرد. شـهدا ارادت خاصـی بـه حضرت علـی ابـن موسـی الرضـا(ع) داشـته‌اند و ارادتمنـدان امـام رضـا(ع) بودنـد و در وصیتنامـه خـود، همـواره ایـن ارادت را بـه هشـتمین اختر تابنـاک آسمان امامـت و ولایـت ابـراز کرده‌انـد. شـهید احمـد درتومـی خطـاب بـه مـادرش می‌گویـد: مـادر مهربـان مـن، مـن پیـش از اینکـه بـه جبهـه بـروم در زیـارت امـام هشـتم(ع)، امـام رضـا (ع) کـه در مشـهد غریـب و تنهـا اسـت در کنـار قبرش از او درخواسـت کـردم کـه مـرا بـه شـهادت قبـول کـن. مـادرم اگـر شـهید شـدم بـدان کـه امـام هشـتم لطـف و عنایـت خـود را بـر مـا نظـر کـرده اسـت. شـهید مدافـع حـرم، محسـن حججـی بـرای امـام رضـا (ع) نامـه مـی نویسـد و شـهادت خـود را اینگونـه طلـب مـی کنـد. آقـای مـن تـو را بـه مـادرت زاهـرا (س) قسـم شـهادت نامـه مـرا بـا امضـای خـودت مزیـن کـن. آرزو دارم امشـب پرونـده ام بـه همـراه جـواز شـهادتم بـه امضـای امـام زمـان (عـج) برسـد...بدون شـک بـا دیـدن امضـای ضمانـت شماولـی عصر (عـج) هـم امضـا مـی کننـد. شـهید عبدالمجیـد اعتصامـی فـرد خطـاب بـه پـدرش می‌نویسـد: همانطـوری کـه علـی بـن موسـی الرضـا(ع) در مـرگ فرزندانـش تنهـا و غریـب بـود تـو هـم مثـل او بـاش و نگـذار قطـره اشـکی کـه دشـمن را شـاد مـی سـازد از چشمانـت جـاری شود.شـهید احمـد کفـاش طرقـی بـه پـدرش وصیـت می‌کنـد: پـدر جـان اگـر مـن پسر شما احمـد کفـاش، کشـته شـدم مـرا در صحـن حـرم علـی بـن موسـی الرضـا(ع) بـه خـاک بسـپارید .

هـمسر شـهید «عبدالرسـول خردادی»نقـل مـی کنـد کـه بـرای رفتن بـه جبهـه توانسـت رضایـت پـدرش را جلـب کنـد سـپس احسـاس کـرد بـه امضـای دیگـری نیـاز دارد و آن صاحـب اصلـی امـام رضـا (ع) بـود. بـا عشـق و علاقـه‌ای خـاص راهـی مشـهد شـد.از کـوی طلاب تـا حـرم مطهـر را بـا پـای پیـاده و بـدون کفـش طـی کـرد تـا بـه ایـن صـورت از تاخیـری کـه در زیـارت آقـا داشـته عذرخواهـی کنـد و از درگاه امـام رئـوف بـرای پـرواز ملکوتیـش کسـب اجـازه کنـد

شـهید سـیدرضا عبایـی رضـوی خطـاب بـه پـدرش می‌گویـد: پـدرم، شما کـه در شـهر مقـدس در کنـار جـواد حضرت ثامـن الحجـج امـام هشـتم حضرت رضـا(ع) کار می‌کنیـد روزهـا می‌بینیـد کـه هـر روز از روز قتلـگاه امـام حسـین (ع) بیـشتر شـهید مـی آورنـد، در حـرم مطهـر امـام رضـا(ع) شـبها و در نمـاز جمعـه در دعاهـای کمیـل طلـب پیـروزی رزمنـدگان اسلام طلـب کنیـد، در نمـاز شـفای مجروحیـن جنـگ و معلولیـن جنـگ تحمیلـی را از خـدا بخواهیـد. انشـاء اللـه. شـهید جلال شـهد فـروش بـا امـام رضـا(ع) درد و دل می‌کنـد و مـی گویـد: یـا علـی بـن موسـی الرضـا(ع)، مـن در حـرم شما، بـه پـدر واقعـی خـود سلام کـردم ، ولـی جـواب ندادنـد و حتـی گفتنـد تـرا نمـی شناسـم، زیـرا مـن می‌دانـم کـه پـدر بزرگـوار شما (امـام موسـی الکاظـم علیـه الـسلام) کـه مـرا در طفولیـت شـفا دادند و بـه گفتـه مـــادرم، ایـن گفتـه را گفتـم و مـرا از اول مـی شناسـند و دوسـت دارم کـه این جسـم بـی جـان و بـی روح و گنـاه کـرده را در آسـتانه مطهـر خـود جـا دهیـد و در جهـان دیگـر ، بـرای مـن پـدری و مـرا شـفاعت کنیـد ، چـون پـدری مهربـان در عمـرم نداشـتم

شـهید عبدالمجیـد اعتصامـی فـرد خطـاب بـه پـدرش می‌نویسـد: همانطـوری کـه علـی بـن موسـی الرضـا(ع) در مـرگ فرزندانـش تنهـا و غریـب بـود تـو هـم مثـل او بـاش و نگـذار قطـره اشـکی کـه دشـمن را شـاد مـی سـازد از چشمانـت جـاری شـود

شـهید علـی اکبر حسـین‌پور دربـاره قولـش بـه امـام رضـا(ع) بـه مـادرش می‌گویـد: مـادر، ایـن چنـد روز کـه مـن آمـدم مرخصـی نبـود، ماموریـت بـود، ماموریـت داشـتم کـه از همـه خداحافظـی کنـم همچنیـن از علـی بـن موسـی الرضـا(ع)، وقتـی حـرم می‌رفتـم بـه امـام رضـا(ع) گفتـم، یـا امـام رضـا(ع) تـو یاریـم کـن، می‌خواهـم بـروم قبر امـام حسـین (ع) را زیـارت کنـم و راه کـربلا را بـاز کنـم و بـه امـام رضـا (ع) قـول دادم کـه می‌خواهـم پیـش قبر پسرش حضرت جـواد بـروم، اگـر نتوانسـم بـروم انشـاء اللـه هـر وقـت راه کـربلا بـه دسـت رزمنـدگان اسلام بـاز گردیـد شما یـک قطعـه عکسـم را برداریـد و بـه صحـن امـام حسـین(ع) و حضرت جـواد(ع) ببریـد کـه مـن پیـش امـام رضـا(ع) بـد قـول نشـوم

کتـاب را نبنـد و بقیـه را خـودت ورق بـزن و بخـوان. باحـول وقـوه الهـی، بـا توسـل بـه چهـارده خورشـید منـور و بـا اسـتعانت از شـهدا از میـان هـزاران خاطـره و بـه رسـم چیـدن بهتریـن گل هـای معطـر وتهیـه خـوش بوتریـن عطرهـا وباامیـد برآمـدن هـزاران آرزو بـا نـام مقـدس و مبـارک «امـام زمان(عـج)» و بـا« رمـز یـا زهـرا(س)» نـوشتن کتـاب «شـهدای امـام رضایـی» را شروع مـی کنیـم، تـا انشـاءالله مـورد رضایـت وخشـنودی «خداونـد عزوجـل» واقـع گـردد...

ارادتمند: ناصرکاوه

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«آستان قدس رضوی(ع) مرکز حقیقت اسلام است»

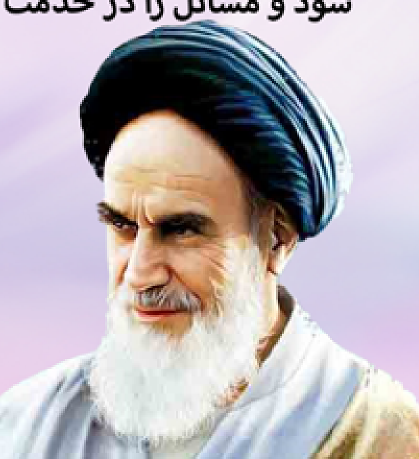
شما مهمان‌های عزیزی هستید که از محل تجلّی نور، از محل توجّه ملائکة اللّه، از آستان قدس رضوی آمدید و خوش آمدید. خداوند شماها را حفظ کند و اسلام را به جدیت‌های شما و همه ملت به پیش ببرد. و من امیدوارم که با دعای شما در آستان قدس رضوی موفق بشوم به پابیوس آن حضرت.
(صحیفه امام ،ج۱۳ ،ص ۴۲۶)

این میهمان های عزیز از جایی می آیند که دل‌های ملائکة اللّه به آنجا متوجه است. اصلاً مرکز ایران آستان قدس است. و ما امیدواریم که همه ما را خداوند از خدمتگزاران آستان قدس رضوی(ع)قرار بدهد. و شماها چقدر خوشبخت هستید که در آن آستان زندگی می کنید، چه آن‌هایی که خدمتگزار مستقیم آستانه هستند و چه آن‌هایی که در آستان مقدس، خدمتگزار به ملت و اسلام و جمهوری اسلامی هستند. (صحیفه امام، ج۱۶، ص: ۳۸۸)

همه نیروها، همه قدرت‌ها در هر جا هستند، محتاج به توجه خاص حضرت رضا(ع)هستند ... و من امیدوارم که ان شاء اللّه تعالی، به برکت آن آستان مقدس، جمهوری اسلامی همان طوری که تا کنون پیروزمندانه پیش رفته است، از این به بعد هم پیش برود و این جمهوری اسلامی باقی باشد با اسلامیت خود تا وقتی که زمانی که به حضور بقیّة اللّه این جمهوری مشرّف شود و مسائل را در خدمت ایشان حل کند. (صحیفه امام، ج۱۶، ص: ۳۸۸)

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منابع : صحیفه امام؛ ج ۱۳، ۱۶



رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران

امام خمینی(ره)

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شرط قبولی زیارت امام رضا(ع) »

شرط اوّل قبولی زیارت این است که با حضرت «ملاقات» کنید؛ یعنی رفتنِ حرم و آمدن، صِرف رفتن به یک مکان و بیرون آمدن نباشد؛ آن‌جا یک موجودی و یک روح والایی حضور دارد؛ به این حضور توجّه بکنید.«به چشم دیدن» لازمه‌ی ملاقات نیست؛ او هست و سخن شما را می‌شنود، حضور شما را می بیند، شخص شما را می بیند، با او حرف بزنید؛ این شد زیارت. زیارت یعنی همین ملاقات.زیارت جامعه مثلاً ۶ یا ۷ صفحه است، وقت کردید همه‌اش را بخوانید، وقت نکردید یک صفحه‌اش یا نصف صفحه‌اش را بخوانید.در حالی‌که متن زیارت را می خوانید، ولو معنایش را هم ندانید، متوجّه باشید دارید خطاب به چه کسی می خوانید. اگر این شد، آن وقت می شود زیارت.بعضی‌ها خیال می کنند باید بروند حتماً به ضریح بچسبند! اینها چون دلهای شان وصل نمی شود، می خواهند جسم ها را وصل کنند؛ چه فایده دارد؟ یکی هم ممکن است دورتر باشد، امّا دلش متّصل باشد؛ این خوب است.در داخل حرم نماز بخوانید، نماز قضا بخوانید، نماز واجب بخوانید، نماز مستحبّی بخوانید، نماز برای پدر و مادر بخوانید و... به شرطی که دل وصل باشد.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: کانال اطاع رسانی مقام معظم رهبری

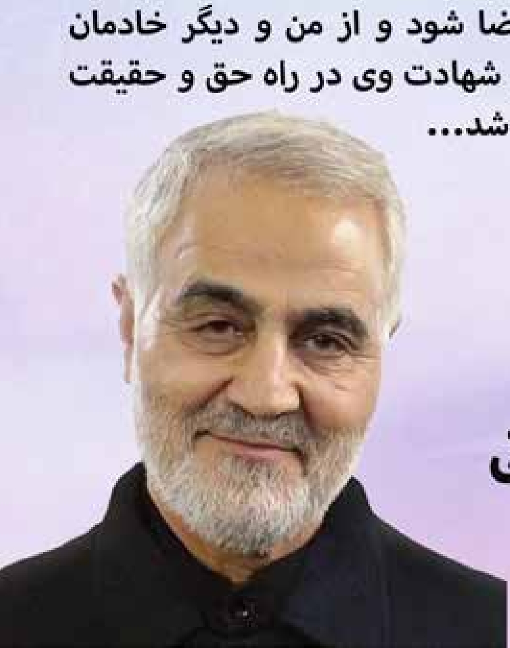


مقام معظم رهبری
امام خامنه ای

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«عشق حاج قاسم به امام رضا(ع)»

در یکی از روزهای دهه کرامت سال ۱۳۹۷، لوازم شست و شو را به حاج قاسم دادم و سردار هم شروع کرد به تمیز کردن روضه منوره. من هم شروع کردم به خواندن این ابیات: «ای صفای قلب زارم هر چه دارم از تو دارم / تا قیامت ای رضا جان سر ز خاکت بر ندارم»، که ناگهان متوجه شدم حال سردار سلیمانی منقلب شد، سرش را روی ضریح گذاشت و شروع به گریه کرد. یکبار دیگر این شعر را در مراسم اعطای حکم خادمی حاج قاسم و به سفارش خود ایشان خواندم و دیدم که حاجی با شنیدن این شعر حس و حال عجیبی دارد. حتی یادم هست به من گفته بود که اگر توفیق شهادت نصیبش شد، وقتی که تابوت او را برای طواف به حرم رضوی آوردند این شعر برایش بخوانم. روزی که پیکر پاک حاج قاسم وارد روضه‌منوره شد یکدفعه این خواسته شهید را به یاد آوردم و حال خودم هم منقلب شد. وقتی هم که شروع به خواندن کردم، حس و حال عجیبی در حرم ایجاد شد و صدای هق هق و گریه همه بلند شد. شهید سلیمانی بارها به من گفته بود که باید تذکره شهادتش توسط امام رضا (ع) امضا شود و از من و دیگر خادمان خواسته بود در زیارت امام رضا (ع) برای شهادت وی در راه حق و حقیقت دعا کنیم، بالاخره هم دعای او مستجاب شد...



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

به گزارش خبرنگار ایرنا، راوی: امیر عارف

شهید حاج قاسم سلیمانی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«قربون کبوترای حرمت(ع)»

آن شب توی همان صحن همیشگی غلامعلی به امام رضا(ع) توسل می کرد. با مولا قرار گذاشت چهارده قدم به سمت ضریح بردارد و باهر قدم یک بیت برای آقا امام رضا (ع) بگوید. قدم برمی‌داشت، اشک‌هایش می‌ریخت و زیر لب زمزمه می‌کرد... قربون کبوترای حرمت... قربون این همه لطف و کرمت

از روزی که با تو آشنا شدم... مورد مرحمت خدا شدم

گفته‌ای هر کی بیاد به پا بوسم... تو گرفتاری بدادش می‌رسم

منم امروز به زیارت اومدم... به امیدی در خونه‌ات اومدم

گفته‌ای هر کی بیاد به دیدنم... من میام سه جا بهش سر می‌زنم

توی قبرم رضا جون منتظرم... که بزاری کف پاتو رو سرم

از گناه بال و پرم سوخته شده... چشم من به حرمت دوخته شده

شاعر این اشعار غلامعلی رجبی در ۵ مرداد سال ۱۳۶۷ در عملیات "مرصاد" با ذکر یازهرا (س) ردای شهادت را پوشید و به دیدار معبودش شتافت....

اینجانب غلامعلی رجبی، وصیت می کنم که همهٔ آشنایان،دوستان، پدر، مادر، برادرانم و خواهرانم همگی را شفاعت خواهم کرد. مرا در هیأت ها فراموش نکنید! در مجلس ختم و غیره فقط و فقط روضه حضرت ابا عبدا...(ع) خوانده شود ... و شما را هم سفارش می کنم به عزاداری ها که بلا را دفع می کند و اشک بر حسین (ع) کلید پیروزی است....



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: دوستان شهید رجبی _ منبع: کتاب کبوتران حرم

شهید غلامعلی رجبی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«عاشق زیارت امام رضا(ع) بود»

حالا هم این قدر دم از شهادت میزنی، اگه شهید شدید چی به من می‌رسه؟ حمید گفت: مصطفی جان هرچی دارم مال تو. گفتم: «نه، اون چیزی که خیلی برات با ارزشه رو بگو.» گفت: من یه چفیه دارم که برام خیلی با ارزشه. گفتم: چی؟! یه چفیه؟! قرآن و پول و این همه چیز با ارزش داری، اون وقت یه چفیه؟ گفت :«این چفیه از همه چیز برام مهمتره. از دست آقا گرفتمش.» با یک عشقی گفت از دست آقا گرفتمش که تازه فهمیدم عشق به ولایت یعنی چی. برایم خیلی جالب بود. با ارزش ترین چیزی که در آن شرایط سخت داشت، یک چفیه بود. آن هم تنها به خاطر عشق به آقا.بسیاری از مواقع وقتی به مشکلی برمی‌خوردیم یاحمیدرضا خسته می‌شد یا در کارش گیر می‌کرد سریع به مشهد می‌رفتیم. اصلا دربند جا و وسیله نبودیم. یک بار با ماشین یا قطار و اگر شرایط مناسب بود با هواپیما می‌رفتیم و شده بود حتی پول نداشتیم، قرض می‌کرد و می‌رفتیم اگر هم امکان همراهی من نبود خودش تنها می‌رفت و یک انرژی و مددی از امام رضا (ع) می‌گرفت و بر می‌گشت و برای همین سفرهای مشهدمان خیلی بود و امام رضا (ع) به ما محبت می‌کرد. در وصیتش نوشته است،محمدجان! زندگی نکن برای خودت، زندگی کن برای مهدی (عج)؛ درس بخوان برای مهدی (عج)؛ ورزش کن برای مهدی (عج). احمدجان! وصیت اصلی من به تو تبعیت کامل از ولی‌فقیه است. سعی کن خودت را از جهات علمی، معرفتی و جسمانی آماده نصرت امام زمان کنی...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: مصاحبه با همسر شهید



شهید حمیدرضا اسداللهی

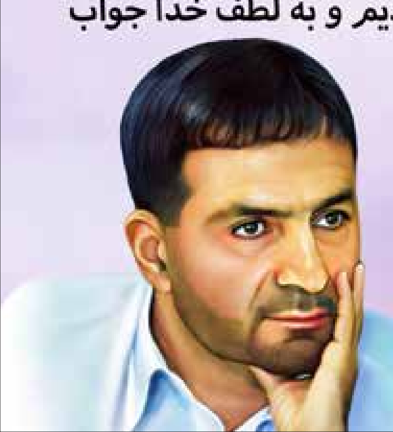
صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شهید تهرانی مقدم و توسل به امام رضا(ع)»

مقدم از سفر خویش به روسیه به اتفاق هیاتي برای خرید یكي از سیستم هاي موشكي دقیق روسي كه سامانه اي با برد ۳۰۰ كیلومتر و ضریب اطمینان بالا بود، سخن گفت. این موشك مي توانست با كمترین اختلاف و انحرافي به هدف خود برخورد كند و این فناوري تنها در انحصار روسیه قرار داشت. مذاكرات براي خرید این موشك به سرانجام نرسید، چرا كه آنها این سامانه را جزو سلاح استراتژیک و مبنایي خود مي دانستند و به دلیل حساسیت ویژه اي كه روس ها داشتند، از دادن موشك سر باز زدند. حسن گفت: من به ژنرا ل روسی با اطمینان گفتم که ما می توانیم به این فناوري دست پیدا کنیم و همانند این موشك را بسازیم و البته پوزخندی به عنوان پاسخ بر لبان ژنرال های روسی نقش بست. حسن می گفت در برگشت از سفر روسیه تمام هم و غم من این شد که نمونه این موشک روسي را بسازم اما دائما در مسیر انجام تست هاي موشك اخلال به وجود مي آمد. براي حل این به مشهد رفتم و سه روز در حرم امام رضا(ع) به ایشان توسل کردم و راجع به اختلال پیش آمده به تفکر مشغول شدم. بعد از سه روز در حرم امام رضا (ع) یک دفعه موضوعی به ذهنش رسید که احساس مي كرد راه حل این مشكل است. طرحی در ذهنش جرقه زد. حسن گفت: زیارت خودم را تكمیل كردم و سریع برگشتم منزل، دفترچه نقاشی دخترم را گرفتم و آن چه را كه در ذهنم بود ترسیم كردم. بعد از بازگشت از مشهد این طرح را مدل سازی كردیم و به لطف خدا جواب هم گرفتیم و مشكل حل شد.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: دکتر زاکانی ،منبع: کتاب ذوالفقار ولایت



شهید حسن تهرانی مقدم

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شما هم شیر گرفتید!؟»

پسرم کاظم ۵ ساله بود که مریض شد. تلاش پزشکان سبزوار در مداوای او بی نتیجه بود. او را به مشهد بردیم و در بیمارستان بستری کردیم. ده روز تحت مداوا بود. پزشکان آن جا هم قطع امید کردند. با ناامیدی در حالی که اشکم سرازیر بود؛ بیمارستان را ترک کردیم. به شوهرم گفتم:

من و کاظم را به حرم امام رضا علیه‌السّلام ببر.

می‌خواهم دست به دامن آقا شوم شاید عنایتی بفرماید.

شب هنگام پسرم را به حرم بردیم. ماه محرم بود. نتوانستیم به ضریح نزدیک شویم. مدت زیادی ماندیم. نیمه‌های شب به مسافرخانه برگشتیم. خوابیدیم. دمدمه‌های صبح، کاظم از خواب پرید. ما را صدا کرد.

گفت: شما هم شیر گرفتید؟

شیر کجا بود؟!

کاظم با لبخند گفت:

آقایی آمد و یک لیوان شیر به من داد و گفت بخور!

شیر را خوردم و حالا حالم خوب شده.

پسرم از جا بلند شد. من و پدرش با تعجب به او نگاه می‌کردیم. کاظم شفا پیدا کرده بود. آقا امام رضا علیه‌السّلام به خواسته‌های من پاسخ داده بود. خدا می‌خواست کاظم زنده بماند و بعدها در میدان جنگ به درجه ی رفیع شهادت نائل گردد...



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: مادر شهید افچنگ_منبع: کتاب: شاید یک پلاک

شهید کاظم افچنگ

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«کار امام رضا(ع) بود!؟»

برادرم فتحعلی که شهید شد،کار رفتن محمد به جبهه گره خورد. مادرم راضی نمی‌شد. خیلی به این در و آن در زد اما فایده نداشت. قرار بود پدر و مادرم بروند مشهد. وقت رفتن شان، محمد یک نامه و یک اسکناس پنجاه تومانی آورد، داد به مادرم و گفت:

«مادر این نامه و پول رو بندازید توی ضریح امام رضا (ع)»

مادرم پرسید:

«توی نامه چی نوشتی پسرم؟»

محمد جواب داد:

«چیز مهمی نیست یه مشکل کوچیکی دارم که از آقا خواستم حلش کنن.»

کنجکاو شده بودم. پرسیدم:

«داداش توی نامه چی نوشتی؟»

گفت: «بذار جوابش رو بگیرم بعد برات می‌گم»

درست فردای روزی که پدر و مادرم از مشهد برگشتند، محمد آماده شده برای رفتن به جبهه. تازه سرّ آن نامه را فهمیدم. امام رضا (ع) کار خودش را کرده بود و مادرمان راضی شد به رفتن محمد به جبهه...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه
برشی از زندگی خاطره ای به یاد برادران شهید
محمد و فتحعلی فتحی _ راوی: خواهر شهیدان

شهید محمد فتحی



صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«به یک چشم بر هم زدن رفتم زیارت رضا(ع)!؟»

امام خمینی در سخنان شان، وصیت نامه شهداء را نامه عرفان انسان هایی می دانستند که یک شبه ره صد ساله ی انسان سازی را طی کردند و لذا تاکید فراوان بر مطالعه ی آن داشتند و می فرمودند: این وصیت نامه هایی را که این عزیزان مینویسند مطالعه کنید . پنجاه سال عبادت کردید و خدا قبول کند ! یک روز هم این وصیت نامه ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید...

امام خامنه ای خود را از شاگردان این مکتب می داند و می فرماید: این وصیت نامه هایی را که امام می فرمودند بخوانید ، من به این توصیه ی ایشان خیلی عمل کرده ام . هرچه از وصیت نامه های این بچه ها به دستم رسیده یک فتوکپی ، یک جزوه و... غالبا من اینها را خوانده ام ، چیزهای عجیبی است. ما ها واقعا از این وصیت نامه ها درس میگیریم . اینجا معلوم میشود که درس و علم الهی ، بیش از آنچه به ظواهر و قالب های رسمی وابسته باشد به حکمت معنوی که ناشی از نورانیت الهی است ، وابسته است .آن جوان خطش هم به زور خوانده می شود ، اما هر کلمه اش برای من و امثال من ، یک درس و یک راه گشاست و من خودم خیلی استفاده کرده ام...

آخرین باری که آمد مرخصی، قصد داشت برود زیارت امام رضا (ع). آماده رفتن شده بود که از پایگاه خبر دادند که زودتر باید برگردد منطقه. در همان عملیات هم شهید شد. خیلی دلم برای حیدر سوخت که نتوانسته بود زیارت امام رضا (ع) برود. بعد از شهادت آمد به خوابم. خیلی سرحال و خوشحال بود. گفت: مادر جان! ناراحت نباش. من به یک چشم بر هم زدن رفتم مشهد؛ زیارت امام رضا(ع)...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: مادر شهید _ منبع: کتاب خط عاشقی ۲

شهید حیدر بیدخام

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«با رمز امام رضا(ع) رفتیم جلو!؟»

ارادت حسن به امام رضا (ع) دائمی بود. از ۹ ساختمان سوری ها، یکی دست داعش افتاده بود و فرمانده سوری ها می خواست عقب نشینی کند. نگذاشتیم فرمانده عقب نشینی کند. گفتیم : صبر کن ما انرا پسش می گیریم. از ۲۰ نفر نیروهای پشتیبان تک تیر اندازان، نیروی داوطلب خواستیم. فقط شش نفر آمدند. با من و حسن شدیم هشت نفر. رفتیم طرف ساختمان. مکث کردم. گفتم : حسن هشت نفریم ها! گفت: پس اسم عملیات امام رضا(ع) است. با نوای یا علی بن موسی الرضا(ع) وارد ساختمان شدیم. تکفیری ها می پرسیدند: من انتم؟ حسن با دو نارنجک رفت طرف شان و فریاد زد: نحن شیعة علی بن ابی طالب(ع)، نحن ابناء فاطمة الزهرا(س)، نحن ابناء الحسین (ع). با انفجار نارنجک ها و تبادل آتش حسن پرواز کرد. هشت نفری با رمز ذکر امام رضا(ع) وارد معرکه شدیم. حسن شهید شد و من با هشت ترکش برگشتم عقب.

بعد از شهادت حسن، یکی از اقوام خوابش را دیده بود. گفته بود: حسن! تو که مثل ما بودی، چه شد که شهید شدی؟ گفته بود: به خاطر این که شب های جمعه زیارت حرم امام رضا(ع) رفتنم قطع نشد. راست می گفت: چهار سال برنامه ثابتش این بود. شب جمعه می رفت هیئت علمدار، بعد از آن تا صبح زیارت امام رضا (ع) بود و دم صبح کله پاچه می خورد و می آمد خانه...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: شهید مصطفی صدرزاده _ منبع: مجله فکه، شماره ۱۸۰



شهید حسن قاسمی دانا

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شهادت در صحن مطهر امام رضا(ع)»

شهید اصلانی آن قدر دغدغه ارزش های اسلامی و انقلابی داشت که حضور در حاشیه شهر مشهد را به جان خرید و این دغدغه فرهنگی بالاترین نشانه ایثار این شهید است. هرچند وقوع حادثه دردناک حمله در حرم مطهر رضوی موجب هتک حرمت این مکان مقدس شد، اما از منظری دیگر باید گفت: شهادت حجت الاسلام اصلانی در بهترین زمان و مکان روی داده و پاداش زحمات ایشان بوده است. روحانی شهید محمد اصلانی از خانواده شهید و شهادت بود و از جانبازان دوران دفاع مقدس، برادر دو شهید و روحانی جهادی فعال در حاشیه شهر مشهدبود که با زبان روزه آسمانی شد.شهید اصلانی همچنین از طلبه‌های جهادی و مدیر منطقه امور مساجد بودند. برادران ایشان شهیدان بسیجی «ابراهیم اصلانی» و «حسین اصلانی» در سالهای قبل در طول دفاع مقدس به مقام رفیع شهادت نائل آمدند.فردی تکفیری در فروردین۱۴۰۱در صحن پیامبر اعظم حرم امام رضا(ع) با چاقو به سه روحانی حمله که به شهادت دو تن وجانباز شدن یکنفر دیگر گردید. شهید اصلانی همیشه در نمازش دعا می‌کرد تا توفیق شهادت نصیبش شود. خیلی به هم علاقه داشتیم؛ این مِهری بود که خدا به دلمان انداخته بود. اگر رفتنش به غیر از شهادت بود، نمی‌توانستم جای خالی او را تحمل کنم و چه شهادتی زیباتر در مقابل امام رضا(ع) و صحن مطهر رضوی...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: همسر شهید اصلانی _ منبع: به گزارش ایرنا



شهید محمد اصلانی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شهادت در صحن رضوی(ع)»

شهید دارایی متولد ۱۳۷۵ در یکی از روستاهای تربت جام بود. از این شهید بزرگوار دو فرزند دختر و پسر به یادگار باقی مانده است.این طلبه شهید ۲۵ ساله کارهای جهادی خود را از نوجوانی با حضور در طرح‌های مختلف با هدف خدمت به مردم به ویژه ساکنان مناطق محروم آغاز کرد و در سن ۱۸ سالگی به سرخس رفت تا فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی و تبلیغی خود را در این شهر انجام دهد. شهید دارایی در ۲۰ سالگی به مشهد بازگشت و عمده برنامه‌های خود را در حوزه خدمت رسانی به مردم مناطق کم برخودار مشهد ادامه داد. کمک به تامین جهزیه زوج‌ها جوان، کمک به تامین بسته‌های معیشت برای خانواده‌های نیازمند، انجام فعالیت‌های تبلیغی، تشکیل گروه‌های جهادی برای مقابله با بیماری کرونا و بسیاری برنامه‌های دیگر از جمله خدماتی بوده است که این شهید جوان، در مسیر باز کردن گره مشکلات مردم، به انجام رسانید. این شهید طلبه جوان که ارتباط نزدیکی با شهید اصلانی داشت، به تازگی به عنوان مسئول پهنه شهید آزموده در مناطق کم برخوردار مشهد انتخاب شده بود و فعالیت‌های تبلیغی و جهادی و خدمت رسانی خود را به مردم ارایه می‌کرد. حجت‌الاسلام محمد صادق دارایی، در حادثه خونین روز سه شنبه ۱۶ فروردین ۱۴۰۱ در حرم مطهر رضوی بر اثر ضربات چاقوی یک تکفیری مضروب شد، اما تلاش پزشکان برای معالجه وی به سرانجام نرسید و این طلبه جوان پنجشنبه ۱۸ فروردین ۱۴۰۱ در بیمارستان مشهد بشهادت رسید

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: همسر شهید اصلانی _ منبع: به گزارش ایرنا



شهید محمد صادق دارایی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«السلام علیک یا علی بن موسی الرضا(ع)»

گفتم اینجا تا مشهد چقدر راه است؟ گفت : آنقدر که بگویی... السلام علیک یا علی بن موسی الرضا (ع)...هزار جور آدم با هزار خُلق و خَلقِ مختلف می آیند و در صفای صحنت مقیم می‌شوند چه فرق دارد برای تو اماَ نازِ آن مست یا نیازِ این دست وقتی که از کبوترها هم نمی‌گذری... ماشاء ارجمند زیارق، در اول فرودرین ۱۳۵۵ در آبادان ، دیده به جهان گشود. دوران کودکی را در میان برادر و خواهران خود در شادی و نشاط سپری کرد و دوران تحصیل ابتدایی خود را تا پایه ی پنجم ادامه داد... ماشا همراه خانواده عازم حرم مطهر و ملکوتی حضرت امام رضا (ع) بود که روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۶۵ در میدان فردوسی تهران، بر اثر انفجار بمبی که توسط منافقین کوردل کار گذاشته شده بود در سن ۱۰ سالگی، همراه با پدر و مادر و برادر کوچکش علیرضا به درجه رفیع شهادت نائل گردید و همچون کبوتری سبکبال به پرواز درآمد و به دیدار معبود خویش شتافت. مزار ماشاءارجمند زیارتی و خانواده گرامیش، در بهشت سجاد(ع) شهرستان دشتستان بوشهر قرار دارد... متین و مهر دخت، خواهر و برادری هستند که از این خانواده به جا مانده است.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع : بنیاد شهید و امور ایثارگران استان بوشهر

شهیده ماشاء ارجمند

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شفا سربازی به دست امام رضا(ع)!؟»

بعد از گذشت مدتی که در بیمارستان امام خمینی بستری بود پزشکان نظر به قطع کردن پایش دادند که او نپذیرفت و به دکتر دیگری مراجعه کرد، به سفارش دکتر دیگر هر شب پایش را با آب گرم ماساژ می دادیم که باز هم کار ساز نبود.پرویز در آن مدت با عصا راه می رفت. بعد از گذشت حدود یک ماه گفت برویم دکتر واقعی. با سختی بسیار زیادی روانه مشهدالرضا (ع) شدیم. نزدیک سال تحویل خودمان را به نزدیک ترین نقطه حرم رساندیم. شب بسیار خوب و پر خاطره ای بود. چند دقیقه قبل از سال تحویل من مشغول خواندن دعای توسل برای او بودم که او به خواب رفت، حرم خیلی شلوغ بود و گاهی مردم پایش را لگد می کردند و او از خواب می پرید. سال تحویل شد و همه مردم برخاستند او هم به همراه همه مردم از جا برخاست عرق کرده بود و گریه می کرد، من چند دفعه تکرار کردم که عصا را بگیر اما او به حرف من توجهی نکرد؛ و از بین جمعیت به طرف صحن حرکت کرد. من هم سعی کردم به دنبال او بروم اما موج جمعیت من را به عقب برگرداند ولی پرویز به هر طریقی بود رفت و ضریح را زیارت کرد و برگشت. آنشب بدون اینکه به کسی چیزی بگوییم به خانه برگشتیم و او تا منزل دوید دیگر آرام و قرار نداشت، کاملا خوب شده بود. من از مشهد برگشتم و به خانواده اش خبر دادم.چند روزبعد خود پرویز آمد و چند روزی ماند و دوباره عازم جبهه شد. پرویز بیات سرانجام در عملیات آزاد سازی شهر مهران، بشهادت رسید.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه
راوی: رضا تاجیک _ منبع: فاتحان

شهید پرویز بیات

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«یا امام رضا(ع)، شما یاری کنید!؟»

شهید علی اکبر حسین‌پور درباره قولش به امام رضا(ع) به مادرش می‌گوید: مادر، این چند روز که من آمدم مرخصی نبود، ماموریت بود، ماموریت داشتم که از همه خداحافظی کنم همچنین از علی بن موسی الرضا(ع)، وقتی حرم می‌رفتم به امام رضا(ع) گفتم ،شما یاریم کن، می‌خواهم بروم قبر امام حسین (ع) را زیارت کنم و راه کربلا را باز کنم و به امام رضا (ع) قول دادم که می‌خواهم پیش قبر پسرش حضرت جواد بروم ، اگر نتوانسم بروم انشاء الله هر وقت راه کربلا به دست رزمندگان اسلام باز گردید شما یک قطعه عکسم را بردارید و به صحن امام حسین(ع) و حضرت جواد(ع) ببرید که من پیش امام رضا(ع) بد قول نشوم. هیچ موقع از مشکلات یا سختي کار حرفي نمي زد.هر وقت کسي شهيد ميشد مي گفت:«انا لله و انا اليه راجعون» نمونه «اشداء علي الكفار و رحماء بينهم» بود .با دوستان خدا دوست و با دشمنان خدا به شدت برخورد مي كرد . علي اكبر رهبر در مدت ۳۶ ماه حضور مستمر در جبهه ، پنج بار زخمي شد و به تمام قسمت هاي بدن علي اكبر تركش خورده بود.همزمان با انجام وظايف و مسئوليت هايي كه به عنوان يك فرمانده به عهده داشت ، دو مسجد براي گردان به دست خود ساخت. از آنجا كه علی اكبر با حرفه نجاري آشنا بود ، با جمع آوري پليت ، از سنگرهاي قديمي در دشت عباس و در زمينهاي عمليات فتح المبين از ميان سنگرهاي عراقي ، لوازم كار را مهيا مي كرد و بعد با نقشه اي مناسب از اين مصالح مسجدي به سبك بديع مي ساخت كه بعدها روش كار او در ديگر گردانها رايج شد



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: کتاب «مسافر ملکوت» ، مصاحبه ب امادر شهید

شهید علی عباس حسین پور

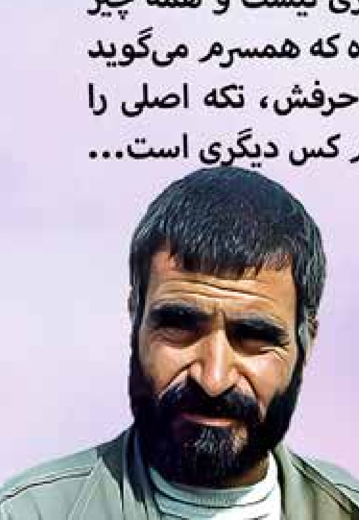
صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«خانواده ام را سپردم به امام رضا(ع)»

چند روز بعد از بیمارستان رفتم خانه؛ همان روز فهمیدم حاجی برونسی چهار روز آمده مرخصی؛ یقین داشتم سراغ من هم می‌آید. توی مرخصی ها کارش همین بود. به بچه‌های مجروح و خانواده‌ی شهدا سر می‌زد، ولی نمی‌دانستم هنوز از گرد راه نرسیده بیاید سراغم. وقتی وارد اتاق شد، قیافه‌اش بشاش بود و خندان. سلام و احوالپرسی کردیم ؛ با خنده گفتم : حاج آقا شما چهار روز مرخصی داری باز دوره افتاده‌ای توی خانه‌ی بچه هایی که توی عملیات زخمی شدند؟گفت: من اصلا به خاط همین آمدم . کار دیگری ندارم. اینجا فکر کردم شاید شوخی می‌کند. مردد گفتم: پس خانواده چی؟ گفت:خانواده را من سپرده‌ام به امام هشتم(ع)؛ عیال مان هم که ماشاءلله مثل شیر ایستاده. گفتم : اگر جسارت نباشد شما هم در این زمینه تکلیفی دارید. توی جایش کمی جابه جا شد و صورتش را آورد نزدیکتر؛ راست توی چشم هایم نگاه کرد و گفت: میدانی اخوان! یک چیزی برایم خیلی عجیب است. گفتم چی؟ گفت: من وقتی که می‌آیم مرخصی تا پا می‌گذارم توی خانه مشکلات شروع می‌شود.یکی مریض می‌شود. یکی‌اش چانه‌اش می‌شکند. آن یکی دستش از بند در می‌رود. همین طور دردسر پشت دردسر؛ ولی از خانه که می‌آیم بیرون دیگر خبری نیست و همه چیز آرام می‌شود. لبخند زد و ادامه داد. دیگر طوری شده که همسرم می‌گوید نمی‌شود شما مرخصی نیایی؟ زدیم زیر خنده. آخرِ حرفش، تکه اصلی را گفت:اصلا آقا! به من ثابت شده که حافظ خانواده‌ام کس دیگری است...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: کتاب خاکهای نرم کوشک_ راوی: برادر اخوان

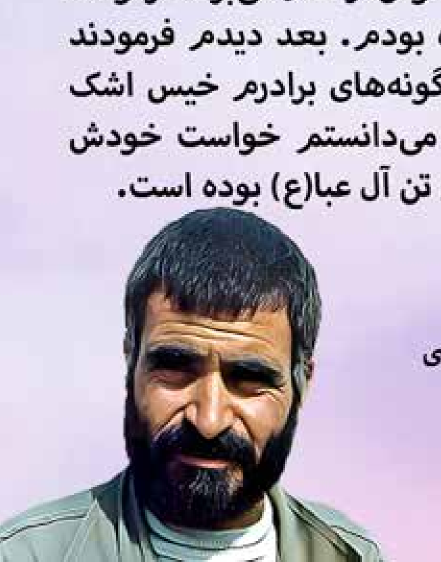


شهید عبدالحسین برونسی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«انگشتر نذری امام رضا(ع)!؟»

دریکی از عملیات‌ها نذرکردم اگر عبدالحسین به سلامتی برگرده، همین انگشتر رو می‌اندازم تو ضریح امام رضا (ع). برونسی زخمی را با هواپیما به مشهد آوردند و از همان فرودگاه او را به بیمارستان برده بودند. به ملاقاتش رفتم، در راه، جریان انگشتر را از برادرم پرسیدم، چشمهایش پر از اشک شد و آهسته آهسته شروع کرد به گفتن: وقتی ما رسیدیم بالای سر عبدالحسین، هنوز به هوش نیامده بود و موضوع را از هم تختی‌هاش شنیدیم؛ می‌گفتند توی عالم بیهوشی داشت با پنج تن آل عبا(ع) حرف می‌زد، آن هم با چه سوز و گدازی! پرسیدیم شما خودتون حرف‌هایش را شنیدید؟ گفتند بله، اصلاً تک تک آن بزرگوارهارا به اسم صدا می‌زد.وقتی به هوش آمد،جریان را از خودش پرسیدیم. اولش که طفره رفت، بعد خیلی گرفته و غمگین شروع کرد به گفتن که توی عالم بیهوشی، دیدم پنج تن (ع) بالای سرم تشریف آوردند. احوالم را پرسیدند و بامن حرف زدند.دست می‌کشیدند روی زخم هایم و می‌فرمودند عبدالحسین خوش‌گذشته، انشاءالله زود خوب می‌شه. حاجی می‌گفت: خیلی پیشم بودند. وقتی می‌خواستند تشریف ببرند، یکی از آن بزرگوارها، عیناً انگشتر زنم را نشانم دادند و با لحنی که دل و هوش از آدم می‌برد، فرمودند انگشترشان در چه حاله؟من خیلی تعجب کرده بودم. بعد دیدم فرمودند بگوئید همان انگشتر را بیندازند توی ضریح».گونه‌های برادرم خیس اشک شده بود؛ حال خودم را نمی‌فهمیدم؛ حالا می‌دانستم خواست خودش نبوده که انگشتر را بیندازم ضریح؛ فرمایش پنج تن آل عبا(ع) بوده است.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: کتاب خاکهای نرم کوشک_ راوی: همسر شهید برونسی

شهید عبدالحسین برونسی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«گندم کبوترای حرم با من!؟»

سنی نداشت، هنوز مدرسه می رفت. توی عالم کودکانه ی خودش نذر کرده بود که اگر امتحان هایش را قبول شد، برای کبوترهای حرم امام رضا (ع) گندم ببرد. نذر کبوترها رد خور نداشت. قبول که می شد می رفت پیش پدرم و می گفت: «بابا سهمیه ی کبوترای امام رضا (ع) رو از خرمن گندماتون بذارین کنار تا براشون ببرم.»یک کیسه ی کوچک گندم برمی داشت می رفت حرم، سراغ کبوترهای امام رضا (ع)...توی زیرزمین سفره را پهن کرده و دور آن نشسته بودیم. همه جمع بودند. اسدالله شروع کرد به حرف زدن: یک چیزی می‌پرسم، همه‌تان جواب بدهید! وقتی مطمئن شد که سؤالش بی‌جواب نمی‌ماند، پرسید: الآن دلتان می‌خواهد چه غذایی بخورید؟هر کس غذای مورد علاقه‌اش را گفت:قورمه سبزی،قیمه،بادمجان، خیلی دلمان می‌خواست بدانیم خودش چه دوست دارد: حالا نوبت توست. تو چه دوست داری؟با لبخندی پُر معنایی گفت:من دوست دارم شهد شهادت را بنوشم.همه ساکت شدند. حرفی باقی نمانده بود. من که آن روزها کوچک بودم، امّا بعدها معنای آن جمله را فهمید.وقتی از شهادت حرف می‌زد، دلم می‌ریخت. می‌گفتم: خدا نکند! دور از جان تو! تو اگر شهید بشوی، من یکی دق می‌کنم.امّا او همیشه با روشی خاصّ، راضی‌ام می‌کرد به رضای خدا.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: مادر شهید کشمیری _ منبع: کتاب رسم خوبان

شهید اسداله کشمیری

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شهید امام رضایی(ع)»

ابراهیم از یک طرف چشم به عملیات فردا دوخته بود و از طرف دیگر دل و جانش در زیر گنبد طلایی امام رضا(ع) پرپر می زد. می گفت: «چندین ماه است که سعادت خاک بوسی آقا را نداشته ام. دلم برای ضریحش یک ذره شده است. خاک جبهه هم که هزار ماشاءا... از سر و شانه آدم بالا می رود؛ عجب دامن گیر است این خاک غریب.» فردای عملیات کربلای پنج اولین خبری که مثل موج انفجار در منطقه پیچید، خبر شهادت ابراهیم فرمانده گردان امام رضا(ع) بود. تلاش بچه ها برای پیدا کردن پیکر مطهرش بی نتیجه ماند. ابراهیم مثل عملیات های پیش ، پلاکش را دور انداخته بود تا به آرزویش که همان گمنام ماندن پس از شهادت بود برسد.چند روزی از پیکر ابراهیم خبری نبود بعدها به همرزمانش خبر دادند پس از شهادت پیکر او شناسایی و به معراج شهدا انتقال داده شده است.چند روز قبل از شهادت به یکی از دوستانش گفته بود : «خیلی دلم پر می زند برای امام رضا(ع)، دوست دارم بروم زیارت امام رضا(ع).» بعد از شهادت، جنازه ابراهیم اشتباهی به سمت مشهد رفته بود و طبق رسم مشهدی ها دور حرم طواف داده شد. یکی از بچه های لشکر از روی اسم تابوت، متوجه ماجرا شدو به این ترتیب پیکر ابراهیم پس از زیارت امام رضا(ع) به شیراز و بعد هم به کازرون منتقل شد.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: همرزم شهید باقری نژاد _ منبع: تسنیم



شهید ابراهیم باقری زاده

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شگفتانه امام رضا (ع)»

شهید مدافع حرم عبدالله‌زاده ارادت خاصی به ساحت امام رضا(ع) داشت. و عاشق زیارتش از صحن گوهرشاد بود و خودش را مقید کرده بود که حداقل سالی چند بار پابوس آقا برود. وقتی از مأموریت برمی‌گشت، بعد از دیدن پدر و مادر، بار سفر را می‌بست و همراه با همسر و فرزندانش راهی دیار امام رئوف(ع) می‌شد. وقتی وارد صحن گوهرشاد می‌شد، بعد از عرض ادب به ساحت امام رضا(ع) یک گوشه‌ای می‌نشست و یک دل سیر به گنبد طلای حرم نگاه می‌کرد و بعد مشغول خواندن زیارت جامعه کبیره می‌شد. گاهی اوقات که خیلی مشغولیت داشت.بلیط قطار می‌گرفت و فقط چند ساعت زیارت می‌کرد و بعد از زیارت هم راهی راه‌آهن می‌شد و به تهران برمی‌گشت، به اطرافیان می‌گفت: این زیارت‌چند ساعته خیلی حال میده و آدم می‌تواند به آقا بگه یا امام رضا، فقط به عشق خود شما آمدم و الان هم بر می‌گردم. البته حسن این چند سال آخر به واسطه کارهای زیاد که داشت موفق نشده بود به پابوس آقا برود. برای همین دلش برای یک اَلسَلامُ عَلَیکَ یا عَلیِ‌بنِ موسَی‌الرِضا گفتن در صحن گوهرشاد تنگ شده بود. هر بار که صحبت از مشهد می‌شد، یک آهی از ته دلش می‌کشید و می‌گفت: یک سال می‌شود که نتوانستم پابوس مولا بروم.وقتی پیکر شهید عبدالله‌زاده به ایران بازگشت، خانواده این بار شگفتانه‌ای خاص برای او که عاشق امام رضا (ع) بود، آماده کرده بودند، اتفاق از جنس زیارت سه‌چهارساعته حرم. همراهان پیکر خونین این شهید را در حالی در اطراف ضریح امام رضا (ع) طواف می‌دادند که انگار حسن آقا در آن حال به امامش می‌گفت: «أَوَفَیْتُ یَابْنَ رَسُولِ اللهِ؟»

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: همسر شهید _ منبع: خبرگزاری فارس



شهید حسن عبدالله زاده

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«نامه شهید محسن حججی به امام رضا(ع)»

به انیس النفوس شمس الشموس علی بن موسی الرضا ازغلام روسیاه گنهکار، سلام آقای خوبم.از آخرین باری که به پابوستان آمده ام تا ،لان چند سالی میگذرد و حال که در صحن و سرایت هستم سرتا پا شوق و شغعف دارم. یادم هست دفعه قبل خواسته های زیادی از شما داشتم. الان که خوب فکر می کنم به همه خواسته هایم رسیده ام، شغل سپاه، عروسی، جور شدن زندگی و...ممنونم آقای خوبم.ممنون.دو روز پیش که با لباس سبز پاسداری به حرم زیبایت پا گذاشتم چقدر لذت بردم. باورم نمی شد همه اینها را از کرم شما و خدای بزرگ می دانم.مولای من، با ورود به سپاه، دریچه ای جدید از زندگی به روی من باز شد. اگر روزی هزاران بار شکر خدا را بگویم باز هم کم است. ارباب، من از لذت های دنیوی هر آنچه که باید می چشیدم؛ چشیده ام.حال بی صبرانه منتظر چشیدن لذتی اخروی هستم. لذتی که نهایتش رضای خداست. یا رضا! تو را به پدر بزرگوارت موسی بن جعفر قسم. تو را به فرزند عزیزت جواد الائمه قسم. تو را به خواهر گرامی ات فاطمه معصومه قسم، ضامن من شوید. آقا جان دوست دارم مانند علی اکبر در جوانی شهد شیرین شهادت را بنوشم و جان ناقابلم را فدای شما اهل بیت بکنم. فقط یک خواسته شخصی دیگر دارم. مولای من بر من منت بگذار و جواز شهادتم را امضا کن. امشب شام دوشنبه است. می گویند دو شنبه ها و پنج شنبه ها پرونده اعمال ما میرود دست صاحبمان ولی عصر(عج) آقای من تو را به مادرت زهرا(س) قسم شهادت نامه مرا با امضای خودت مزین کن. آرزو دارم امشب پرونده ام به همراه جواز شهادتم به امضای امام زمان برسد. بدون شک با دیدن امضای ضمانت شما، ولی عصر (عج) هم امضا می کنند.آقای من مرا از درگاهت ناامید مکن.الهی رضا برضاک.لا معبود سواک

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

متن نامه شهید محسن حججی به امام رضا(ع)

شهید محسن حججی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«سجاد امام رضایی بود (ع)»

سال ۱۳۸۵ با هم ازدواج کردیم و در نهایت در آذر۱۳۹۴ سجاد همسفر و همراه زندگی‌ام به شهادت رسید، حاصل زندگی ۹ ساله من با سجاد، دختری به نام فاطمه‌زهرا است، می‌خواهم آن طور که سجاد دوست داشت دخترش را تربیت کنم. پدرش به عشق حسین‌بن‌علی (ع) رفت و عمه سادات. می‌خواهم دخترش را به گونه‌ای تربیت و پرورش دهم که مدافعی برای حرم زینب (س) شود. سجاد هر وقت دلتنگ میشد یک گزینه داشت امام رضا (ع). یکی از دوستانش می گفت یه بار به مشهد رفتیم و یکی از رفقا را دیدیم، گفت صبح رسیدم و عصر می خوام برگردم... گفتم مگه دیوانه ای این همه راه برا نصفه روز؟... گفت با هواپیما اومدم. وقتی رفت دیدم سجاد تو حال خودشه... گفتم چته؟ گفت: واقعا باید به حال امثال اینا حسرت خورد، دلتنگ امام رضا (ع) شده و در حالی که کار داشته نصف روز اومده پابوس آقا. موقعی که اسم سوریه و اعزام پیش اومد زنگ زد به یکی از رفقای مدافع حرمش گفت سجاد برو از امام رضا (ع) اجازه رفتن بگیر . سجاد رفت مشهد، معلوم نیست چی گفت به ضامن آهو که ضامن سجاد هم شد... آری ضمانت سجاد را کرد و سجاد رفت سوریه شهید شد. سرانجام پیکر سجاد روز شهادت امام رضا (ع) سال ۱۳۹۴ در گلستان شهدا به خاک سپرده شد...



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: همسرشهید سجاد مرادی_منبع:خبرگزاری جمهوری اسلامی

شهید سجاد مرادی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«امام رضا(ع) را در تپه سلام قسم دادم!؟»

شهید مدافع حرم مهدی موحدنیا پای ثابت سفرهای پیاده کاروان، در مسیر بندگی» بود و هر سال به عشق امام رضا (ع) پیاده برای پابوسی آقا به مشهد مقدس مشرف می‌شد. به گفته همسفران آخرین سفرش، تنها خواسته مهدی شهادت بود. رسم است که زائران با رسیدن به تپه سلام حاجت خود را از امام رضا (ع) طلب می‌کنند و مهدی در این لحظه تنها شهادت را از آقا خواسته بود... در فرودگاه دمشق او را دیدم، به او گفتم: مهدی‌جان چه خبرا؟ الآن کجا مشغولی؟ به من گفت: من را به یک پادگان فرستاده‌اند و مسؤول تربیت‌بدنی فاطمیون شده‌ام، صبح تا شب تو پادگان هستیم و کارم فقط بخور و بخوابه!به او گفتم: ولی ما خیلی کارمان بهتره و عملیاتی‌تر هستیم و کاش آنجا نمی‌رفتی و پیش ما می آمدی!

مهدی سرش را انداخت پایین و چیزی نگفت! بعد شهادتش فهمیدم مسئول اطلاعات عملیات لشکر فاطمیون بوده و آن روز برای اینکه ریا نشود، به من گفت که فلان‌جا کار می‌کنه و کارش بخور و بخوابه! شهید مدافع حرم، مهدی موحدنیا، ششمین شهید مدافع حرم سبزوار است که در ۱۸فروردین‌ماه سال ۱۳۶۶ در این شهر به دنیا آمد. او در غروب ۲۷ آبان‌ماه سال ۱۳۹۶ همزمان با شب شهادت امام رضا (ع) در بوکمال سوریه به شهادت رسید. از این شهید مدافع حرم یک فرزند پسر به نام ابوالفضل به یادگار مانده است...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: خانواده و دوستان شهید موحدی نیا

منبع: خبرگزاری فارس

شهید مهدی موحدنیا



صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«عقد ساده در حرم علی بن موسی الرضا(ع)»

خلیل به همان اندازه که سفارش می کرد تا الگوی اخلاق باشند، خود الگوی خوبی بود. بارها و بارها او را در سپاه می دیدند که با لبی خندان، رویی گشاده و لحنی خوش، وظایف را متذکر می شد. خلیل آرامشی را در وجود خود احساس می کرد که برگرفته از پیروزی انقلاب بود و دغدغه ای داشت که برگرفته از نگرانی اش برای انقلاب بود. گویا دوست می داشت الگویابی و تشکیل معادلات نفسانی را به نیروها آموزش بدهد و شاید به همین خاطر خستگی در چهره اش نمایان بود. گاهی می ایستاد و در همان حال خوابش می برد. صبح ها پی گیر آموزش و نظم شهر و مسئولیت های دیگرش بود؛ شبها هم نگهبانی می داد. تازه بین پاس هم برای بچه ها آب و چای می برد.با آغاز جنگ تحمیلی مدتی به منطقه جنگی جنوب اعزام شد. شهید پس از خدمات ارزنده ای که در سپاه انجام داد، هنگامی که برای اجرای عملیات پاک سازی ارتفاعات کاشمر از لوث خوانین وضد انقلاب به منطقه روستای اسحاق آباد اعزام گردید و در تاریخ ۱۳۶۰/۱/۱۹ در سن ۳۰ سالگی به شهادت رسید و در جوار مزار شهید دین وسیاست حضرت آیت الله مدرس به خاک سپرده شد.همه مراسم عروسی‌مان همان عقدی بود که در حرم امام رضا(ع) خوانده شد. او فرمانده کاشمر بود و من مسئول بسیج خواهران کوه سرخ بودم. خلیل مدت‌ها در حرم ایستاده بود و زیارت می‌خواند و اشک می‌ریخت. تماشایش می‌کردم. متواضع و خاشع بود. بعد از زیارت با هم رفتیم دو تا حلقه خریدیم. برگشتیم حرم حلقه‌ها را داخل ضریح امام رضا(ع) انداختیم و به سپاه کاشمر برگشتیم...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: همسر شهید _ منبع: کتاب آخرین معادله

شهید خلیل نیازمند

صلى الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«ملاقات با امام رضا(ع)؟!»

...نه وقت ملاقات بود ونه از اعضاء پرسنل بیمارستان بودند. یکی از آنها را صدا زدم و گفتم اینجا چه خبره! گفت: امام رضا(ع) آمده‌اند بیمارستان برای ملاقات مجروحین. گفتم :پس زیر بغل های مرا بگیر و ببر پیش آقا.من دوست ندارم وقتی آقاواردا تاق من می‌شود، خوابیده باشم. او هم زیربغل های مرا گرفت و دم راه پله‌ها برد، یک وقت دیدم که از پله‌ها یک پیکرنورانی بالا می آید. من معمولاً به اینجا که می‌رسم، برای توصیف این صحنه گیر می‌کنم.من وقتی ایشان را با آن جلال و جبروت دیدم خود را روی پاهای امام رضا(ع) انداختم و یادم هست که بین من و آقا ۵ تا پله فاصله بود. من از آن بالا خودم را روی پاهای ایشان انداختم و گفتم: آقا من از شما شفا نمی‌خواهم چون میدان جنگ رفته بودم تا شهید شوم، اما خدا به من شهادت را نداده هدیه درد و دردمندی را داده؛ ولی از بس که بیمارستان مانده‌ام دلم گرفته. اگر می شود من را یکی دو ساعت به خانهٔ خودتان ببرید. تا آنجا نفس بکشم و دلم باز شود... تا من این حرف را زدم یکی از همراهان امام رضا(ع) کنار دستم نشست و گفت که بلند شو. امام رضا(ع) گفتند که همین الان شما را حرم بیاورم.حالا آن شب اصلاً قرار نبود مجروحی را حرم ببرند چون اصولاً شب‌های چهارشنبه می‌بردند دعای توسل و زیارت عاشورایی می‌خواندند. و آن شب پنج‌شنبه بود.فوراً این مجروح را آماده کنید الان از حرم زنگ زدند که چند تا مجروح را بردارید و بیاورید. آن موقع وضعیت من طوری بود که نمی توانستند مرا از جایی به جای دیگر ببرند. و حتی پزشکم اجازه نمی‌داد.اما آن موقع هیچ کس مخالفتی نکرد و ما را که ۸ نفر بودیم با برانکارد پشت پنجره فولاد حرم امام رضا(ع) بردند...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: خاطرات شهید زنده صادق سرآیانی

شهید زنده صادق سرآیانی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«حاجت گرفتن از امام رضا(ع)!؟»

ما هشت نفر را پشت پنجرۀ فولاد گذاشتند و پتو هم برایمان آوردند.یک وقت دیدیم یکی از خادم های امام رضا آمد و گفت چرا این ها را گذاشتید اینجا؟ آنها را داخل بیاورید. مخصوص این چند نفر دستور دادیم کنار ضریح امام رضا را خلوت کنند. بعد ما ۸ نفر را داخل بردند و کنار ضریح امام رضا طوری گذاشتند که صورت مان به طرف ضریح بود. مداحی به نام آقای حسین‌زاده داشتند زیارتنامه می‌خواندند و مداحی می‌کردند. زیارتنامه که می‌خواند به اسم هر کدام از ائمه که میــرسید یک ذکر مصیبت کوتاهی هم می‌خواند. به اسم امام موسی‌بن‌جعفر(ع) پدر امام رضا(ع) رسید، دیدم که بوی عطری تمام فضا را گرفت. در آنجا هیچ کسی هیچ عطری نزده بود. بعد فهمیدیم که در کنار چشمه‌ای مواج قرار گرفتم که همه جا را پر کرده است. همۀ بچه هایی که روی تخت‌ها خوابیده بودند شروع کردند به سلام و صلوات؛ یعنی همه حس کردند که خبری هست.به اسم امام رضا که رسید دیدم از درون ضریح امام رضا نوری تشعشع پیدا کردو این نور ابتدا خود ضریح را در خودش بلعید و ضریح یک قطعة نور شد و بعد این نور به در و دیوار سرایت کرد و در و دیوار را در خودش محو کرد. بعد طوری شد که هر کسی خودش را در حلقه‌ای از نور می‌دید. اعتقادم این است هر کس به اندازه ظرفیتش این صحنه‌ها را دیده است. بعد در این دنیای نورانی آن کسی را که از همراهان امام رضا بود و در بیمارستان روی شانۀ من دست گذاشت را دیدم. آمد پیش من نشست و این جمله را گفت: امام رضا(ع) می فرماید: راضی شدید از اینکه شماها را حرم آوردیم؟حاجت دیگری ندارید؟.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه
منبع: خاطرات شهید زنده صادق سرآیانی

شهید زنده صادق سرآیانی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شفا به دست امام رضا(ع)؟!»

... احساس می‌کنم درآن زمان زبان حاجت خواهی نداشتم چون فقط ۱۶ سال داشتم.ولی دوستان دیگرم که بلد بودند همهٔ آنها یا آنجا شهید شدند یا بین راه بیمارستان یا در بیمارستان تا صبح شهید شدند و فقط من از آن قافلهٔ ۸ نفرهٔ زنده ماندم...بعد از ملاقات با امام رضا(ع) در کنار ضریح بیهوش شدم.صبح در بیمارستان چشم باز کردم و دیدم آقای دکتر رفیعی با خانم غرویان و خانم بنی هاشمی و پرستارهای بیمارستان همه داخل اتاق ریختند وقتی آقای دکتر دید وضع من خوب است! دستور داد یک آزمایش خون دوباره از من گرفتند که یکی دو ساعت بعد جوابش را آوردند. بعد دوباره آقای دکتر دستغیب و آقای دکتر بلوریان و آقای دکتر رفیعی همگی داخل اتاقم آمدند و گفتند. دیروز که ما تو را اینجا آوردیم تو می بایستی ظرف دو ساعت بعد از بین می‌رفتی؛ چون عفونت شدیدی وارد خون تو شده بود ولی امروز که آزمایش گرفتیم هیچ اثری از عفونت در خونت وجود نداشت!؟ گفتند که احتمالاً در آزمایشگاه آزمایش شما جابه‌جا شده است. به آقای دکتر رفیعی و خانم غرویان گفتم: وقتی شما به کسی مشکوک می‌شوید و چند بار آزمایش می‌گیرید؛ یعنی هر چند بارش اشتباه شده بود. وقتی این جمله را گفتم آنها سکوت کردند و هیچی نگفتند. ولی به آقای دکتر گفتم من می‌دانم چه شده، امام رضا(ع) با یک نگاه خودش به ما حیات و زندگی دوباره بخشید و احساس می‌کنم شاید اگر از آن قافلهٔ ۸ نفره جدا شدم به خاطر این است که آنها برای آینده به یک سخن‌گوی نیاز داشتند و فکر می‌کنم این راز حیات من بود...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: خاطرات شهید زنده صادق سرآیانی

شهید زنده صادق سرآیانی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شهیدی که با عنایت امام رضا(ع)برگشت !؟»

شما آرزو داشتید که یک شهیدی از شهدا برگردد و با شما حرف بزند، خوب من برگشتم، من که کفن شده بودم و سردخانه رفته بودم و قبری برایم کنده بودند و مقدمات یک تشییع جنازه برایم فراهم شده بود، حالا برگشتم و از طرف خودم و همهٔ شهدا و شهدایی که در حرم علی‌بن‌موسی‌الرضا (ع)با من بودند و تا صبح شهید شدند و از طرف آنها و خودم می‌گویم " که نگذارید خون ما پامال شود، نگذارید ارزشهایی که ما به خاطر آنها به خاک و خون افتادیم زیر پا لگدمال شود. ما که جان مان را ارزان به دست نیاورده بودیم و آدم های دیوانه‌ای هم نبودیم، عاقل بودیم و عاقلانه راهی را انتخاب کردیم و عاشقانه جنگیدیم. اعتقاد هم داشتیم هر کدام از ما که به زمین می‌افتد امام حسین(ع) می آید و سرما را به دامان می‌گیرد. به خاطر همین به همه سفارش می‌کنم نگذارند خون ما پامال شود. ما نرفتیم که درکشورمان رباخواری، رشوه خواری یا بی‌بندو باری و بی‌عفتی باشد. ما رفتیم تا عدالت را اجرا بکنیم و مقدمات ظهور امام زمان (عج) را فراهم کنیم، تا زمینه برای حکومت عادلانهٔ امام زمان فراهم شود. اگر امروز رهبری فریاد می‌زنند که فساد مالی و فساد اقتصادی و فساد و... اینها همه مانع آمدن آن عدالت حقیقی است؛ یعنی رهبری فریاد می‌زنند که این همه موانع را بردارید.هر فسادی که در جامعه رواج پیدا می‌کند، پایمال کردن خون شهداست.سفارش دیگری که از طرف خودم و شهدا دارم این است که نگذاریم ولایت تنها بماند فقط شعار ندهیم که: ما اهل کوفه نیستیم , علی تنها بماند. عمل کنیم، امر به معروف و نهی از منکر کنیمو...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: خاطرات شهید زنده صادق سرآیانی

شهید زنده صادق سرآیانی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«از امام رضا(ع) شهادت خواستم»

تعدادی از فرماندهان جبهه که برای زیارت و دیدار با علما عازم قم شده بودند، خدمت عالم ربانی آیت الله بهاءالدینی رسیدند، حسن باقری در این دیدار درباره مشکلات جنگ و جبهه صحبت کرد و راهنمایی خواست، بعد از صحبت های حسن آیت الله بهاالدینی رو به فرماندهان کرده و فرمودند:
«ما در ایران یک طبیب داریم که همه بیماران را شفا میدهد! همه چیز را باید از ایشان بخواهید . آن طبیب حضرت امام رضاست (ع) ، چرا شما حوائج خود را از ایشان نمی خواهید ... »
حسن باقری بعد از بازگشت به جبهه گفت :بعد از دیدار قم توفیق زیارت امام رضا (ع) نصیب ما شد ، در حرم آقا فکر کردم چه بخواهم ؟ هر چه فکر کردم چیزی با ارزش تر از شهادت نیافتم ، لذا از حضرت شهادت خواستم...
حسن چند روز بعد با مجید بقایی و چند تن از فرماندهان براش شناسایی منطقه فکه حرکت کرد و ... دعایی که حسن در حرم امام رضا(ع) کرده بود خیلی سریع اجابت شد، اعجوبه دفاع مقدس، حسن باقری به یاران شهیدش پیوست. او در قسمتی از وصیت نامه اش نوشته است: «در این موقعیت زمانی و مکانی جنگ ما جنگ اسلام و کفر است . هر لحظه مسامحه و غفلت خیانت به پیامبر اکرم (ص) و امام زمان (عج) و پشت پا زدن به خون شهداست . ملت ما باید خود را برای همه گونه فداکاری آماده کند.»

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: کتاب یادگاران، حسن باقری

شهید حسن باقری



صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شهید ادواردو و تذکر به مسئولین مشهد!؟»

مشهد پایتخت معنوی ایران است و آن را همه با نام امام رضا می‌شناسند. مشهد شهری زیارتی است و باید حالت معنوی و غفلت زدایی خویش را حفظ کند و نباید تبدیل به شهری تفریحی و سیاحتی شود. ساخت مراکز تفریحی در مشهد به گونه‌ای که وقتی اسم مشهد به گوش می‌رسد مردم، در کنار اینکه یاد زیارت می‌افتند چیز دیگری هم در ذهن شان تداعی شود نگران کننده است. به عنوان مثال مشهد؛ بیشترین تعداد پارک آبی را در کشور دارد؛ مشهد به همراه دبی با داشتن ۳ پارک آبی بیشترین تعداد را در منطقه خاورمیانه دارند؛ درحالیکه تهران در رده بعدی جای دارد. حتی اگر دست اندرکاران این پروژه‌ها با نیت اظهار ارادت به امام رئوف و ایجاد خدمات رفاهی بیشتر برای زائرین اقدام به توسعه این طرح‌ها در مشهد کرده باشند، اما نتیجه آن چیزی جز کمرنگ کردن چهره معنوی مشهد نیست. مشهد با وجود مقدس امام رضا به قدر کافی جذابیت و کشش دارد و بهتر است این پروژه‌های عظیم تفریحی در شهرهای دیگر پیاده شود تا هم به گردشگری آن مناطق کمک شود و هم چهره معنوی مشهد مخدوش نشود.در ایتالیا شهری بود که به عنوان مرکزی مذهبی شناخته می شد، کسانی که مخالف آن مکان مذهبی بودند، کوشیدند با پدید آوردن تفریحگاه های بسیار پیرامون شهر، چهره شهر را دگرگون کنند؛ شما مراقب باشید که مشهد را تنها با نام امام رضا (ع)بشناسند. این سخن را شهید ادواردو آنیلی در سفری که به مشهد مقدس داشت با مشاهده تفریح گاه های بسیار در مشهد به دوستانش تذکر داد.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه
روایتی از شهید ادواردو (مهدی) آنیلی

شهید ادواردو آنیلی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«چهل روز، روزه برای شهادت در حرم امام رضا(ع)»

رسول اکرم (ص) فرمودند که،جهاد دري از درهاي بهشت است که بر روي بعضي از بندگان خاص خودش باز مي‌کند. این نکته تعصب عجیبي بر روي این حقیر گذاشت، زیرا خودم را از بندگان خاص خدا نمي‌بینم و با گفته‌اي که مادرم به من گفت (هیچ کدام شما شهید نمي‌شوید) دلم عجب سوخت. به پیش اقا امام رضا رفتم و قصد کردم که چهل روز روزه بگیرم و چهل روز از صبح تا غروب در حرم مطهر بمانم تا حاجتم را که شهادت است از ایشان بگیرم، آري اگر شهادت نصیبم گشت از برکات امام رضا (ع) مي‌باشد. شهید سربندی از روحی بلند، ایمانی قوی و اخلاق پسندیده برخوردار بود و بدلیل عشق و علاقه وافرش به ثامن الائمه امام رضا(ع) به ادامه تحصیل در شهر مقدس مشهد پرداخت.در قسمتی از وصیتنامه این شهید بزرگوار می‌خوانیم: «خدایا اگر خصم دون، پیکرم را پاره پاره کند، اگر دشمن زبون بدنم را چاک چاک کند، و خانه ام را ویران کند، خون گرمم را بی شرمانه بریزد، بدان هرگز به خاک نخواهم افتاد مگر اینکه قبل از نماز شهادت، اذان مکتب را سر دهم. پدر عزیز و مادر گرامی هدفم از آمدن به مشهد برای درس خواندن نبود. آمدم تا یک پیش مقدمه ای برای شهادت آماده کنم و چون خیلی کثرت گناه کمرم را خم کرده است از خدا می خواهم که هنگام شهادت با سخت ترین وضع، جانم را از جسم ناسوتیم جدا کند که دیگر طاقت فراق از معبود را ندارم و نمی توانم بیشتر از این از او دور باشم.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: قرارگاه فرهنگی شهدای تفرش، مصاحبه با پدر شهید



شهید حسن سربندی فراهانی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«کودکی که امام رضا(ع) جانش را نجات داد»

علی هنوز یک ساله نشده بود که پدر و مادر تصمیم گرفتند به مشهد کوچ کنند. آن روز عاشورا بچه در مادر بغل همراه زنان دیگر در یکی از خیابان‌های نزدیک حرم، به تماشای سینه‌زنی ایستاده بود، ناگهان صدای گریه کودک برخاست اما دنباله صدا درنیامد. لحظاتی گذشت، دهان بچه هم چنان باز بود، نفسش بند آمده بود و رنگش هر لحظه کبود و کبودتر می‌شد. جیغ زنها بلند شد، زنی بچه را از دست مادر قاپید و صورت کوچک او را زیر سیلی گرفت. باز خبری نشد، مادر شنید: طفلکی تمام کرد، خفه شد. احساس کرد چیزی در درونش فرو می‌ریزد. روی را به حرم گرداند و گفت:حاشا به غیرتت! بعد چشم هایش سیاهی رفت و به زمین افتاد. دید در مجلس عزاداری است. کسی روی منبر نشسته و روضه می‌خواند. در بالای مجلس سیدی نورانی است که با دست به او اشاره می‌کند: پیش‌آ. عزاداران راه باز کردند تا او رسید به نزدیکی‌های آن سید نورانی، که حالا می‌دانست امام رضا(ع) است. امام دعایی خواند وبعد گفت: تو نگران علی نباش! به صدای گریه فرزندش چشم گشود. بوی کاهگل خیس به مشامش رسید، صدای صلوات زن‌ها بلند شد، بچه را که به بغل گرفت و بر سینه‌اش فشرد، اشک امانش نداد، به طرف گنبد طلایی برگشت و گفت: آقاجان من را ببخش، بی‌ادبی کردم.از میان صداها شنید: بیچاره هم خودش غشیه و هم بچه‌اش. تا دو روز بچه تب داشت اما مادر هیچ نگران نبود و می‌دانست نگهدار علی کسی دیگری است.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه
برشی از زندگی شهید صیاد شیرازی
منبع: کتاب در کمین گل سرخ

شهید علی صیاد شیرازی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«کبوتر حرم امام رضا(ع)»

آنقدر حرم میرفت که توی خانه معروف شده بود به کبوتر حرم. چندین بار به خانواده اش گفته بود: من وقتی جبهه هستم لطف خدا شامل حالم میشه و از همه کس و همه چیز منقطع میشم ولی دلم پر می کشه برای زیارت امام رضا(ع). کنکور که داد دانشگاه علوم مشهد قبول شد. انگار که بال درآورده باشد. خوشحال بود. درس خواندن در جوار امام رضا(ع) برایش لذت دیگری داشت. آخرین باری که اعزام شد اول رفت حرم یک دل سیر زیارت کرد. چیزی طول نکشید که پیکر بی جانش برگشت. وقتی وصیتنامه اش را باز کردند نوشته بود: بدنم را ببرید کنار قبر امام رضا(ع) و برایم زیارت نامه بخوانید.زمان عملیات بود که من چند وقت می شد که پسرم را ندیده بودم و هیچ ازش خبر نداشتم و نمی دانستم که زنده است و یا شهید شده است. یک روز از شیروان به مشهد آمدم و به حرم امام رضا (ع) رفتم و آنجا از آقا خواستم که حداقل یک خبری به من بدهد و تکلیف من را معلوم کند که آیا زنده است یا شهید شده. بعداز ظهر وقتی به شیروان برگشتم، دخترم گفت که یک آقایی به خانه تماس گرفته و گفته که محمد زنده است و حالش خوب است ولی هر چه از او خواستم که خودش را معرفی کند، این کار را نکرد. شب که شد محمد تماس گرفت و گفت: مادر امروز امام رضا(ع) شدیدا فکرت را در دلم انداخته بود که تماس گرفتم تا بگویم حالم خوب است...



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: مادر شهید _ منبع: بنیاد شهید شیروان

شهید محمد قاسمیان شیروان

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«امام رضا(ع) واسطه شهادت!؟»

مهدی معمولا چیزی نمی گفت. به جان امام که قسمش دادم، گفت: فقط یک چیز. گفتم: چه چیز؟ گفت: «مصطفی! دیگر نمی توانم بمانم. باور کن. همین را به امام رضا(ع) هم عرض کردم. گفتم: واسطه شو این عملیات، آخرین عملیات مهدی باشد».عجیب بود. قبلا هر وقت حرف از شهادت میشد،می گفت برای چه شهید شویم ؟شهادت خوب است؛اما دعا کنید پیروز شویم .امام رضا(ع) هم خیلی معطلش نکرد و بدر شد آخرین عملیاتش. شهید باکری قبل از آغاز اجرای عملیات بدر به هم رزمانش گفته بود، هرگاه خداوند مقاومت ما را دید رحمت خود را شامل حال ما می‌گرداند، اگر از یک دسته ۲۲نفری، یک نفر بماند باید همان یک نفر مقاومت کند و اگر فرمانده شما شهید شد نگویید فرمانده نداریم و نجنگیم که این وسوسه شیطان است.فرمانده اصلی ما، خدا و امام زمان (عج) است. اصل، آنها هستند و ما موقت هستیم ، ما وسیله هستیم برای بردن شما به میدان جنگ، وظیفه ما مقاومت تا آخرین نفس و اطاعت از فرماندهی است. مهدی باکری در شب عملیات وضو می‌گیرد و همه گردان‌ها را یک یک از زیر قرآن عبور می‌دهد، مداوم توصیه می‌کند: برادران! خدا را از یاد نبرید، نام امام زمان (عج) را زمزمه کنید، دعا کنید که کار ما برای خدا باشد، از پشت بی‌سیم نیز همه را به ذکر «لاحول و لاقوه الا بالله» تشویق می‌کند.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: دوستان شهیدباکری _ منبع:خبرگزاری مهر

شهید مهدی باکری

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«کمک امام رضا(ع) با عنایت شهیدموسوی!؟»

یکی از دوستانم را که قبلا باهم همکلاس بودیم و مدتی از او بی خبر بودم ازش درباره ازدواجش سئوال کردم که با چشم گریان ماجرا را این چنین برایم بیان کرد. وقتي از سوی خانواده تحت فشار قرار گرفتم،تا علی رغم میل باطنی از بین چند خواستگاری که داشتم یکی را انتخاب کنم. از آنها اجازه گرفتم که ابتدا به زیارت امام رضا(ع) مشرف بشوم و بعداً تصمیم بگیرم. روز اول که به پابوس آقا مشرف شدم خیلی بی تابی کردم و از آقا امام رضا(ع) تقاضای یاری کردم. همان شب بود که خواب دیدم در گلزار شهداء شهر شیراز بالای سر مزار شهیدی بنام سیّد کوچک موسوی ایستاده ام. ندایی به من می گفت آن جوانی که مقابل قبر شهید نشسته همان فرد مورد نظر برای ازدواج با شماست. از سفر که برگشتم چند روز بعد به گلزار شهدا رفتم. برایم خیلی عجیب بود همه چیز مثل خوابی بود که دیده بودم و جوانی هم آنجا نشسته بود. برای اینکه مطمئن شوم ازش سؤال کردم ساعت چند است، وقتی خواست جواب بدهد، چهره اش را دیدم، خودش بود. در فکر بودم که این ماجرا چطور ادامه پیدا خواهد کرد، که ناگهان خانمی دستش را روی شانه ام گذاشت و بعد از سلام و احوال پرسی از مجرد بودنم سئوال کرد و هنگامی که مطمئن شد مجرد هستم ،آدرس گرفت تا برای پسرش (همان جوان) به خواستگاری بیایید و من هم آدرس دادم و چند روز بعد آمدند و بدون هیچ مشکلی ازدواج کردیم.نکته جالب اینکه گفت: اگر یادت باشد من خیلی علاقه داشتم اسم همسرم رضا باشد و همین طور هم شد.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

روایتی از سید محمد بنی هاشمی _ منبع: سایت شهدای فارس

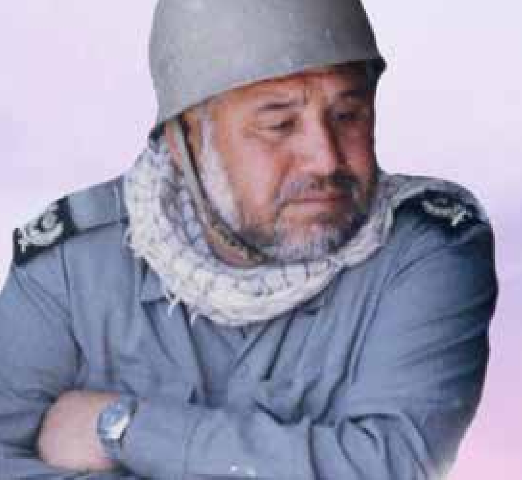


شهید سید کوچک موسوی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«علامت شهادت توسط امام رضا(ع)!؟»

بابا نظر در خیلی از عملیات‌ها شرکت داشت و ۹۲ درصد جانبازی داشت در بیشتر این عملیات‌ها نیز زخمی بود که از این زخم ها می توان تخلیه چشم چپ در بستان و پاره شدن پرده گوش در سوسنگرد و شکسته شدن ستون فقرات در والفجر یک و وارد شدن گازهای خردل و شیمیایی به ریه‌هایش و وارد شدن بیش از ۱۶۰ ترکش و تیر در بدنش که به دلیل کثرت تیر و ترکش‌های بدنش به او لقب مرد آهنین خراسان نیز دادند. بعد از جنگ بابا نظر برای معالجه به آلمان سفر می‌کند که سفر بابا نظر همزمان می شود با رحلت امام خمینی (ره) و با شنیدن این خبر بابا نظر معالجه خود را نیمه تمام رها می کند و برای اینکه در مراسم چهلم رهبر کبیر انقلاب اسلامی و پدر همه رزمنده های جان برکف ایران، شرکت کنند به ایران بازمی گردد.همسرم سال آخر عمرش حال خاصی داشت. انگار می‌دانست که رفتن نزدیک است.سال ۶۱ بعد از مجروحیت از ناحیه چشم، وقتی چشمش را از دست داد، خواب حضرت امام رضا(ع) را دید که از نحوه شهادتش خبر می دهند و می گویند: علامت شهادت شما موهای سفید سر و صورت‌تان است.بعدها مادرم ماجرای این خواب را برای ما تعریف کرد. وقتی شهید شدند ۵۰ سال بیشتر نداشتند اما موی سر و صورت شان سفید شده بود!



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: همسر شهید _ منبع: کتاب بابا نظر

شهید بابا نظر

(محمد حسن نظر نژاد)

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شفا گرفته امام رضا(ع)»

مادرش همیشه با وضو به علی شیر می‌داد و از دوران طفولیت با مجالس عزاداری آشنا شد و در مجالس عزاداری با زبان آذری به مداحی می‌پرداخت و خود گرداننده هیئتی درشهرستان مراغه بود. اردیبهشت سال ۱۳۶۱ در حالیکه ۱۵ سال بیشتر نداشت،در آستانه آزادسازی خرمشهر دچار مجروحیت شدید پا شد. این مجروحیت خیلی او را آزرده ساخته بود و پزشکان علاجش را تنها در قطع شدن می‌دیدند. در عالم رویا، امام زمان خطاب به او فرمود: بیا مشهد! در آن شرایط سخت جسمی راهی مشهدالرضا شد و شفایش را از امام رضا گرفت. مردم هم وقتی فهمیدند شفا یافته امام رضاست، به نیت تبرک لباس‌هایش را تکه تکه کردند. استاد حسین انصاریان او را سوار بر قطار عرفان و دیگران را پیاده معرفی کرد. علی بارها قبل از انجام هر عملیاتی اسامی رزمنده‌های شهید، مجروحان و آن‌هایی که سالم می‌ماندند را بیان می‌کرد. شهیدحجت الاسلام سیفی ازشهدای روحانی غواص بود که در عملیات والفجر ۸ در اروندرود به فیض شهادت نائل آمد. شهیدسیفی نمی توانست در برابر گناه و منکرات بی تفاوت باشد. وقتی اوضاع بد حجابی را می دید، اعصابش به هم می ریخت. خیلی جدی می خواست برود و به زنان بدحجاب تذکر بدهد. به زور سوار ماشینش کردم و بردم. شهید سیفی می گفت: تذکر زبانی وظیفه همگانی است. این ها نمی دانند که به دستورات خدا دهن کجی می کنند...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: دوستان شهیدعلی سیفی _ منبع: خبرگزاری دفاع مقدس

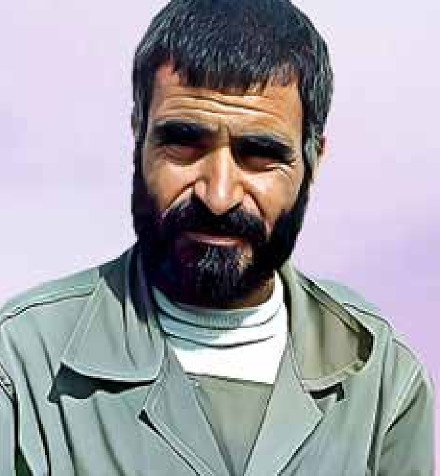


شهید علی سیفی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شهید برونسی و کرامات امام رضا(ع)!؟»

برونسی می‌گفت: یک روز مادر همسرم به من گفت: عبدالحسین بدو که الان همسرت فارغ می‌شود. بدو و یک قابله بیاور. من هم سوار موتور شدم رفتم دنبال قابله.وقتی می‌خواستم از چهار راه شهدا بگذرم، ناگهان چشمم به گلدسته‌های حرم امام رضا(ع) افتاد. می‌گوید اصلا به طور کل کارم را فراموش کردم و سر موتور را کج کردم و به طرف حرم امام رضا(ع) رفتم. بعد از خواندن زیارتنامه و نماز و رفع خستگی تازه یادم آمد که دنبال قابله آمده‌ام. یکی دو ساعت گذشته بود. وقتی به خانه برگشتم به خاطر سر و صدای زیاد موتورسیکلت، آن را دو تا کوچه پایین‌تر گذاشتم و آهسته آهسته به طرف خانه رفتم.وقتی به خانه رسیدم دیدم مادر خانم جلوی در ایستاده و منتظر است. با خودم گفتم: الان حتما یک سیلی به گوشم خواهد زد، اما دستی به پشتم زد و گفت: دستت درد نکند عجب قابله‌ای فرستادی. من هم قضیه را تعریف نکردم، وقتی وارد منزل شدم، بچه متولد شده و اوضاع هم آرام بود. بعد از مدتی که ماجرا را از خانمم پرسیدم، گفت: وقتی دنبال قابله رفته بودی، خانمی آمد و گفت که عبدالحسین مرا فرستاده است. از خانمم پرسیدم که آن خانم کی بود؟ گفت: من سوال کردم، اما او گفت: مرا عبدالحسین فرستاده. کارش را انجام داد، رفت و پولی هم نگرفت...



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: کتاب خاکهای نرم کوشک

شهید عبدالحسین برونسی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«تفحص شهید زهرابی با نام امام رضا(ع)»

محضرامام رضا(ع) ارادت ویژه‌ای داشت و هرگاه که برایش موقعیت فراهم می‌شد به زیارت ایشان می‌رفت و هرگاه که نمی‌توانست به مشهد برود به زیارت برادران امام رضا(ع)، احمد بن موسی الکاظم(ع) معروف به شاهچراغ و شاهزاده احمد(ع) با پای پیاده می‌رفت. آخرین باری که به زیارت حضرت رضا(ع) رفت در دوران خدمت سربازی می‌خواست برای شهادت حضرت امام رضا(ع) و عرض تسلیت، به حرم مطهرش شرفیاب شود در نتیجه با اصرار فراوان توانست از فرمانده‌اش ۵ روز مرخصی بگیرد و برای آخرین بار به پابوسی حرم امام رضا(ع) نائل شد... گروه تفحص به منطقه شیب میسان عراق اعزام شدند. پس از قرائت زیارت عاشورا، ذکر مصیبت و توسلی به حضرت امام رضا(ع) داشتند و کار تفحص شهدا را با مدد امام رضا(ع) آغاز کردند، در آن روز تا غروب آفتاب فقط پیکر مطهر هشت شهید بدست آمد که یکی از این شهدا، محمّد زهرابی بود. پس از انجام تحقیقات و آزمایشات لازم و شناسایی و ابراز هویت قطعی به خانواده‌اش اعلام شد که پیکر مطهرش پیدا شده است، اما نکته جالب برای نیروهای تفحص این بود که به با نام حضرت امام رضا(ع) کار را آغاز کردند و فقط هشت شهید را در این روز پیدا کردند. جالبتر و مهمتر اینکه تمام این شهدا به پابوسی حضرت امام رضا(ع) رفته بودند و تذکره شهادتشان را از حضرت امام رضا(ع) گرفته بودند.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: همرزم شهید محمّد زهرابی _ منبع: تسنیم



شهید محمّد زهرابی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«چگونه شهید عاشور زائر امام رضا(ع) شد»

برادرش پیکر محمدرضا را در تابوت می گذارد و روی آن پارچه ای می کشد و روی آن می نویسد: محمد رضا عاشور اعزامی از گرمسار. سپس خود و خانواده برای مهیّا کردن مقدمات تشییع جنازه به تهران و از آنجا به گرمسار می روند. پیکر این شهید با بقیه شهدا به تهران منتقل می شود. در تهران به دلیل نا معلومی، پارچه روی تابوت محمد رضا عاشور، با شهیدی از مشهد عوض می شود و جنازه را اشتباهی به مشهد می برند، غسل می دهند، کفن می کنند و در حرم امام رضا(ع) طواف می دهند. وقتی خانواده آن شهید برای دیدار آخر به سراغ پیکر شهیدشان می آیند، می بینند این جنازه، جنازه شهید آنها نیست. از آن طرف هم خانواده محمد رضا می بینند جنازه شهیدی دیگر را تحویل گرفته اند و بلافاصله به مرکز تلفن می زنند و قضیه را اطلاع می دهند. سرانجام هر دو خانواده، شهید خودشان را تحویل می گیرند و به خاک می سپارند. در حالی که شهید عاشور به آرزویش که زیارت امام رضا(ع) بود رسیده بود!...چون آخرین خواسته شهید محمد رضا عاشور، قبل از شهادتش اینگونه بود که: من آرزو داشتم پس از عملیات والفجر ۸ به پابوس امام رضا(ع) بروم، ولی افسوس که حالا دیگر نمی توانم .... و لحظاتی بعد به شهادت می رسد.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

برشی از زندگی شهید عاشور _ منبع: خبرگزاری فارس

شهید محمدرضا عاشور

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«زیارت امام رضا(ع) با شهید زین الدین»

یک ویژگی که بیشتر در آقا مهدی وضوح داشت علاقه مندی و عشق به ائمه ی اطهار بود او همیشه نام مبارک ائمه را با احترام و ذکر القاب زیادی به کار می برد. مخصوصا نام حضرت زهرا (س)که بر زبانش جاری می شد، اشک در چشمانش حلقه می زد. مهدی با شناختی که از ولایت فقیه داشت به امام عشق می ورزید. سخنرانی های امام را با دقت گوش می داد و تلاش می کرد که بر اساس آن کارهای خود را انجام دهد. با آقامهدی و شهید صادق رفته بودیم شاهرود برای بررسی مشکلات سپاه و بسیج آنجا. شهید زین الدین روی بچه های شاهرود خیلی حساب باز می کرد. نیروهای زبده ای که رزمندگان گردان کربلای لشکر ۱۷ بودند. کارمان که تمام شد سوار ماشین شدیم تا برگردیم ، اما آقا مهدی با لبخند و ملایمت آمد جلو و گفت: «حاج آقا، بچه ها می گن تا مشهد راهی نمونده اگه قبول کنین بریم زیارت و برگردیم. زیاد طول نمی کشه.»تا آمدم حرفی بزنم شهید صادق نشست پشت فرمان و دور زد سمت مشهد. نزدیک مشهد که شدیم حال و هوای شهید مهدی زین الدین دیدنی بود. سکوت کرد و رفت توی خودش. تمام حواسش جمع امام رضا(ع) بود. وقتی رسیدیم اولین کاری که کرد غسل زیارت بود. بعد هم راه افتاد سمت حرم. تا صبح ماند. هنوز هم که هنوز است حسرت آن حالت هایش را می خورم. حسرت آن اشک ها، ناله ها و بیداری سحرگاهی اش...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: مرحوم حجت الاسلام ایرانی



شهید مهدی زین الدین

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«محمد حسن دلتنگ امام رضا بود (ع)»

سروران من، طبق فرمودهٔ امام خمینی: «این مملکت، مملکت ولایت فقیه است.» اگر ما خیر و صلاح و اصلاح مملکت مان را می‌خواهیم باید ولایت فقیه را حمایت کنیم. شما بدانید تا وقتی این سرزمین، سرزمین ولایت فقیه باشد، خار چشم دشمنان اسلام است.سال ۶۴ بود که محمدحسن از جبهه مرخصی اومد قم. بهم گفت: بابا! خیلی وقته حرم امام رضا (ع) نرفتم. دلم خیلی برای آقا تنگ شده. گفتم: حالا که اومدی مرخصی، برو. گفت: نه، حضرت امام که نایب امام زمان (عجل) است، گفته جوان‌ها جبهه‌ها را پر کـنند. زیارت امام رضا (ع) برام مستحبه، اما اطاعت امر نایب امام زمان (عجل) لازم و واجبه. من باید برگردم جبهه؛ نمی‌توانم؛ ولو یک نفر، ولو یک روز و دو روز! امر امام زمین می‌مونه. گفتم: خوب برو جبهه؛ و او رفت... محمدحسن توی عملیات عملیات والفجر هشت به شهادت رسید. به ما خبر دادند که پیکر پسرتون اومده معراج شهدای اهواز ولی قابل شناسایی نیست. خودتون بیایید و شناسایی کنید. رفتیم معراج شهدا و دو روز تمام گشتیم اما پیکر پیدا نشد. نشستم و شروع به گریه کردن کردم که یکی زد روی شونه ام و گفت: حاج آقای ترابیان عذرخواهی می‌کنم، ببخشید؛ پیکر محمد حسن اشتباهی رفته مشهد امام رضا (ع) دور ضریح آقا طواف کرده و داره برمی گرده. گفتم: محمد دلتنگ امام رضا (ع) بود. محمد حسن اشتباهی نرفته او عاشق امام رضا (ع) بود...



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: پدر شهید محمد حسن ترابیان _ منبع: کتاب "من شهید می‌شوم"

شهید محمدحسن ترابیان

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«دعای پدر در جوار امام رضا(ع)!؟»

الله دادی آخرین بار رفت پاریز و پدر و مادرش را برد مشهد. کار همیشگی‌اش بود. پدر و مادر را می‌برد مشهد؛ زیارت. پدرش را برد کنار ضریح امام رضا (ع) و گفت برایش دعا کند که شهید شود. حاج‌علی‌آقا ایستاد جلوی ضریح، دست‌هاش را گرفت جلوی صورتش. اشک‌های پیرمرد جلوی پیراهن آبی‌اش را خیس کرده بود. بلندبلند دعا کرد. آقاجان شما واسطه شو این محمدعلی ما شهید بشه. محمدعلی دوزانو نشست پایین پای پدرش و دست‌هاش را گرفت جلوی صورتش و آرام گریه کرد. حاج‌علی‌آقا دیگر نتوانست روی پا بایستد؛ نشست. محمدعلی دست‌هاش را انداخت دور گردن باباش و صورتش را پنهان کرد توی سینهٔ حاجی و هق‌هق گریه کرد.زمانی که آقای الله‌دادی در سال ۹۳ به‌دست نیروهای رژیم صهیونیستی و از طریق موشک همراه با جمعی از نیروهای حزب‌الله لبنان و بالاخص شهید جهادمغنیه، فرزند شهید عمادمغنیه به شهادت رسیدند، چون پیکر این شهدا ارباارباً شده بود، نتوانستند هویت آنان را شناسایی کنند. ایشان را از طریق خونی که از دخترمان گرفتند، توانستند شناسایی کنند.موقع تدفین شهیدالله دادی، قاسم سلیمانی کفش‌های شان را درآوردند به داخل قبر رفتند. تربت امام حسین(ع) در دست داشتند که به داخل قبر پاشیدند. یک عبا هم از طرف سیدحسن نصرالله فرستاده شده بود که آن عبا را کف قبر پهن کردند و پیکر را داخل قبر قرار دادند، بعد همان‌جا ایستادند تلقین خواندند و خودشان شخصا سنگ‌های قبر را چیدند و نگذاشتند روی قبر شهید الله‌دادی با بیل خاک ریخته شود. خودشان با دست‌های مبارک‌شان خاک ریختند و دور قبر را کامل پر کردند...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: همسر شهید _ منبع: فرهیختگان



شهید محمدعلی الله دادی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«از اعدام تا شهادت به لطف امام رضا(ع)»

محمد شیخ‌بیگ درمهر۱۳۵۴ به‌علت اقدام علیه رژیم پهلوی و توزیع اعلامیه، نوارهای سخنرانی امام(ره)، نوارهای مذهبی و آتش‌زدن چند مغازه‌ی مشروب فروشی، دستگیر و روانه‌ی زندان شد.«اعدام»حکمی بود که دادگاه پهلوی برای شهید شیخ‌بیگ رقم زد؛ ولی این حکم با تلاش وکیل اش با یک درجه تخفیف به زندان ابد تقلیل یافت و بالاخره محمد در ۲۲بهمن۱۳۵۷ آزاد شد.
اول دبیرستان بودم خیلی دلم می خواست که جایگاه پدرم که در آن مکان شهید شده بود را از نزدیک ببینم. شب دو رکعت نماز خواندم و از خدا خواستم که جایگاه پدرم را ببینم. هرگز فراموش نمی کنم که آن شبی را که خداوند به آن زودی این سعادت بزرگ را نصیبم کرد و جایگاه پدرم را دیدم. خواب دیدم که یک طرف خاکریز بود سیمهای خاردار بود و آب بود انگار که شلمچه بود.طرف دیگر گنبد طلائی آقا امام رضا علیه السلام را می دیدم اشک می ریختم و با خودم می گفتم اینجا کجاست؟ دیدم در عالم خواب یک آقایی سفید پوش دستم را گرفت و گفت: دخترم اینجا همان جایی است که پدرت به شهادت رسیده. از این خاک به عنوان تبرک بردار و این آقای بزرگوار که من فقط صدای ایشان را می شنیدم به من گفت: که پدرت در یک ماشین آبی کنار شیشیه نشسته است و الان از مقابل ما رد می شود اگر گریه کنی دیگر بابایت را نمی بینی.دقیقاً دیدم که بابایم با چند نفر آقای دیگر در ماشین نشسته اند و بابا کنار پنجره نشسته است ولی متأسفانه وقتی بابا را دیدم شروع کردم به گریه کردن و دیگر بابا را ندیدم. آن آقای بزرگوار گفت:دخترم این یک خواب نبوده بلکه یک رویای واقعی بوده دقیقاً آن مکان همان جایی بود که پدرت شهید شده...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: دختر شهید _ منبع:کتاب لحظه های عاشقی

شهید محمد شیخ بیگ

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

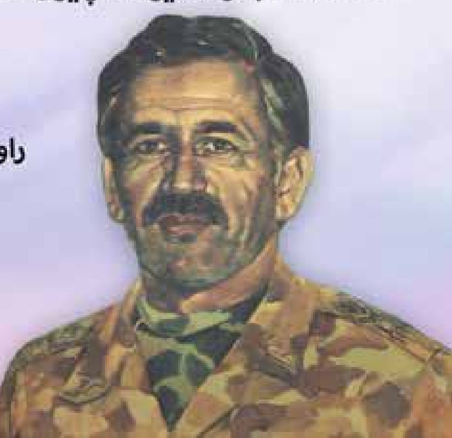
«سرلشگری که عاشق امام رضا(ع) بود»

پدر آبشناسان آنقدر عاشق امام رضا (ع) بود که بعد از گذشت مدتی منزل خود را در محله نازی آباد رها کرد و بخاطر عشق به امام رضا (ع) خانه شان را در تهران فروختند و با همه افراد خانواده حسن آبشناسان رفتند مشهد. لذا حسن از دوران کودکی در برنامه هیئت های مذهبی حضور داشت. اصلاً افسرهای باشگاه افسران شیراز به حسن می گفتند «شیخ حسن»...

سربازی در لشگر بود که صدای خوبی برای مداحی داشت. شهید آبشناسان صدای او را شنید و گفت: «ترتیبی بده که این سرباز بیاید به سوله فرماندهی. می خواهم این سرباز در اختیار خودم باشد.» از آن پس هر چند وقت یکبار آن سرباز را صدا می زد و می خواست ذکر مصیبت بخواند. خودحسن هم می نشست، آنقدر اشک می ریخت که سر آستین لباسش خیس می شد. ارادت عجیبی به امام رضا (ع) داشت. قبل از هر کار مهمی که می خواست به انجام برساند، حسن می گفت: «باید بروم از آقا اجازه بگیرم.» و بعد به همراه خانواده اش عازم مشهد می شد. نمی دانم در مشهد بین او و امام رضا (ع) چه می گذشت که می نشست در گوشه ای از حرم راز و نیاز می کرد. حسن آبشناسان بی سر و صدا سر در گریبان خود فرو می برد و مدت ها همان طور می نشست. زمانی هم که فرماندهی لشگر نوهد به حسن پیشنهاد شد، گفت: تا اجازه نگیرم، چیزی نمی گویم و راهی حرم امام رضا (ع) شد...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: همسر شهید حسن آبشناسان _ منبع: نوید شاهد



شهید حسن آبشناسان

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«ازدواج با عنایت امام رضا(ع)!؟»

یکروز خواهرم به خانه ی ما آمد و گفت: دخترم خواب دیده، امام خمینی اونو به عقد حسن آقای شما درآورده، امام زمان(ع) هم گوشواره‌ای به او هدیه داده. موضوع را جدی نگرفتم. تا این که شبی خواب دیدم به منزل امام خمینی رفته‌ایم. آقا یک ظرف شیشه‌ای پر از کوکو آوردند که شمعی بالای آن روشن بود و گلی هم کنارش دیده می‌شد. پسرم حسن و دختر خواهرم، همراهم بودند. امام به ما تعارف کردند و فرمودند: بفرمایید بنشینید! نشستیم. امام خودشان خطبه ی عقد را خواندند. عقد که تمام شد، فرمودند: شام اینجا باشید. گفتم: نه آقا، مزاحم شما نمی‌شویم. خیلی ممنون از این که این دو جوان را به هم حلال کردید. امام گفتند: نه، ما برای شما شام تدارک دیده‌ایم! بعد با دست مبارک شان از ظرف شیشه‌ای کوکو برداشتند و در بشقاب حسن و دختر خواهرم گذاشتند. سر سفره بودیم که از خواب بیدار شدم. به سراغ پسرم رفتم و هر دو خواب را برایش تعریف کردم. خندید و گفت: خودم هم باید خواب ببینم! شاید شما ندیدی. این به صلاح شماست. خانواده ی خوبی هستند. دخترهم سیده است. به مادر! گفتم که باید به خودم هم الهام شود! حسن آن روز عصر با وجود خستگی به حرم امام رضا(ع) رفت. ساعتی بعد به خانه برگشت. شادمان بود و گل از گلش شکفته بود. پرسیدم: چی شده؟ مادر! زیارتم که تمام شد؛ رفتم گوشه‌ای خلوت به دیوار تکیه دادم تا دعا بخوانم. خیلی خسته بودم. خوابم برد. خانمی را در خواب دیدم. نقاب به صورت داشت. نمی‌دانم حضرت زهرا یا حضرت زینب (ع)، به من گفت: پسرجان، حرف حاج خانوم را گوش بده. به صلاح شماست! بعد از این ماجرا پسر شهیدم رضایت داد و ازدواج سر گرفت...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصرکاوه

راوی: خواهر و همسر شهید منبع: تسنیم

شهید حسن آقاسی زاده شعرباف

صَلَّی اللهُ عَلَیْکَ یا عَلِیَّ بْنَ مُوسَی الرِّضَا المُرتَضی

«نظر کرده امام رضا(ع) بود»

شش سال بود که صاحب فرزند نمی شدیم. وقتی به مشهد رفتم حاجتم را از امام رضا(ع) خواستم و نذر کردم که اگر فرزندی خدا به من عنایت کند نامش را رضا بگذارم.پس از مدتی صاحب پسری شدم و نامش را عباس گذاشتیم. با فوت فرزندم فکر می کردم دیگر صاحب فرزند نمی شوم.بعد از مدتی امام رضا(ع) باز به ما عنایتی کرد و دوباره صاحب فرزند پسر شدم و این بار تصمیم گرفتم حتما نامش را "غلامرضا" بگذارم از طرفی پدر همسرم را در خواب دیدم که خطاب به بنده می گوید: بلند شو معطل تو هستیم می خواهیم مشهد زیارت امام رضا (ع) برویم، از خواب که بلند شدم به همسرم گفتم که چنین خوابی دیدم وایشان نیز گفت اسم پسرمان را غلامرضا بگذاریم. وقتی نامش را غلامرضا گذاشتم او را به امام رضا(ع) سپردم و از حضرت خواستم نگهدار و حافظ فرزندم باشد. غلامرضا صحیح و سالم بزرگ شد تا اینکه به سن ۱۸ سالگی رسید. بسیار آرزو داشت به مشهد برود و امام رضا(ع) را زیارت کند، ولی تا آن موقع قسمتش نشده بود که زائر حضرت شود. برای جبهه ثبت نام کرد و به من گفت بعداز سه ماه برمی گردم و باهم به مشهد میرویم، ولی رفت و پیکر پاکش بعد از ۴۰ روز برگشت.وقتی غلامرضا شهید شد، جنازه‌اش را اشتباهی به جای یک شهید دیگر به مشهد می‌برند و در حرم امام رضا(ع) پیکر پاکش را زیارت دادند.موقع تدفین اتفاق پلاکش را دوباره می‌بینند و متوجه می‌شوند که غلامرضا شهید مشهد نیست و به جای یک شهید دیگر اشتباه به مشهد برده‌اند.موضوع را گزارش می‌دهند و سپس با ما تماس گرفتند و جریان را گفتند و بعد از چند روز پیکر شهید ذاکریان از مشهد و زیارت امام رضا(ع) برگشت و در گلزار شهدای مهدیشهر آرام گرفت.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی مادر شهید ذاکریان _ منبع: خبرگزاری فارس

شهید غلامرضا ذاکریان

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«یا امام رضا(ع) به دادم برس (ع)»

عصر بود که آمد خانه و گفت مادر دیگه کاباره را رها کردم. بی مقدمه گفت: پاشین وسایلتون رو جمع کنید میخواهیم بریم مشهد! مادر با تعجب پرسید: جدی میگی! گفت: آره بابا، بلیط گرفتم. دوساعت دیگه باید حرکت کنیم. باور کردنی نبود. دو ساعت بعد داخل اتوبوس بودیم. در راه مشهد مادر خیلی خوشحال بود. خیلی شاهرخ را دعا کرد. چند سالی بود که مشهد نرفته بودیم. فردا صبح رسیدیم مشهد. عصر همان روز از مسافرخانه حرکت کردیم به سوی حرم. شاهرخ زودتر از من رفته بود. می خواستم وارد صحن اسماعیل طلائی شوم. یکدفعه دیدم کنار درب ورودی شاهرخ روی زمین نشسته رو به سمت گنبدآقا.آهسته رفتم و پشت سرش نشستم. شانه هایش مرتب تکان می خورد. حال خوشی پیدا کرده بود. خیره شده بود به گنبد و داشت با آقا حرف می زد و مرتب می گفت: خدا، من بد کردم. من غلط کردم، اما میخوام توبه کنم... خدایا منو ببخش!... یا امام رضا(ع) به دادم برس... من عمرم رو تباه کردم... اشک از چشمان من هم جاری شد. شاهرخ یک ساعتی به همین حالت بود. توی حال خودش بود و با آقا حرف می زد. دو روز بعد برگشتیم تهران، شاهرخ در مشهد واقعاً توبه کرد وهمه خلاف کاری های گذشته را رها کرد. همراه دوستانش دربحبوحه انقلاب به صف تظاهر کنندگان و انقلابیون پیوست و سرانجام در دفاع مقدس شهید شد.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: مادر شهید _ منبع: کتاب حر انقلاب اسلامی

شهید شاهرخ ضرغام

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«طواف سیدمحسن در حرم امام رضا(ع)!؟»

سیدمحسن عاشقانه زیارت ائمه اطهار(ع) را دوست داشت و به گفته اقوامش هر وقت که زمان اجازه میداد،مشهدامام رضا(ع) بود و حتی صبر نمی‌کرد که وسیله و یا پولی فراهم شود و با سرعت به راه آهن می‌رفت و چند ساعت بعد در حرم امام رضا(ع) بود. سید محسن با چهره زیبایی که داشت،تک پسر خانواده بود که در مهران به شهادت میرسد. پیکر سید محسن در منطقه باقی می ماند و روزها ی زیادی سپری می شود. پدر و مادر و برای گشایش در کارشان و توسل به امام رضا(ع) به مشهد می روند. مدتی در مشهد می مانند و خانواده عزم برگشت می‌کند، اما قبل از برگشت به زیارت آخر می‌روند. همزمان با ورود به صحن حرم امام رضا (ع) از بلندگو اعلام می‌شود که شهید آورده‌اند و به رسم دوران دفاع مقدس قرار است در حرم مطهر طواف داده شوند. خانواده میرکریمی به صورت اتفاق زیر تابوت یک پیکر را می‌گیرند و به سمت صحن با دیگران حرکت می‌کنند. پدر در دلش می‌گوید این شهید هم مثل فرزند من است و پیکر شهید را طواف می‌دهد. طواف شهید که کامل شد،تابوت را زمین می‌گذارد. پدر نام شهید را که سید محسن میرکریمی است را می‌بیند! به خانواده اطلاع میدهد و بحث می‌شود که نکند این محسن خودمان است؟پدر می‌گوید خیر ممکن نیست،چون در مشهد هم طایفه‌هایی به نام میرکریمی و سادات هستند. در نهایت به مسافرخانه باز می‌گردند تا وسایل را جمع کرده وبه شاهرود برگردند.اما در بدو ورود،صاحب مسافرخانه می‌گوید با شاهرود تماس بگیرید،کار واجبی دارند؟درتماس با داماد خانواده، ایشان بیان می‌کند که پیکر سید محسن آمده و اشتباهی به مشهد فرستاده شده! پدر برایش معلوم می گردد که شهیدی که طواف میداده، پسرش بوده.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: پدر شهید میرکریمی_منبع:خبرگزاری مهر

شهید سیدمحسن میرکریمی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«با توسل به امام رضا(ع) به دنیا آمد»

در۲۱ دی ماه سال ۱۳۶۵ خداوند بعد از ده سال با توسل به امام رضا(ع) به پدر و مادرش غلامرضا را عنایت کرد. غلامرضا در نوجوانی به علت اتصالی در آبگرمکن دچار برق گرفتگی شدید می شود و زمانیکه مادرش او را به بیمارستان می رساند پزشکان اعلام می کنند او فوت شده است. مادر شهید با همان حال او را به خانه بر می گرداند می گوید غلامرضا را از امام رضا(ع) گرفته ام سفره توسل به امام رضا(ع) پهن می شود و ناگهان غلامرضا چشمان خود را باز می کند و از جای خود بر می خیزد و شفا می یابد.غلامرضا پس از گذراندن آموزش های لازم به سوریه اعزام گردید و تا لحظه شهادت به ایران برنگشت. زمانی که فرزند دومش به دنیا آمد در سوریه بود و گفت عکس بچه را برایم ارسال نکنید، می ترسم دلم بلرزه.. یک سال قبل از آن که به سوریه اعزام شود با همسرش به گلزار شهدای کرمان رفته بود. کنار قبر شهیدی را نشان داده و گفته بود اینجا جای من است. وقتی پیکر غلامرضا از سوریه به تهران رسید با خانمش تماس گرفتند و گفتند اگر قبر مشخصی دارید بگوئید ما همان جا شهید را دفن کنیم .سرانجام پس از دو هفته از برگشت خانواده همانطور که خودش به خانواده اش عنوان کرده بود؛ که شما به سوریه بیایید و برگردید من به شهادت می رسم . در۵ بهمن ماه سال ۱۳۹۶ به درجه رفیع شهادت نایل آمد.غلامرضا که با توسل به امام رضا(ع) به دنیا آمد ؛ هدیه امام رضا(ع) شد برای ادای نذر حضرت زینب (س)...



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: خانواده شهید _ منبع: خبرگزاری دفاع مقدس

شهید غلامرضا لنگری زاده

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«احمد مشلب، ملقب به غریب طوس»

شهید مدافع حرم، بی.ام.دبلیو سوار؛ «احمد محمد مشلب» را اولین بار با این لقب شناختیم. جوان خوش تیپ و خوش سیمایی که در تصویر معروف کـنار خودروی گرانقیمت خودلبخندی به لب دارد؛ از همان لبخندهایی که به خاطر می ماند،مثل لبخند «جهاد مغنیه» که انگار اینجا دیگر هیچ کس شبیه او لبخند نمی زند. مشلب از اهالی شهر نبطیه لبنان بود از همان کودکی با عشق به اهل بیت (ع) در خانواده اش تربیت شد، نفس کشید و بزرگ شد. مشلب۲۳ ساله حزب الله لبنان عاشق امام رضا(ع) بود و تنها یک بار توانسته بود به حرم رضوی مشرف شود، اما علاقه بسیارش به امام رضاباعث شد تا نام جهادی غریب طوس را در جمع مدافعان حرم برای خود برگزیند، چرا که به امام رضا علاقه فراوان داشت.در روزهایی که عده ای کج فهم مغرضانه «دفاع از حرم عقیله بنی هاشم» را به «پول» پیوند می زدند، «احمد» با آن لبخند زیبایش از راه رسید. همان روزهایی که می گفتند این جوان ها به خاطر ۵۰۰دلار یا به خاطر بیکاری و تنگدستی به سوریه می روند. همان موقع بود که احمد آمد. جوانی که نفرهفتم لبنان در رشته تکنولوژی بود و چیزی از مال دنیا کم نداشت ؛ کرامت و غیرت شهید مشلب بود که او را به سوریه کشاند جوانی که در بخشی از وصیت نامه اش اینطور نوشته: خدا تورا کمک کند ای امام زمان! ماانتظار او را نمی کشیم ؛ او انتظار ما را می کشد و وقتی خودمان را درست کنیم واصلاح کنیم بعد ساعاتی ظهور می کند...



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: خانواده شهید _ منبع: خبرگزاری عقیق

شهید احمد مشلب

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شهدای مظلوم به توپ بستن حرم رضوی»

ماجرای به توپ بستن گنبد مطهر حرم امام رضا (ع) توسط عمّال روسیه تزاری یکی از وقایع تلخ دوره قاجار است.۹ فروردین ۱۲۹۱، روسها توپ‌های مستقر در قلعه‌کوب شرنبل را به خارج شهر بردند و مستقر کردند و به دستور فرمانده نظامی روس در هر ثانیه صد گلوله توپ و تفنگ به مدت چندساعت به سمت حرم مطهر امام رضا(ع) شلیک شد. آنها دَر«بالا خیابان» را با دینامیت منفجر کردند و زوار به حرم پناه بردند. در این دوره پس از تشکیل ژاندارمری مخصوص خزانه‌داری کل ایران توسط مورگان شوستر آمریکایی،دولت روسیه که این اقدام رامخالفت منافع خود در ایران می‌دانست طی اولتیماتومی به دولت ایران، خواستار اخراج شوستر از ایران و نیز استخدام اتباع خارجی با اجازه دُوَل روس و انگلیس شد. در پی ردّ این اولتیماتوم توسط مجلس شورای ملی، قوای روسی مستقر در تبریز وارد قزوین شدند. هم چنین یکی از دست نشاندگان دولت روس در مشهد به نام یوسف هراتی به تحریک روس‌ها، شورشی مصنوعی در مشهد به پا کرد. قوای روس نیز به بهانه اینکه جانِ اتباع آنها در خطر است به شهر مقدس مشهد وارد شدند و سپس برای تهدید دولت ایران و نیز بی‌احترامی به عقاید و احساسات مذهبی مردم، حرم مطهر امام رضا (ع) را در روز۹ فروردین ۱۲۹۱ش (دهم ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ق برابر با ۲۹ مارس ۱۹۱۲م) به توپ بستند. در اثر شلیک توپخانه، به سَردَرها و گلدسته‌های حرم رضوی، خسارات فراوانی وارد آمد. هم چنین خزانه حضرتی را به بانک روس منتقل کرده و اشیای قیمتی حرم را به غارت بُردند. علاوه بر این، بسیاری از مردم مشهد در این تهاجم شهید و مجروح شدند...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

برشی از خاطرات تهاجم روسیه تزاری به حرم رضوی _ منبع: ویکی فقه

شهدای مظلوم
به توپ بستن حرم رضوی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«زیارت امام رضا(ع) بعد از شهادت!؟»

سیدعلی موسوی عاشق ائمه طاهرین بود. ارادت سید علی به امام رضا(ع) غیر قابل وصف بود. سیدعلی خدمت به پدر و مادر و خانواده را در اولویت کاری خویش قرار داده و دغدغه مراقبت از اهل خانه و تامین نیازهای روزمره آنان باعث گردید ایشان نتواند به آن هدف معنوی و آرزوی ۲۰ ساله اش، زیارت امام رضا (ع) نائل شود. این شهید بزرگوار در نخستین ماه های دفاع مقدس زمینه اعزام به سفر زیارتی امام رضا (ع) برایش فراهم شد اما در کمال تعجبِ نزدیکان و اطرافیان، برخلاف انتظار بسیار طولانی و تلاش برای زیارت حضرت امام رضا (ع)، از بین دو هدف (سفر به مشهد مقدس و اعزام به جبهه های جنگ) دومین را انتخاب و داوطلبانه روانه مصاف با دشمن متجاوز و دفاع از کیان اسلام و انقلاب اسلامی شد. طبق تقدیر و مشیت الهی در معراج شهدای عملیات فتح المبین واقع دراندیمشک هنگام شناسایی اجساد مطهر شهدا، پیکر سید علی تحت عنوان شهید سیدعباس مومنی شناسایی و در ایستگاه شهدای خراسان قرار می گیرد و به مشهد مقدس منتقل می شود تا بعد از شهادت به تنها آرزویش برسد.پیکر پاک شهید موسوی پس از سه روز اقامت در شهر مشهد و چندین مرتبه زیارت و طواف امام رضا (ع) برای شناسایی دقیق به معراج شهدای تهران انتقال داده می شود و سپس به آبدانان ایلام برای دفن، فرستاده می شود.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: برادر شهید،منبع: خبرگزاری جمهوری اسلامی

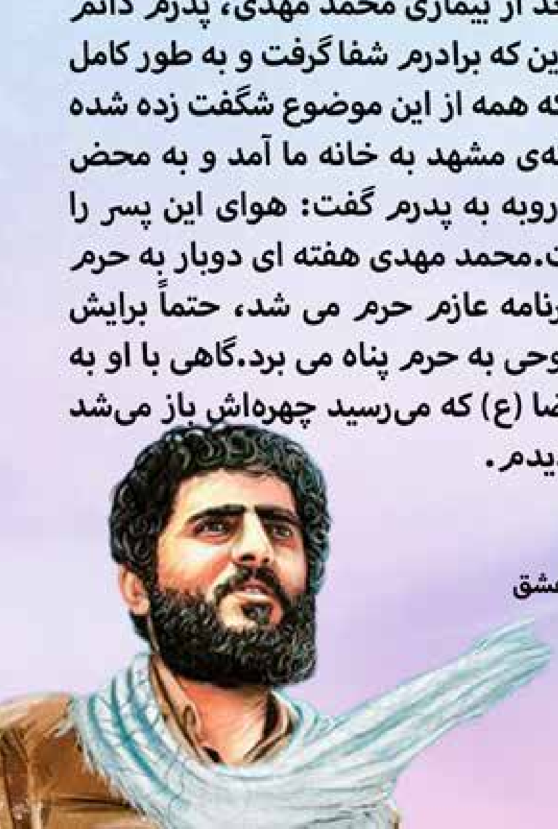


شهید سید علی موسوی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«از کربلای حسینی(ع) تا حرم رضوی(ع)!؟»

به کربلا رفته بودیم .باردار بودم. در حرم امام حسین (ع) اوّلین تکان کودکم را احساس کردم و همسرم را از موضوع آگاه کردم؛ او زیر گنبد سیدالشهداء دست به دعا برداشت و از خدا خواست، فرزندمان را از موالیان ائمه قرار دهد... در روز سوم تولدش بیمار شد. از عوارض بیماریش عطش سیری ناپذیرش بود؛ هیچ چیز نمی توانست تشنگی او را رفع کند. من با دیدن بی قراری فرزندم، به یاد تشنگی شهدای کربلا افتادم و سخت گریه کردم؛ به فاصله کوتاهی پسرم شفا یافت و از آن رنج جانکاه نجات پیدا کرد... محمّدمهدی هنوز شش سال بیشتر نداشت که به بیماری فلج اطفال دچار شد. در آن زمان هر کس به این بیماری دچار می‌شد یا به طور کلی فلج می‌شد یا پاهایش به شدّت معیوب می‌شد. بعد از بیماری محمّد مهدی، پدرم دائم به حرم می‌رفت و نذر و نیاز می‌کرد تا این که برادرم شفا گرفت و به طور کامل سلامتی اش را به دست آورد به طوری که همه از این موضوع شگفت زده شده شدند.یک روز یکی از روحانیان برجسته‌ی مشهد به خانه ما آمد و به محض این که چشمش به محمّدمهدی افتاد روبه به پدرم گفت: هوای این پسر را داشته باش که از بندگان خوب خداست.محمد مهدی هفته ای دوبار به حرم مشرّف می شد. اگر او خارج از این برنامه عازم حرم می شد، حتماً برایش مشکلی پیش آمده بود و برای تسکین روحی به حرم پناه می برد.گاهی با او به حرم می‌رفتم. نزدیک بارگاه حضرت رضا (ع) که می‌رسید چهره‌اش باز می‌شد و من از نزدیک تحول روحی او را می دیدم.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: خانواده شهید _ منبع: خبرگزاری صراط عشق

شهید محمد مهدی
خادم الشریعه

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«السلام علیک یا علی بن موسی الرضا(ع)»

زیارت کردنش مثل دیدار عاشق با معشوق بود. خیلی از روی اخلاص و عشق و عامیانه زیارت می‌کرد. بارها با «سیدعلی» به حرم حضرت رضا (ع) مشرف شدم. وقتی وارد حرم می‌شد با اینکه وضو داشت برای تبرک با گرد و غبار فرش‌های حرم تیمم می‌کرد. در مقابل ضریح می‌ایستاد عارفانه و با سوز و گذار گریه می‌کرد. او حتماً می‌بایست خود را به ضریح مطهر می‌رساند و آن را می‌بوسید. وقتی از حرم بیرون می‌آمد در یکی از رواق‌ها دو رکعت نماز به روح اموات هدیه می‌کرد. زیارت کردن و حالاتش در حریم رضوی برایم عجیب بود. وقتی با او به زیارت امام رضا (ع) می‌رفتم کاملاً سبک می‌شدم. اخلاص، ایمان و مدیر بودن او با حضورش در جبهه های نبرد بیش از پیش آشکار گشت و به مسئولیت‌های مهمی از جمله، فرماندهی تیپ برگزیده شد. قداست روحی، اخلاص، ایمان، مهارت در میان همرزمانش مشخص کرد و شایستگی قبول مسئولیت‌های مهم را در او به وجود آورد. سید علی در شورش های کردستان همراه گروهی به سرپرستی شهید چمران عازم آنجا شد و در این راه، ماموریتهای موفقیت آمیزی به اجرا گذاشت.سید علی همچنین بنیانگذار تیپ ۳۱۳ اطلاعات و عملیات حر بود و همزمان به عنوان جانشین اطلاعات و عملیات قرارگاه خاتم نیز خدمت می‌کرد و سرانجام این شیر جبهه های حق در عملیات بیت المقدس۲، در نیمه شب ۲۴ بهمن ۱۳۶۶ در ماووت عراق با ترکش خمپاره به ناحیه شکم و ران به شهادت رسید و در بهشت رضا (ع) دفن شد.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: شهید عبدالله امینی _ منبع: خبرگزاری فارس



شهید سید علی حسینی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«لطف امام رضا(ع) به بچه های تفحص!؟»

اوایل سال ۷۲ در گرمای فکه، چند روزی می شد که شهید پیدا نکرده بودیم. هرروز صبح زیارت عاشورا می خواندیم وکار راشروع می کردیم. آن روز صبح، کسی که زیارت عاشورا می خواند، توسلی پیدا کرد به امام رضا(ع). شروع کرد به ذکر مصائب امام هشتم .در میان مداحی از امام رضا(ع) طلب کرد که دست ما را خالی برنگرداند و...هنگام غروب بود و دم تعطیل کردن کار و برگشتن به مقر، دیگر داشتیم ناامید می شدیم. خورشید می رفت تا پنهان شود. آخرین بیل ها که در زمین فرو رفت، تکه ای لباس توجه مان را جلب کرد. همه سراسیمه خود را به آنجا رساندند. با احترام کامل، شهید را از خاک در آوردیم. روزی امروزمان بود که نصیب مان شده بود. یکی از جیب های پیراهن نظامی شهید را که باز کردیم تا کارت شناسایی و مدارکش را خارج کـــنیم. در کمال حیرت و ناباوری دیدیم که یک آینه کوچک که پشت آن تصویری نقاشی از تمثال امام رضا(ع) نقش بسته، به چشم می خورد. از آن آینه هایی که در مشهد، اطراف ضریح مطهر می فروشند. گریه مان درآمد. همه اشک می ریختند. جالب تر و سوزناکتر از همه زمانی بود که از روی کارت شناسایی اش فهمیدیم نامش «سید رضا» است. شور و حال عجیبی بر بچه ها حکمفرما شد. ذکر صلوات و جاری اشک، کمترین چیزی بود.شهید را که به شهرستان ورامین بردند، بچه ها رفتند پهلوی مادرش تا سرّ این مسئله را دریابند. مادر بدون اینکه اطلاعی از این امر داشته باشد، گفت:

«پسر من علاقه و ارادت خاصی به حضرت امام رضا(ع) داشت».

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: کتاب تفحص

شهید امام رضایی



صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«عهدنامه ای با امام رضا(ع) گرفت»

شهدای عزیزمان ارادت خاصی به حضرت علی ابن موسی الرضا(ع) داشته‌اند و در وصیتنامه خود، همواره این ارادت را به هشتمین اختر تابناک آسمان امامت و ولایت ابراز کرده‌اند. بسیاری از شهدا بعد از زیارت آستان مقدس و مطهر حضرت ثامن الحجج حضرت علی ابن موسی الرضا(ع) به جبهه های نور علیه ظلمت اعزام شدند و خون پاک خود را نثار آبیاری درخت تنومند اسلام و قران کردند و در وصایای خود با اشاره به رخصت از امام هشتم(ع) خواستار آزادی راه کربلای معلی بودند.همه شیعیان به اهل بیت(ع) عشق و ارادت وافری دارند اما این عشق در نظر شهدا،متفاوت‌تری بود و آنها را همچون خاندان محمد و آل محمد (ص) به سوی جبهه‌های جنگ کشاند تا خون شان، پاسدار دین و عشق به اهل بیت(ع) باشد. شهید اسماعیل محمدی مجرد در جوار مرقد مطهر امام رضا(ع) عهدنامه‌ای می‌نویسد:

بسم الله الرحمن الرحیم خدایا چنان نیرو و قوت و قدرتی به ما عطا فرما که در اطاعت و بندگی و عبادت و دستورات و احکام تو موفق باشیم انشاء الله. از این زمان به بعد با خود و خدای خود در این مکان مقدس در کنار مرقد علی ابن موسی الرضا (ع) عهد می‌بندم که جانم را فدای اسلام کنم.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

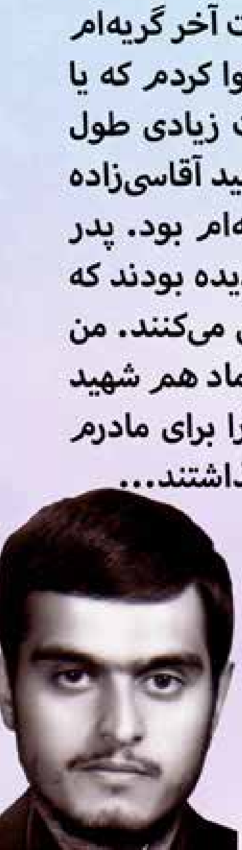
منبع: خبرگزاری جمهوری اسلامی

شهید اسماعیل محمدی مجرد

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«از کانادا تا دفن در حرم رضوی(ع)!؟»

در تشییع جنازه شهید «رضوی» با حسن شرکت کرده بودیم . او گفت: «مادر ببین چه جمعیتی آمده‌اند، حالا راستش را بگو، از همه اینها گذشته این مُردن و تشییع را می‌پسندی یا این که چهار نفر زیر تابوت را بگیرند و به طرف حرم امام هشتم (ع) ببرند.» گفتم:«معلوم است این بهتر است.» حسن در ادامه گفت:تازه این ظاهرش است. در آن دنیا می‌دانی شهید چه درجه و مقامی دارد؟ شما را به همین حضرت رضا از من راضی باش و رضایت خود را به زبان جاری کن تا من شهید بشوم. گفتم: «نه مادر، هیچ مادری نمی‌تواند این را بر زبانش جاری کند که الهی بچه‌ام شهید بشود.» حسن در پاسخ گفت:من آرزوی شهادت دارم، اگر راضی باشی می‌دانی چقدر اجر داری؟ شما در ثواب من شریک خواهی بود. خلاصه آنقدر اصرار کرد تا دست آخر گریه‌ام گرفت وهمینطور که روبروی حضرت رضا بودم،با حضرت نجوا کردم که یا امام رضا راضی هستم به رضای خدا.بعد از این ماجرا مدت زیادی طول نکشید که حسن به آرزویش رسید... سال ۱۳۵۹ در مشهد با شهید آقاسی‌زاده ازدواج کردم البته ما نسبت فامیلی داشتیم و ایشان نوه خاله‌ام بود. پدر همسرم ابتدا پیشنهاد داده بودند تا اینکه خود شهید خواب دیده بودند که یک حاج خانم سیدی در حرم امام رضا من را به ایشان معرفی می‌کنند. من خودم نیز خواب دیدم در حرم امام رضا مرا عقد می‌کنند و داماد هم شهید آقاسی زاده هستند و یک گوشواره آنجا به من دادند. خواب را برای مادرم تعریف کردم وهمان خواب‌ها سبب شد که حسن قدم پیش گذاشتند...



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: خانواده شهید _ منبع: کتاب شهاب

شهید حسن آقاسی زاده

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«زیارت امام رضا(ع) پس از شهادت!؟»

در عملیات والفجر ۸ لازم بود که رزمندگان از اروندرود عبور کنند و نیروهای غواص باید قبل از عملیات وارد عمل شده و منطقه را شناسایی کنند. علی عباس به همراه دیگر غواصان در شب نخست عملیات، مصادف با ۲۱ بهمن ۱۳۶۴ بعدازاینکه به‌سختی از آب گذشتند، از موانع دیگری نظیر گل‌ولای، سیم خاردار و مین‌ها عبور کرده و کمین‌های دشمن را از بین برده بودند، به‌این ترتیب نخستین شب عملیات به‌خوبی انجام شد. در روز دوم عملیات یعنی ۲۳ بهمن، هواپیمای دشمن منطقه را شیمیایی کرد و علی در حال وضو گرفتن مورد اصابت ترکش قرار گرفت و به شهادت می‌رسند. بعد از انتقال پیکر شهید به مشهد و طواف حرم امام رضا (ع)، متوجه می‌شوند که شهید اهل مشهد نیست و با خرم‌آباد تماس می‌گیرند. علی از مشهد به جبهه اعزام شد و به همین دلیل به اشتباه پیکرش بعد از شهادت به مشهد منتقل و به عنوان نخستین شهید دانشگاه علوم اسلامی رضوی توسط دانشگاهیانش در حرم امام رضا (ع) طواف داده شد. یکی از دست‌نوشته‌های شهید قبل از اعزام به جبهه و شهادتش دقیقاً این بود: «ای‌کاش امام رضا (ع) را بار دیگر زیارت کنم» این یادداشت یا وصیت، ارادت ایشان به امام رضا (ع) را ثابت می‌کند. یکی از دوستانش بعدها تعریف کرد که در زمان دانشجویی اتاق شهید رو به روی گنبد امام رضا (ع) بود و هر شب رو به گنبد با امام صحبت می‌کردند...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: کتاب «مسافر ملکوت» ، مصاحبه با برادر شهید



شهید علی عباس حسین پور

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«ذلت آمریکا با توسل به امام رضا(ع)؟!»

سردار امیرعلی حاجی‌زاده فرمانده نیروی هوافضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیروزی بر آمریکا در سرنگونی پهپاد متجاوز آمریکایی شد را حاصل توسل به امام رضا(ع) می داند و و اظهار نظر کردند که حدود یک ماه قبل از این عملیات به حرم مطهر رضوی مشرف شده بودیم، در آن تشرف از امام رضا (ع) خواستیم که شرایطی را فراهم آورند تا بتوانیم اقتدار نظام جمهوری اسلامی ایران را به دشمن نشان دهیم، بنابراین این پیروزی را حاصل عنایت حضرت رضا (ع) می‌دانیم. دنباله‌های آمریکا از ایران سیلی خورده بودند، اما برای اولین بار بود که اقتدار ایران اسلامی در برابر آمریکا نشان داده می‌شد. تمام تلاش ما پر کردن مشت مقام ولایت در برابر دشمنان و مستکبران است و رمز موفقیت خود را تبعیت از ولایت می‌دانیم و معتقدیم هرکجا در کشور از خط ولایت فاصله گرفته شده آنجا محل خسران بوده است.این عملیات ابعاد مختلفی داشت که باگذشت زمان روشن خواهد شد. عملیات سرنگونی پهپاد آمریکا در آسمان ایران به تعبیر مقام معظم رهبری از همه جهات موفق بوده است، این عملیات هیمنه استکبار جهانی را شکست و اسکلت پوسیده و ترک خورده استکبار را برای همه روشن کرد.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: سردار حاجی زاده _ منبع:قدس آنلاین

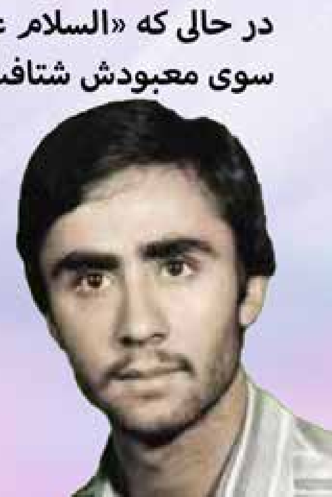
سردار امیر علی حاجی زاده



صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«سلام به امام رضا(ع) هنگام شهادت»

قسمتی از وصیتنامه شهیدکاظم خائف: شهادت آخرین مرحله تکامل است و هر شهید آنرا با آگاهی تمام انتخاب کرده و هیچ ترسی ندارد و هیچ وقت از روی احساسات خودش را به خطر نمی اندازد. هر کس می گوید که اینطور شهید شدن از روی احساسات است، خودش بیاید و از نزدیك مشاهده کند که اینجا احساسات از بین مرود و جای آن را شوق پیروزی اسلام، رضای خدا و آرزوی شهادت می گیرد. این را بدانید شهادت مطاعی است که حضرت علی(ع) برای آن بی صبری می کرد. شهادت لذتی است که حضرت علی اکبر(ع) از خدای می خواهد که به او هزار مرتبه جان بدهد تا همه را در راه خدا بدهد پس دیگر جایی نمی ماند برای ما راحتی و ما باید خوشحال باشیم. یک لحظه امام را تنها نگذارید که خدای ناخواسته دچار سرنوشت مرم کوفه خواهید شد. من با آگاهی کامل این راه را انتخاب کردم و شهادت آخرین مرحله تکامل است هر شهید آن را با آگاهی تمام انتخاب کرده و هیچ ترسی ندارد و هیچ‌وقت از روی احساست خود را به خطر نمی‌اندازد. کاظم خائف روی تپه زخمی شده بود. کنارشم رفتم تا او را بلند کنم. در همین بین کاظم گفت: «برو و من را اینجا تنها بگذار.» من در پاسخ گفتم: «می‌خواهم تو را به بهداری منتقل کنم!» کاظم در جواب پاسخ داد: «آقا در مقابل من نشسته‌اند!» شهید کاظم خائف در حالی که «السلام علیک یا علی‌ابن موسی رضا(ع)!» را آرام زمزمه می‌کرد به سوی معبودش شتافت.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: شهید خلیل آهنی _ منبع: خبرگزاری فارس

شهید کاظم خائف

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«پای ضریح امام رضا(ع)!؟»

محمدعلی نیکنامی وصیت کرده بود: وقتی پیکرش را برای طواف به حرم می برند مدت بیشتری پای ضریح نگه دارند. به خدام که گفتیم قبول نکردند و گفتند: حرم شلوغه و پیکر ایشون همان طور که با بقیه شهدا وارد می شه همراه بقیه هم خارج میشه.آن روز حدود سی تا چهل شهید را کنار ضریح قرار داده بودند. مراسم نوحه خوانی هم برگزار شد و بعد شهدا رو طواف دادند. اما وقتی نوبت محمدعلی شد متوجه ریختن قطره های خون از پایین پیکر شدیم و خدام را خبر کردیم. به خاطر اینکه آب خون روی فرش ها می ریخت از تکون دادن پیکر خودداری کردند.حدود بیست و پنج دقیقه طول کشید تا پیکر را توی دو لایه پلاستیکی قرار دادند و دیگه خونی ازش نریخت. به خاطر اتفاق که افتاد، محمدعلی نیم ساعت بیشتر از بقیه کنار ضریح بود و به خواسته اش که توی وصیت نامه اش گفته بود رسید.

یکی از دوستانش می گفت:محمد علی آدم خوش رفتاری بود. هر کس حتی برای اولین بار هم که با او صحبت می کرد مجذوبش می شد. پدر پیری داشتم به اصطلاح دل خوشی از انقلاب نداشت و مخالف بود. یک روز من و پدرم به همراه شهید نیکنامی نشسته بودیم و درباره نظام صحبت می کردیم. محمد علی خیلی زیبا صحبت می کرد، به طوری که پدرم که مخالف بود به قدری شیفته او شده بود که حد نداشت. می گفت: اگر امام خمینی همچین شاگردهایی دارد، من هم می پسندم. من هم در خدمت نظام هستم. صحبت های محمد علی نیکنامی تاثیر خاصی بر دل این پیرمرد داشت.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: راوی: خواهر شهید_منبع: روزنامه کیهان

شهید محمدعلی نیکنامی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شروع نهضت با اجازه از امام رضا(ع)»

امام خمینی در آغاز نهضت، در سال ۱۳۴۲ مرا خواستند و دَه نامه‌ای را که برای شماری از علمای بزرگ شهرهای: سمنان، شاهرود، مشهد، بیرجند، تربت و زاهدان، نوشته بودند،به من دادند که برای آنها ببرم. ضمناً فرمودند:به خانواده‌ات هدف مسافرتت را نگو.بگو: زود بر می‌گردم. همچنین فرمودند: «وقتی به مشهد رسیدی، منزل پدرت نرو؛ بلکه به محض رسیدن به مشهد، وضو بگیر و به محضر حضرت رضا(ع) مشرف شو و از جانب من خدمت ایشان عرض کن: آقا! من امر بسیار خطیری را در نظر گرفته‌ام و این منوط به تأیید اهل بیت(ع)است. اگر شما این حرکت را تأیید می‌فرمایید و این اقدام صحیح است، عنایت کنید کمک بدهید و اگر مصلحت نیست، همین الآن جلوی مرا بگیرید». من هم طبق فرمایش ایشان عمل کردم و عین عبارت ایشان را خدمت حضرت، عرض کردم.

خدمت آیة الله سیّد هادی میلانی رسیدم که نامهٔ امام را به ایشان بدهم، عرض کردم امانتی است که باید خصوصی تقدیم شود. اجازه فرمودند به اندرون بروم. نامه را باز کردند و بلند خواندند. مضمون آن این بود: «قصد کرده‌ایم ان شاء الله این نظام طاغوتی را منهدم کنیم و نظام صالحی را جایگزین آن نماییم و اگر آمریکا از او حمایت کرد، با او هم مبارزه خواهیم کرد»آیة الله میلانی پس از قرائت نامهٔ امام فرمودند: «جواب نامه را بعداً می‌نویسم. من همه جا همراه ایشان خواهم بود. اگر به تهران بیایند، من هم خواهم آمد؛ اما مقابله با آمریکا به نظرم مشکل است».

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع : کتاب خاطره های آموزنده

راوی: آیة الله سیّد جواد علم الهدی

رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران

امام خمینی(ره)

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«آغاز نهضت خمینی با اجازه از امام رضا(ع)»

یکی دیگر از مخاطبان نامه‌های امام خمینی، آیة الله حاج شیخ احمد کفایی بود. وقتی نامه را ایشان خواند، گفت:
«این نامه بوی خون می‌دهد. من در جریان مشروطه بوده‌ام. می‌دانم چه می‌شود؛ اما بسیار خوب! چَشم! من آن را به اطرافیان خواهم داد».
یکی دیگر از مخاطبان نامه‌ها، امام جمعهٔ زاهدان آقای کفعمی بود. از نامهٔ امام، خیلی استقبال کرد. آن را به چشم خود کشید و فرمود: «چه وقت خوبی آمدی! ما با اهل سنّت زاهدان قرار گذاشته‌ایم که یک هفته آنها به نماز جمعهٔ ما می‌آیند و یک هفته ما به نماز جمعهٔ آنها می‌رویم. فردا جمعه است و نوبت آنهاست که به نماز جمعهٔ ما بیایند. من نامهٔ ایشان را در نماز جمعه برای همه خواهم خواند!»
فردای آن روز، ایشان در حالی که کفن پوشیده بود و شمشیر در دست داشت، در خطبه‌های نماز جمعه، متن نامه امام را به عنوان نامهٔ مرجع تقلید برای مردم نمازگزار قرائت کرد.
همچنین دستور داد موضوع نامه را در پارچهٔ سفیدی نوشتند و از مردمی که به نماز آمده بودند، خواست که آن را امضا کردند.
به من فرمود: این طومار را به وسیلهٔ دیگری برای آیة الله خمینی می‌فرستم. مصلحت نیست شما آن را ببرید.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه
منبع : کتاب خاطره های آموزنده
راوی: آیة الله سیّد جواد علم الهدی

رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران
امام خمینی(ره)

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«جواب سلامش را امام رضا(ع) داد»

شهر کرمان امامزاده ای دارد که باب الحوائج است و حاجات ها را روا می کند و از شهدای دفاع مقدس است. رازهای سلوک همان شهیدی که همیشه اطراف مزارش شلوغ است و عده ای در حال درد و دل حاجت خواستن از او هستند همان شهیدی که از کفنش صدای اذان بلند شد. همان شهیدی که لحظه گذاشتن در در قبر خندید. همان شهیدی که إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ را در قبر تلاوت نمود. به راستی که خود او هم خیر کثیر است. همان شهیدی که عاشق امام زمان عجل الله بود و با سربند یا مهدی عجل الله شهید شد. همان شهیدی که احترام زیادی برای پدر و مادر و همسرش قائل بود. همان شهیدی که روی قالی های خانه نمی نشست تا رنج و درد مستضعفان او را غافل نکند. همان شهیدی که همیشه با وضو بود حتی قبل از خواب و با بسم الله الرحمن الرحیم کارهایش را شروع می کرد. همان شهیدی که مجسمه تقوا بود و آداب رفتن به سرویس بهداشتی را طبق دستورات اسلام همیشه انجام می داد. همان شهیدی زمانی که به پابوس امام هشتم رفته بود امام رضا علیه السلام جواب سلام وی را شخصاً داد. همان شهیدی که گفت: پایگاههای بسیج سفارتخانه امام زمان عجل الله هستند.همان شهیدی که همیشه و در همه حال نماز شب می خواند و اگر در بین راه بود برای ادای نافله شب از اتوبوس پیاده و با ماشین بعدی خود را به مقصد می رساند. همان شهیدی که مهندس، خطاط، نقاش و اکثر حرفه ها را بلد بود...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: خانواده شهید _ منبع:سایت شهدای کرمان

شهید عبدالمهدی مغفوری



صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«انگشتر عقیق سوغات امام رضا(ع)»

علی از مبارزین قبل از انقلاب بوده و از مبارزین گمنامی که بدون اینکه وصل به گروه و مجموعه ای باشد به جنایات رژیم ستم شاهی پی برده بود و در دوران سربازی رژیم شاه دستگیر شده بود و به زندان و نهایتا به اعدام محکوم شده بود.روزی دیدم علی کنار منبع آب مشغول وضو گرفتن است. یادم افتاد یک انگشتری عقیق ، از مشهد مقدس برایش آورده ام. همین طور مشغول وضو بود ،انگشتری را تقدیم کردم. رنگ از رویش پرید؛ تعجب کردم و گفتم : علی آقا، ناراحت شدید؟ سوغات مشهد آقا امام رضا را قبول نمی کنید؟ وقتی حالش جا آمد ، گفت : درست همان وقت که شما انگشتری را پیش آوردید، چشم من به انگشتری بچه ها افتاده و با خود گفته بودم، کاش من هم یک انگشتری عقیق داشتم تا از ثواب آن بی بهره نمی ماندم. انگشتری را در دست گرفته بود و می گفت: خدا مرا ببخشد.وقتی می‌دید که همه دوستان و هم رزمانش به فیض شهادت رسیده‌اند، دلگیر می‌شد. می‌گفت: مادر، تو بزرگواری، خداوند خیلی برای پدر و مادرها ارزش قائل است! چرا دعا نمی‌کنی که عاقبت به خیر شوم. بهشت حتی رو به روی ما نیست؛ اما زیر پای شماست. چرا دست به دعا بر نمی‌داری تا این پیکر ذلیل، غرق به خون شود، تا شاید گناهانش بخشیده شود. می‌گفتم: مادر، تو که جای سالم در بدن نداری، نه دست داری و نه پا.اما با التماس، روسری ام را پایین می‌کشید، سرم را می‌بوسید و می‌گفت: مادر، پنج دفعه؛ به حق پنج تن، از ته دل دعا کن که گمنام شهید شدم و بدنم مثل آقا امام حسن بشود



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی:صادق همرزم شهید _ منبع: کتاب پیراهن خاکی

شهید علی ماهانی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«احمد را من ضمانت می کنم!؟»

احمد ۴ ماهه بود و بی تابی‌های زیادی داشت، ما هم بسیار نگران بودیم، چرا که این نگرانی ریشه در تجربه تلخ خانوادگی داشت، چون پدرومادر همسرم از ۱۲ فرزندشان تنها، غلام حسین زنده مانده بود. در یکی از شب ها در خواب، سه مرد خوش سیما را می‌بینم و می‌فهمم آنان امام علی (ع)، امام حسین (ع) و امام رضا(ع) هستند و این فرصت را غنیمت می‌شمارم و از بی قراری های احمد می‌گویم که امام رضا(ع) با آرامش شیرینی می‌فرمایند:

«احمدت را من ضمانت می‌کنم» و صبح فردا این خواب را برای همسرم تعریف می‌کنم و احمد برای همیشه آرام می‌گیرد. آن روز تصمیم می‌گیرم به مدت هفت سال موهای احمد را بتراشم و به اندازه وزنش به حرم آقا امام رضا(ع) نقره هدیه کنم و احمد ۲۲ ساله بود که یک روز از کرمانشاه تماس گرفت و گفت می‌آید دنبالم تا برویم مشهد و سرانجام نذر دیرینه ام را به آقا ادا کردم. احمد علاقه خاصی به نقاره زنان حرم پیدا کرده بود و با کنجکاوی در باره آنان پرسش زیاد می‌کرد. پیش از شهادت احمد در منزل دخترم در قم بودیم که در خواب دیدم، اتاق پُر از نور شده است و چهار بانوی عزیز، لباسی مشکی برتنم کردند و آن وقت بود که با فریاد از خواب برخاستم و سه روز پس از خوابم، پسرم احمد شهید شد.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: مادر شهید کشوری _ منبع:خبرگزاری تسنیم

شهید احمد کشوری

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«پارتی بازی امام رضا(ع) !؟»

کارهای اعزامش جور نمی‌شد، احساس من این بود که همه یک جوری دست به سرش می‌کنند از این موضوع خیلی ناراحت بود، یکبار گفت: دیگر به هیچ کس برای رفتن به سوریه رو نمی‌زنم. آن روز وقتی به حرم حضرت رضا (ع) وارد شدیم حال عجیبی داشت. چشم‌هایش برق خاصی داشت. وارد صحن که شدیم رو به حرم سلام داد، تا پنجره فولاد گریه کنان با حالت تند راه می رفت، خودش را چسباند به پنجره فولاد، از قسمت خانم‌ها می‌دیدمش که زار می‌زد و می‌گفت: ببین آقا دیگه سرگردون شدم، برای دفاع از حرم آواره شهرها شدم، رسوا شدم، تو مزار شهدا انگشت‌نما شدم. طاقت نیاوردم رفتم داخل حرم، دلم خیلی برایش سوخت، یک زیارتنامه از طرف خودم خواندم. آمدم داخل صحن دیدم کمی آرام شده است. نشسته بود رو به روی پنجره فولاد، نزدیکش شدم بهم لبخند زد، تعجب کردم، گفت: حاجتم را گرفتم تا ماه دیگر اعزام می‌شوم، شک نکن. محکم شده بود. گفت: امام رضا (ع) پارتی‌ام شد. درست ماه بعد اعزام شد همانطور که امام رضا (ع) بهش گفته بود.حسین آقا هر پنج‌شنبه بعدازظهر به بلوک ۳۰ مدافعان حرم بهشت رضا (ع) مشهد می‌رفت و زیارت عاشورا می‌خواند و در همان محل هم به خاک سپرده شد. بعد از شهادت این شهید، یک عکس خندان از او منتشر شد و به همین خاطر به «شهید خندان مشهد» معروف شد.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: همسر شهید حسین محرابی _ منبع: نوید شاهد

شهید حسین محرابی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«عاشق چهار ساله امام رضا(ع) در حادثه تروریستی کرمان»

بین آنهمه پیکر شهید بزرگسال که توی کیسه‌های مشکی گذاشته شده، پیدا کردن یک جنازه کوچک کار سختی است. نازنین‌فاطمه چهار سال بیشتر ندارد. بدن‌اش همین‌طوری نحیف و کوچک است، چه برسد که ترکش‌ها و ساچمه‌ها بدنش را کوچک‌تر هم کرده باشند. حالا مادر نازنین‌فاطمه باید بین کیسه‌های مشکی که جنازه شهدا را در آنها گذاشته‌اند بگردد و یکی یکی کیسه‌ها اندازه بگیرد تا ببیند کدام‌شان اندازه بدن نازنین‌فاطمه است: «بین جنازه‌ها راه می رفتم و مدام فاطمه را صدا می‌زدم. گریه می‌کردم. ضجه می‌زدم. ناباورانه کیسه جنازه‌ها را اندازه می‌گرفتم و خدا خدا می‌کردم که هیچ‌کدام‌شان اندازه نازنین‌فاطمه من نباشد. همین‌طور که داشتم کیسه‌ها را اندازه می کردم، یک نفر صدا زد خانم! این جنازه‌ها همه بزرگ هستند، اگر دنبال جنازه کوچک هستی آنجاست؛ شاید همان دخترت باشد. با هم حرکت کردیم. دلم می‌خواست زمین دهان باز کند و من را محو کند. قدم به قدم نزدیک کیسه‌ای می‌شدیم که از همه کیسه‌ها کوچک‌تر بود. رسیدیم. ناگهان زنی که همراهم بود روی کیسه مشکی دست کشید و گفت: همینه، بیا نگاه کن...»جالب اینکه مادر نازنین‌فاطمه اهل تشیع و پدر شهید، اهل تسنن است.مادر نازنین‌فاطمه بین صحبت‌ها یک فیلم از فاطمه داخل گوشی به من نشان می‌دهد که حسابی حالم را عوض می‌کند. نازنین‌فاطمه با چادر سفید توی صحن امام رضا (ع) راه می‌رود و دلبری می‌کند. بعد رو به من از عشق و علاقه نازنین‌فاطمه به امام رضا (ع) می‌گوید: «برج دو بود که با خواهر و زن برادرم رفتیم مشهد. آنجا فهمیدم که فاطمه یک عشق دیگری به امام رضا (ع) داشت. وقتی می‌رفتیم حرم، با یک شوق و ذوق دیگری توی حرم پا می‌گذاشت. هربار می‌رفتیم دوست داشت دستش را ضریح برساند...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: مادر شهیده__ منبع: ایسنا

شهیده نازنین فاطمه عزیزی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«مجلس ترحیم شهید ربانی در حرم امام رضا(ع)!؟»

پس از بازگشت از جنوب به جهت تکمیل دوره به پادگان بازگشت و پس از آن به کردستان اعزام گردید و به مدت شش ماه در سرمای طاقت فرسای آن دیار با گروهکها و منافقین و ایادی شرق و غرب به مبارزه پرداخت. از جمله، در جاده کردستان به آنها کمین زدند و دوستان او موفق به فرار شدند ولی علیرضا به خاطر موقعیتی که داشت موفق به فرار نشد و خود را چندین ساعت در آب رودخانه ای با سرمای شدید مخفی نمود. بعد از بازگشت از کردستان در امتحانات کلاس سوم راهنمایی شرکت کرد و با نمرات خوب قبول شد و پس از آن با خانواده به زیارت حضرت امام رضا(ع)مشرف گشت.پس از بازگشت از مشهد برای سومین بار عازم جبهه گردید و درعملیات والفجر ۲ به شهادت رسید و پیکرش بعد از ده سال به دست خانواده اش رسید. قبل از اینکه خبر شهادت علیرضا را بیاورند، مادر شهید ربانی در خواب دیدند که حضرت زهرا (س) در جمعی هستند و به مادران شهدا گل می دهند. حضرت فاطمه (س) به مادر این شهید ارجمند هم گل داده بودند و اینگونه ایشان متوجه شدند که پسرش به شهادت رسیده است!شهید ربانی علاقه زیادی به امام رضا(ع) داشت. قبل از آوردن پیکر شهید، همسایه در خواب دیده بود که مجلس ترحیمی در حرم امام رضا(ع) برگزار شده وحرم را سیاه پوش شده؟ علتش را می پرسد و جواب می شنود که جوانی به نام "علیرضا ربانی" شهید شده است و امام رضا (ع) برای او مجلس سوگواری بر پای داشته است. وقتی پیش تر میرود شهید مظلوم دکتر بهشتی را می بیند که مشغول پذیرایی از مردم است. زمانی که همسایه از جلو حجله شهید رد می شود و نام شهید را می خواند، وارد مجلس شده و خواب را برای خانواده شهید ربانی تعریف می کند...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: مادر شهید علیرضا ربانی_منبع: ندای اصفهان

شهید علیرضا ربانی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«من از رضا(ع) حاجتم را خوسته ام!؟»

در راه تحقق بخشیدن به جهاد اکبر در خودمان، به جهاد اصغر با دشمنان دین بپردازیم. در جبهه از خیلی گناهان کبیره دوریم و بیشتر سعی مي کنیم با یاد و ذکر خدا روح مان آرامش و قلب مان نشاط و وجودمان حالتی روحانی داشته باشد. هیچکس نباید برای ناکامی شهیدی، در این دنیا اندوهگین شود؛ زیرا به کام و به وصال معشوق دیرینه مي رسد که از بطن تولد او را یاوری نموده و آن روزی که من شهید شوم روز عروسی من و آن سنگری که در آن جان دهم حجله دامادی من است. از شما می‌خواهم برایم مجلسی ساده در شان خودمان بگیرد و خرج های اضافه نکنید. در عوض به محتاجان کمك کنید و اگر اشکی از دیدگان شما سرازیر شد، به یاد آقا ابا عبدالله (ع) باشید و برای خانم زینب و یتیمان گریه کنید و به پهلوی بشکسته فاطمه زهرا (س) و به مظلومیت علی (ع) گریه کنید و اگر برای این خاندان و مصیبت های آنان، اشک تان سرازیر نشد، پس برای خودتان بگریید که مبادا از اهل بیت (ع) دور باشید و متوجه نباشید که مصائب آنها از تمامی مصیبت ها داغدارتر است...
با محسن رفته بوددیم زیارت امام رضا(ع). محسن محو تماشای امام رضا بود و من غرق در آینه کاری های حرم. بهش گفتم: ببین چقدر کار کردند. نگاهی کرد و گفت: آره! قشنگه. اما زیبایی اش برای این است که کسی نمیتواند خودش را توی این آئینه های شکسته ببیند. زائر اگر بخواهد سیمش به امام رضا(ع) وصل شود، باید دل شکسته باشد.محسن در ادامه گفت: من از امام رضا(ع) چیزی خواسته ام که انشاء الله به زودی برآورده می کنند. از زیارت که برگشتیم، یک ماه نشد که خواسته اش برآورده شد. میل شهادت داشت.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: همرزم شهید _ منبع: کتاب خط عاشقی ۲

شهید محسن گلستانی



صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«عرض ارادت شهید کاظمی به امام رضا(ع)»

هواپیما های سوخو را حاج احمد کاظمی وارد نیروي هوايي سپاه کرد.مراسم افتتاحیه‌اش را همه انتظار داشتند در تهران باشد، ولي سردار گفت: مي‌خوام مراسم افتتاحیه توی مشهد باشه!؟ پایگاه هوايي مشهد کوچك بود. کفاف چنین برنامه‌اي را نمی‌داد. بعضي‌ها همین را به کاظمی گفتند، ولی سردار اصرار داشت مراسم توی مشهد باشد.با برج مراقبت هماهنگی‌هاي لازم شده بود. خلبان، برفراز آسمان، هواپیمار ا چند دور حرم حضرت علي بن موسي الرضا(ع) طواف داد. این را سردار ازش خواسته بود. خیلي‌ها تازه دلیل اصرار سردار را فهمیده بودند. خدا رحمتش کند؛ همیشه مي‌گفت: ما هیچ وقت از لطف و عنایت اهل بیت(ع)، خصوصا امام رضا (ع) بی نیاز نیستیم.

خدا رحمت کند شهید محسن اسدی را، افسر همراه حاجی بود. برای ضبط صحبت‌های سردار، همیشه یک واکمن همراه خودش داشت. چند لحظه قبل از سقوط هواپیما، همان واکمن را روشن کرده بود و چند جمله راجع به اوضاع و احوال خودشان گفته بود. درست در لحظه‌های سقوط، صدای خونسرد و رسای حاجی بلند می‌شود که می‌گوید: صلوات بفرست. همه صلوات می‌فرستند. در آن نوار، آخرین ذکری که از حاجی و دیگران در لحظه سقوط هواپیما شنیده می‌شود، ذکر مقدس «یا فاطمه الزهراء» است.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

برشی از زندگی شهید احمد کاظمی _ منبع: کتاب یادگاران

شهید احمد کاظمی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«اجازه شهادت از امام رضا (ع)»

از كودكي مهربان و چهره اي متبسم داشت ، براي والدينش احترام قائل بود حواسش بود كه اگر در بين اقوام كسي مشكلي دارد ، براي حل آن اقدام كند مادربزرگ پيري داشت كه دلش هواي زيارت امام رضا(ع) را داشت . مقدمات سفر را آماده كرد ، او را به زيارت برد و در طول سفر همواره مراقبش بود تا مبادا كوچكترين ناراحتي به او برسد. از كودكي كار مي كرد و توقعي از والدين خود نداشت . اهل نماز جماعت بود در مجالس قرآني شركت فعال داشت . در مراسم عزاداري امام حسين عاشقانه و سر از پا نشناخته حضور پيدا مي كرد انقلاب و آرمان هاي امام (ره) برايش ارزش حياتي داشت ، از زماني كه امام را شناخت گوش به فرمان بود . در تمامي صحنه هاي انقلاب از خود فدا كاري بي نظير نشان مي داد. در تاريخ ۶۱/۵/۲۹ در تهران مورد حمله ناجوانمردانه كوردلان منافق قرار گرفت كه بر اثر شليك ۳ گلوله به ديدار معشوق شتافت . پيكر پاكش بر دوش انبوه مردمي كه صميمانه او را دوست داشتند ، مورد تشييع قرار گرفت و زينت بخش آرامگاه روستاي يام گرديد. كساني كه او را ترور نمودند به عقوبت اعمال پليد خود رسيدند ، يكي از آنها قرص خورده و خود را به هلاكت رسانده بود و دو نفر ديگر دستگير شد. برای رفتن به جبهه توانست رضایت پدرش را جلب کند. سپس احساس کرد به امضای دیگری نیاز دارد و آن صاحب اصلی امام رضا (ع) بود. با عشق و علاقه‌ای خاص راهی مشهد شد. از کوی طلاب تا حرم مطهر را با پاي پياده و بدون كفش طی کرد تا به این صورت از تاخیری که در زیارت آقا داشته عذرخواهی کند و از درگاه امام رئوف برای پرواز ملکوتیش کسب اجازه کند.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: خانواده شهید _ منبع: دفاع پرس از مشهد

شهید عبدالرسول خردادي

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«عنایت امام رضا(ع) به شهید حمید محمودی!؟»

بلند شد اومد جبهه؟یه روز به فرمانده مون گفت: من از بچگی حرم امام رضا (ع) نرفتم. می ترسم شهید بشم و حرم آقا رو نبینم. یک ۴۸ساعته به من مرخصی بدین برم حرم امام رضا (ع) زیارت کنم و برگردم. اجازه گرفت و رفت مشهد. دو ساعت توی حرم زیارت کرد و برگشت جبهه توی وصیت نامه اش نوشته بود، در راه برگشت از حرم امام رضا(ع) ، توی ماشین خواب حضرت رو دیدم.آقا بهم فرمود: حمید! اگر همین طور ادامه بدهی خودم میام می برمت.یه قبری برای خودش اطراف پادگان کنده بود ونیمه شب ها تا سحر می خوابید داخل قبر. گریه می کرد و می گفت: رضا جون، منتظر وعده ام ،آقا جان چشم به راهم نذاری.توی وصیت نامه اش ساعت و روز و مکان شهادتش رو نوشته بود و می گفت امام رضا (ع) بهم گفته کی و کجا شهید میشم !؟حتی مکانی هم که امام رضا فرموده بود شهید میشی تا حالا ندیده بود.روز موعود خبر رسید ضد انقلاب توی یه منطقه است باید بریم سراغ شون. فرمانده گفت: چند تا نیرو بیشتر نمی خوایم.همه ی بچه ها شروع کردند التماس کردن که آقا ما رو ببرید. دیدم حمید یه گوشه نشسته و نگاه می کنه؟ ازش سوال کردند: مگه تو دوست نداری بری به این عملیات؟ حمید خندید و گفت: شما برا اومدن التماس هاتون رو بکنید ، اونی که باید منو ببره خودش می بره. خود فرمانده اومد و گفت : حمید تو هم بلند شو بریم.بچه ها میگن وقتی وارد روستایی که ضد انقلاب بودند شدیم.حمید دستاش رو به سمت ما بلند کرد و گفت : خداحافظ؟ کسی اون لحظه نفهمید حمید چی میگه. اما وقتی شهید شد و وصیت نامه اش رو باز کردیم دیدیم دقیقا توی همون روز ، ساعت و مکانی شهید شده که تو وصیت نامه اش نوشته بود...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

روایتی از مهدی سلحشور _ منبع: سایت دفاع پرس

شهید حمید محمودی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«آرزوی زیارت امام رضا(ع) را داشت»

شهید محمود عبدالصمد فخار متولد ۱۳۴۰ در کازرون، اولین اعزامش اوائل جنگ بود،درسن ۱۹ سالگی بود. محمود در طول ۶سال در عملیاتهای متعددی شرک داشت و سرانجام این فرمانده دلاور، گردان فجر لشکر ۳۳ المهدی، در مرحله ی سوم عملیات کربلای پنج و منطقه شلمچه، در غروب روز بیست و هفتم دی ماه سال ۱۳۶۵، بر اثر اصابت خمپاره دشمن به شهادت رسید. شهید به یاد غربت و مظلومیت قبور ائمه بقیع وصیت نمود تا زمانی که قبور بقیع گلی و خاکی است، قبر او را نیز تنها با خاک بپوشانند از این رو قبر شهید فخار در گلزار شهدای کازرون (سید محمدنوربخش) ساده و گلی است . نکته جالب توجه اینکه هنگامی که طی چند نوبت از سوی اقوام تلاش شد که سنگ قبری مناسب بر روی قبر نصب شود سنگ قبرش شکسته شد .همچنین شهید فخار علاقه و عشق عجیبی به حضرت امام رضا(ع) داشت . یکی از آرزوهای او این بود که پس از شهادت، بدنش حول حرم مطهر ثامن الحجج طواف داده شود. پس از شهادت شهید فخار، به علت اشتباهی که به خواست خداوند در تقسیم شهدا پیش آمده بود بدن مطهر او را به عنوان یکی از شهدای دیار خراسان به مشهدفرستادند، تنها زمانی این اشتباه کشف شد که طی سنت او را به دور قبله دل و مزار امام طواف داده بودند . بدن شهید به مشهد رفت و پس از زیارت امام رضا (ع)، به کازرون بازگشت و به خاک سپرده شد...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی خانواده شهید فخار _ منبع: نوید شاهد



شهید محمود فخار

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«عنایت امام رضا (ع) به شهید عباس کردانی»

مادرم به شدت مریض شده بود. خیلی هم انسان با خدایی بود. برای تشییع جنازه اش پنج هزار نفر آمده بودند. خیلی برای شفایش دعا کردم. نه تنها من، خیلی ها دعا می کردند.

هر چه از امام رضا (ع) خواستم حالش بدتر می شد. با خودم گفتم: نکند مادرم گناه کبیره ای کرده که دعاها در حقش اثر نمی کند.

یک شب امام رضا (ع) را در صحن گوهر شاد دیدم که بالای تختی نشسته بود. با گلایه گفتم: آقا! چرا مادرم را شفا ندادی؟ فرمود: بیا بالا. رفتم کـنارش. فرمود: تو شفای مادرت را می خواستی یا شفاعتش را؟ یک لحظه ماندم چه بگویم. تا آخر قضیه را گرفتم. گفتم: نه شفاعتش را می خواهم. اشاره کرد به مادرم که در صحن بین دو زن نشسته بود، فرمود: برو مادرت را ببین. دیدم مادرم بین دو خانم نشسته بود. یکی حضرت زهرا (س) بود و دیگری حضرت مریم . گفت: این دو نفر مرا شفاعتم کردند. بهم گفت: به بچه ها بگویید برایم گریه نکنند. چیزی هم برایم نفرستند، من این قدر وضعم خوب است که نمی دانم آن خیرات را چه کارشان کنم. دیگر راحت شدم. راحت راحت. یکی از خصوصیات عباس این بود که خیلی رازدار بود. از همان کودکی هیچ وقت راز دلش را به کسی نمی‌گفت هیچگاه از کارهایش برای من و دوستانش تعریف نمی‌کرد.



کتاب شـهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: مسـعود اویـسی _ منبع: کتاب عباس برادرم

شهید عباس کردانی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«امضای شهاد ت توسط امام رضا(ع)»

مهدی از کودکی علاقه خاصی به فاطمه زهرا (س) داشت و کلاس دوم دبستان بود که با هیات ام ابیها در فعالیت های مذهبی حضوری فعال پیدا کرد و از همان موقع مداحی هم شروع کرد وصدای خوبی داشت. خدا را شکر میکردم که خداوند این چنین فرزندی به من عطاء کرده و ارادت بسیار مهدی به حضرت فاطمه زهرا(س) همیشه در زندگی کمک کارش بود...آخرین باری که مهدی به ایران آمد با هم به مشهد رفتیم و بعد از این که زیارت کردیم در صحن سقاخانه دیدم ایستاده و می خندد، به مهدی گفتم چی شده مادر؟ چرا می خندی؟ گفت:مادر من امضای شهادتم را از آقا امام رضا(ع) گرفتم!؟ من به مهدی گفتم مادر اگر تو شهید بشوی من دیگر کسی را ندارم و دستش را به سمت آسمان برد و گفت خدا هست...در وصیتنامه اش از اربا اربا تن اکبر شروع کرد، آرزو بر جوانان عیب نیست. هرچند هنوز هم معتقدم شهادت برای ابعاد و اندازه های جسمی و روحانی من خیلی خیلی بزرگ است ولی دوست دارم اگر بنای زیارت آقام اباعبدالله شد این زیارت در جامع شهادت باشد و پایم را از حد فراتر می گذارم و از ارباب می خواهم شهادت به سبک و کیفیت شهادت علی اکبر لیلا باشد الهی امین.یکی از دلایلی که مهدی من به این درجه رسید،قلب مهربان مهدی بود.دستگیر مردم بود در مسافرت و محل کمک کار مردم بود و حتی پول تو جیبی اش را برای فقرا خرج می کرد.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: والدین شهید _ منبع: خبرگزاری مشرق



شهید مهدی صابری

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«همیشه مشتاق زیارت امام رضا(ع) بود»

ایشان طبق آداب زیارت سفارش شده بسیار مقید بودند که حتما از درب پایین پا و صحن آزادی به زیارت مشرف شوند و تفاوت نمی‌کرد از کدام خیابان وارد حرم مطهر شویم از هر دری که وارد می‌شدیم به دور حرم می‌گشتیم تا از صحن آزادی به پابوسی برویم. ابوحامد رسم ویژه‌ای داشت؛ هر زمان که از مسافرت برمی‌گشت ابتدا به پابوسی آقا امام رضا(ع) می‌رفت و بعد از خلوت دو نفره به خانه می‌آمد، در ایام ولادت و شادی ائمه اگر ابوحامد در خانه حضور داشت حتما آن شب را خانوادگی به زیارت امام رضا(ع) می‌رفتیم. به خاطر دارم شب ولادتی را که حرم هم بسیار شلوغ بود، از درب ورودی جلوتر نتوانستیم برویم و در همان جا مشغول نماز و زیارت شدیم، در همان حین متوجه شدیم زائری اصفهانی مسیرش را گم کرده است، گوشی موبایل هم نداشت و فقط به‌صورت کلی می‌دانست باید به‌کجا برود. ما هم تازه حرم رسیده بودیم و بسیار مشتاق زیارت بودیم اما شهید توسلی گفت کمک به زائر امام رضا(ع) بیشتر آقا را خشنود می‌کند، کمک به دیگران و گره گشایی از مشکلات دیگران از خصوصیات اخلاق ابوحامد بود.به نظر من بزرگ ترین لطف و عنایت آقا امام رضا(ع) شامل حال ما شد، معرکه سوریه سبب شد تا حسن ختام علیرضا به شهادت در راه خدا و عاقبت بخیری ختم شود.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: کتاب «خاتون و قوماندان» ، مصاحبه با همسر شهید

شهید علیرضا توسلی(ابو حامد)

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«فقط با پسرم به مشهد می‌روم!؟»

شهید چراغعلی زیدآبادی اهل شهر سیرجان در استان کرمان و پیکرش به مدت ۱۱ سال مفقود بود. طی این مدت هر وقت مسئولان بنیاد شهید شهر سیرجان مادر شهید را برای سفر به مشهد دعوت می‌کردند، مادر شهید می‌گفت:

«من فقط با پسرم به مشهد می‌روم»

و از رفتن به مشهد خودداری می کرد. مسئولان بنیاد شهید به او می گفتند «جنگ تمام شده و فرزند شما شهید شده بیائید و به زیارت امام رضا (ع) بروید.» بالاخره مادر شهید پذیرفت که همراه عروسش به مشهد بروند. هنوز چند روز از حضور مادر شهید در مشهد نگذشته بود که خبر دادند، پیکر یک هزار شهید گمنام را با نام و هویت کشف شده برای طواف در حرم رضوی و تقسیم درسراسر کشور به یکی ازصحن‌های حرم مطهر امام رضا(ع)آورده اند و مراسم عزاداری در حرم مطهر در حال برگزاری است. مادر شهید هم از موضوع خبردار شد و برای شرکت در عزاداری به حرم رفت. او که سواد خواندن و نوشتن نداشت در گوشه ای از حرم ایستاد و به تابوت ها خیره مانده بود. یک تابوت جلوی پای او قرار داشت که روی آن نوشته شده بود: شهید چراغعلی زیدآبادی. شهید و مادرش همزمان به محضر امام رضا(ع) رسیده بودند. بعد از این که مسئولان از این اتفاق با خبر شدند، پیکر شهید را به اتفاق مادرش به سیرجان منتقل کردند...



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: درگاه اصلی آستان قدس رضوی،۱۴۰۲-۰۷-۰۵

شهید چراغعلی زیدآبادی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«کنار امام رضا(ع) شهید شد!؟»

بسیاری از شهدا بعد از زیارت آستان مطهر حضرت ثامن الحجج حضرت علی ابن موسی الرضا (ع) به جبهه ها جنگ اعزام شدند و خون پاک خود را نثار آبیاری درخت تنومند اسلام و قران کردند و در وصایای خود با اشاره به رخصت از امام هشتم خواستار آزادی راه کربلای معلی بودند .ارتباط شان با امام مهربانی‌ها جور دیگری بود، خواسته‌های شان هم متفاوت از بقیه، همه برای ماندن دعا و طلب حاجت می‌کردند و آنها برای رفتن با خدا و امام شان عهد و پیمان می‌بستند تا اگر راهی به سوی شهادت باز شد، آنها نیز مسافران این مسیر باشند. خیلی از همین شهدا، مثل شهدای دیگر تاریخ، به امام رئوفو مهربان متوسل شدند تا گره‌گشای خواسته دلشان شود، قصد زیارت مشهد کردند و با امام قول و قرار گذاشتند تا حاجت‌شان را گرفتند. عده‌ای چله گرفتند، عده‌ای خودشان را از شهرهای دور و نزدیک به حرم آقا علی بن موسی الرضا رساندند، بعضی‌ها هم در خلوت خود با امام شان عهد و پیمان بستند، به هر طریق که بود شهادت را از امام هشتم خواستند و به آن رسیدند. ارادت فریدبه امام رضا (ع) خاص و غیرقابل وصف بود، بطوری که در تمام دوران زندگی اش همواره یکی از آرزوهای شیرین و دیرین ایشان سفر به مشهد و زیارت حرم مطهر و گنبد نورانی آن حضرت بود.

گفت: مادر اجازه بده برم زیارت امام رضا(ع).

گفتم نه، تو تنها پسرمی، می ترسم توی راه برات اتفاق بیافتد!

مجروح شده بود، اشتباهی بردنش مشهد.

همان جا کنار امام رضا(ع) شهید شد.

پیکرش را اطراف ضریح طواف دادن بعد برگشت شیراز.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: مادر شهید_منبع: خبرگزاری دفاع مقدس

شهید فرید(اکبر)شهابی نژاد

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«امام رضا(ع) دوست دارم خادم شما شوم»

روزهای اعزام غلغله ای بود در حرم. آنقدر می آمدند که نمی توانستی بشماری. نوجوان، جوان پیرمرد، مادر، همسر، خواهر، شاغل، بیکار، مجرد و متأهل و... نقطه اشتراک همه آنها عظم برای اعزام بود. جبهه جنوب، جنوب غربی، شمال غربی و... فرق نداشت، آمده بودند تا بروند، مهم نبود اتوبوس یا قطار کدام مسیر را در پیش بگیرد... روزگاری بارگاه منور چشم و چراغ ایران، محل تجدید روحیه و عهد مردانی بود که برای اعزام به جبهه و دفاع از وطن، از جان دست شسته و از خود گذشته بودند. روزهای اعزام، فرستادگان امام رضا(ع) گوشه گوشه صحن ها را پر کرده بودند. نوحه اعزام می خواندند و اشک استجابت می ریختند. آنها که از پشت پنجره فولاد و ضریح مطهر امام رضا(ع)، دعا کردند و امام رضا(ع) برگه اعزام شان را مهر کرده بود، حال و هوای دیگری داشتند. آنها حاجت روا شده بودند و عاشقانه اشک می ریختند. بی شک همه آنها که برای وطن رفتند، از مریدان و مخلصان درگاه رضوی بودند اما بودند شهدایی که در میان وصیت نامه خود، ارادت قلبی را به نوعی به حضرتش نشان داده بودند. درست همانند شهید ابوالفضل اصلاح، که در وصیت نامه اش نوشته بود: تنها آرزوی من در درگاه خداوند متعال این است که خادم حرم ثامن الحجج علی بن موسی الرضا(ع) شوم و پدرم، اگر این آرزو نصیب من نشد از شما می‌خواهم خادمی حرم امام هشتم(ع) را به عهده بگیرید و به زائران امام رضا(ع) خدمت کنید...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

برشی از زندگی شهید اصلاح _ منبع: خبرگزاری فارس

شهید ابوالفضل اصلاح



صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«عنایت امام رضا بود (ع)»

یکی دو ماه قبل از عملیات بود که شبانه برای شناسایی به شلمچه رفتیم. موقع برگشت،ماشین مان خاموش شد و هرچه تلاش کردیم، روشن نشد. بی سیم هم نداشتیم که به کسی اطلاع دهیم. هوا رو به روشنی میرفت و لحظه به لحظه ناامیدي ما بیشتر می شد. اگر هوا روشن می شد و دشمن ما را میدید، تمام زحمات بچه ها برای شناسایی و اجرای عملیات از بین می رفت. در اوج ناامیدی، توسل پیدا کردیم به وجود نازنین امام رضا (ع)... توی همین حال و هوا بودیم که خودرویی به ما نزدیک شد و ماشین را تا مقر یدک کشید. (بکسل کرد)وقتی به مقصد رسیدیم، از او پرسیدیم: «نیروی کجایی؟» گفت: «از بچه های امام رضا بود.» تشکر کردیم و از هم جدا شدیم. وقتی به لشکر رسیدیم، تازه یادمان آمد که در آن منطقه اصلا نیرویی غیر از ما تردد نداشته است و اصلا بچه های مشهد و لشکر نصر، آن طرف ها نیستند. یادمان از امام رضا (ع) آمد و آن توسلی که در اوج ناامیدی به ایشان پیدا کرده بودیم...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: محمد قاسمی _ کتاب: آخرین حلقه رزم، ص ۱۱۵ و ۱۱۶



صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«امام رضا(ع) را قسم دادم!؟»

چند ماه قبل از رفتن در خانه با شوخي و خنده بحث رفتن به سوريه را مطرح كرد و گفت: ما هم بايد براي رفتن آماده شويم و احتمال شهادت مان هم هست. مادرمان دل نازك است و ناراحت مي‌شد و گاهي گريه هم مي‌كرد و مي‌گفت من نمي‌گذارم بروي. تلقي برادرم اين بود كه اگر به مادرمان بگويد مانع مي‌شود و نمي‌خواست با دلخوري برود. به مادر چيزي نگفت و هنگام خداحافظي چون زمان رفتنش با ايام اربعين مصادف بود گفت قصد دارم ابتدا به كربلا و بعد به حرم حضرت زينب(س) بروم. اينگونه جريان رفتنش را به خانواده گفت. رك و راست به همسرش گفته بود . براي خانمش سخت بود ولي گفته بود من به عنوان يك تكليف بايد بروم و مأموريت را انجام بدهم و قرعه فال به نام من افتاده و مرا طلبيده است. روي همين حساب همسرش به رفتنش رضايت داده بود ولي به پدر و مادر غير مستقيم گفته بود تا آنها هم ازدستش دلگير نشوند. در چندين مرحله مختلف عبدالله همسرش را متقاعد كرده بود.خانمش هم مي‌گفت وقتي ديدم كه واقعاً دوست دارد برود و مي‌خواهد در اين راه قدم بردارد من مانعش نشدم. شهادت آرزويش بود وخوشحالم كه به آرزويش رسيد. در مشهد به همسرش گفته بود، دوست ندارد به مرگ طبيعي از دنيا برود و امام رضا(ع) را قسم داده بود به مرگ طبيعي از دنيا نرود و شهادتش را همانجا از امام رضا(ع) خواسته بود.

كتاب شهدا و اهل بيت، ناصر كاوه

راوی: برادر شهید قربانی_ منبع: جوان آنلاین



شهید عبدالله قربانی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«اسمش را رضا گذاشتم!؟»

رضا پناهی عارف ۱۲ ساله‌ای ایست که شگرف ترین و عظیم ترین صحنه های از خود گذشتگی را در عمر کوتاه خود به نمایش گذاشت.روز اعزام که فرا رسید، هزار نفری برای اعزام حضور داشتند که رضا کوچک‌ترین عضو آن هزار نفر بود. وقتی خواست سوار اتوبوس شود، جلویش را گرفتند. خودم را از میان جمعیت به آنان رساندم. به آن بسیجی گفتم: لطفا سد راهش نشوید. ما نیز تمام تلاش مان را کردیم؛ ولی موفق نشدیم. گفت: جبهه که جای بچه نیست. گفتم: اگر می‌خواستید اعزامش نکنید، چرا به او کارت اعزام دادید؟ گفت: اگر از این سد هم عبور کند، به قرارگاه که برسد آنجا دیگر اجازه عبور نخواهند داد و حتما برش می‌گردانند. گفتم: شما بگذارید برود، اگر راهش ندادند برمی‌گردد. خودش را کنار کشید و با علامت دست به رضا اشاره کرد که سوار ماشین شود. رضا رفت و با سماجتی که داشت، مطمئن بودم که از سد قرارگاه هم عبور خواهد کرد. رضا خیلی عاشق امام رضا بود. قبل از بارداری رفتم حرم امام رضا (ع). از ایشان پسری خواستم که در راه خدا فدا شود. مدتی بعد از این که برگشتم، آثار بارداری در من ظاهر شد. وقتی به دنیا آمد اسمش را رضا گذاشتم. از بس که عاشق امام رضا(ع) بودم و رضا را از ایشان گرفته بودم. وقت هایی که دعوایش می کردم و ازش ناراحت بودم، چون نمی خواستم با اسم رضا دعوایش کنم، بابک صدایش می کردم. البته خودش می گفت: مرا فقط با اسم رضا صدایم کن.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: مادر شهید _ منبع: کتاب عارف ۱۲ساله



شهید رضا پناهی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«عنایت امام رضا (ع) به نیروهای تفحص شهدا»

ارتباط معنوی رزمندگان در طول دفاع مقدس با ائمه معصومین(ع) خصوصا امام رضا(ع) و توسل به وجود مبارک آن حضرت، همواره گره‌گشای مشکلات بود و شاید بتوان گفت که حال و هوای جستجوگران نور در تفحص شهدا همواره مشابه‌ترین وضعیت را نسبت به جهاد رزمندگان در دوران دفاع مقدس دارد؛ به‌طوری‌که هنوز هم شهدا پس از توسل جهادگران تفحص به امام رضا(ع) پیکرهای خود را به آنان نشان می‌دهند...

در جریان تفحص شهدا توسل به حضرات معصومین گره‌گشا بود. هیچ‌گاه از یاد نمی‌برم که در ایام منتهی به شهادت امام رضا (ع)، مدت‌ها بود که به دنبال آثار یک شهید بودیم و روزهای متوالی بدون هیچ گونه توفیقی سپری می‌شد. شب شهادت حضرت ثامن‌الحجج (ع) خسته و درمانده به حضرتش متوسل شدیم و دسته آخر، نوای ماندگار صلوات خاصه را در دشت تحت تفحص پخش کردیم. فردای آن روز هر چه شهید پیدا کردیم، یا خودشان و یا پدران شان هم اسم با امام هشتم و یا به نام‌های مشتق از آن همچون غلامرضا، امیررضا، حمیدرضا یا محمدرضا بودند و در یک نمونه خاص، در قسمت فوقانی آینه جیبی یک شهید، عبارت «اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا عَلیَّ بنِ مُوسَی الرِّضا» حک‌شده بود.

در منطقه شرهانی در حال تفحص با برادران بودیم. کار هر روز را با توسل به یکی از اهل بیت(ع) شروع می کردیم. آن روز ورد لب هایمان یا امام رضا(ع) بود. مشغول کندن و زیر و رو کردن خاک های منطقه بودیم که با عنایت امام رضا(ع) یک شهید پیدا کردیم. اما هیچ مدرک شناسایی و پلاکی همراهش نبود و برای ما زمینی ها گمنامِ، گمنام بود. اما یک برگه همراهش بود که رویش نوشته بود: «هر که شود بیمار رضا، والله شود وام دار خدا»...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: رحیم خادم عموری _ منبع: خبرگزاری دفاع مقدس

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شگفتانه امام رضا (ع)»

از روزهای ابتدایی جنگ تحمیلی تا پایان آن، حرم مطهر رضوی برای رزمندگان خراسانی نقطه ثقل بود. رزمندگان خطه خورشید با حضور در حرم حضرت رضا (ع) از آن حضرت اذن می‌گرفتند و در قالب فرستادگان رضا رهسپار جبه های حق علیه باطل می‌شدند. پیکر مطهر رزمندگان خراسانی نیز که به فیض شهادت نائل می‌آمدند بعد از تشییع، در حرم حضرت ثامن الحجج (ع) طواف داده می‌شدند و آخرین وداع صورت می‌گرفت و برای خاکسپاری به گلزار شهدای بهشت رضا، خواجه ربیع و یا شهرستان‌ها منتقل می شدند. رزمندگان خراسانی در جبهه‌های غرب و جنوب به دلیل همین تقرب و همجواری با حضرت رضا (ع) از محبوبیت خاصی برخوردار بودند و در مرخصی‌هایی که به مشهد می‌آمدند حامل پیغام رزمندگان دیگر استان‌های کشورمان به «غریب الغربا» بودند. شهید محمد ارغیانی با دوست همرزمش که اهل شیراز بود، تصمیم گرفتند پس از پایان ماموریت با هم به زیارت امام رضا علیه السلام در خراسان و هم شاه چراغ در شیراز بروند. ولی هر دو نفر، قبل از رفتن به مرخصی در سوسنگرد شهید شدند. هنگام فرستادن پیکرهای مطهراین شهدا به زادگاه شان، شهید ارغیانی به اشتباه به شیراز برده شد و پیکر مطهر دوستش نیز به خراسان فرستاده شد و هر دو شهید زیارتی را که نیت کرده بودند، بعد از شهادت شان انجام دادند ودوباره به محل زادگاه شان برگشتند...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: همرزم شهید _ منبع: دفاع پرس از مشهد

شهید محمد ارغیانی



صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

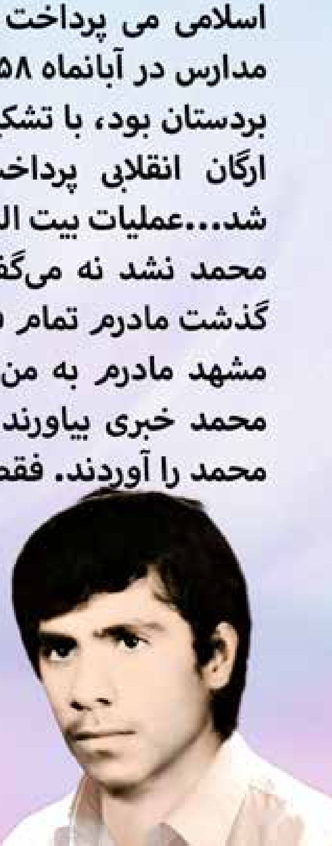
«نامه ای به امام رضا(ع)!؟»

محمد اندرخوردر سن ۷سالگی وارد دبستان شد؛ در مدرسه یکی از شاگردان ممتاز بود و هرگز از درس خواندن خسته نمی شد. اخلاق خوب و چهره معصومش، زبانزد دانش آموزان شده بود. دوران ابتدایی را با موفقیت به اتمام رساندی و وارد مدرسه راهنمایی بردستان شد. ورودش به دوره راهنمایی، همزمان با اوج گیری نهضت اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره) بود. شهید با وجودی که بسیار کوچک بود، در پخش اعلامیه های انقلابی و شرکت در راهپیمایی ها نقش موثری داشت.پس از پیروزی انقلاب اسلامی و برقراری جمهوری اسلامی، محمد همچون دیگر پیروان امام خمینی هرگز از توطئه ضد انقلاب غافل نشد و درسنگر مدرسه به پاسداری ازانقلاب اسلامی می پرداخت پس از تشکیل انجمن های اسلامی دانش آموزان در مدارس در آبانماه ۱۳۵۸؛ یکی از اعضای فعال انجمن اسلامی مدرسه راهنمایی بردستان بود، با تشکیل بسیج به فرمان حضرت امام (ره)، به خدمت در این ارگان انقلابی پرداخت و پس از پایان دوره راهنمایی، وارد دبیرستان شد...عملیات بیت المقدس که تمام شد و رزمنده ها برگشتند، هیچ خبری از محمد نشد نه می‌گفتند شهید شده، نه خبر اسارتش رو می دادند.خیلی گذشت مادرم تمام فکرش پیش محمد بود یکی از آشناهامون داشت می‌رفت مشهد مادرم به من گفت:یک نامه برای امام رضا بنویس و بخواه که از محمد خبری بیاورند لااقل اگر شهید شده، پیکرش برگردد؟چند روز بعد، محمد را آوردند. فقط استخوان هایش باق مانده بود.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: خاطرات شهید محمد اندرخو

شهید محمد اندرخو



صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«عهد و پیمان با امام رضا(ع)!؟»

ابوترابی در دوره جوانی وقتی تحصیلات دبیرستان ام را تمام کردم به مشهد رفتم و در حرم عرض کردم: ای امام رضا(ع) ما در این جا تعهد می‌دهیم که زندگی خودمان را وقف شما و راه و آئین شما بکنیم. در مقابل از شما یک خواسته دارم که در شداید و سختی‌ها و تنگنای زندگی من را رها نکنی.آنگاه راهی قم شدیم. این عهد و پیمان گذشت و من طلبه شدم و ازدواج کردم. یکی از روزهایی که تازه ازدواج کرده بودم تمام دارایی من پنج تومان بود. یک شب، شخصی در خانه ما را زد. یکی از آشنایان بود. او با حالتی مضطرب گفت: «من در تهران دچار مشکلی شده‌ام و به ۱۰۰۰ تومان پول نیاز دارم.» با وجود این که تمام دارایی من پنج تومان بود، اما نخواستم دست رد به سینه او بزنم. گفتم: «تا فردا به من مهلت بده! ببینم چه کار می‌توانم بکنم. هنگام سحر، قبل از نماز صبح به حرم حضرت معصومه(س) رفتم. آنجا متوسل شدم وعرض کردم که من به برادربزرگوارت تعهدی سپردم و خواسته اجابت بشود و یک مضطر را از تنگنا نجات بدهی. نماز صبح را خواندم و داشتم تعقیبات می‌خواندم. حرم شلوغ بود. ناگهان از پشت سر کسی دستی به کتف من زد و گفت: «آقای ابوترابی این پاکت مال شماست» و مهلت هم نداد که من تشکر بکنم. پاکت را به من داد. وقتی به خود آمدم، برگشتم که ببینم چه کسی بود اما اثری از آن شخص ندیدم. پاکت را باز کردم. دیدم ۱۰۰۰ تومان پول (همان مبلغی که خواسته بودم)، در آن گذاشته شده بود...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: خانواده شهید _ منبع: ایسنا



شهید سید علی اکبر ابو ترابی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«عاشق آستان قدس رضوی (ع) بود»

شهید عبدالمجید شعیری یازدهم آذر ۱۳۵۰ در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود ایشان در منزلی که دائما در آن فعالیت های انقلابی و در جوی انقلابی و مذهبی پرورش یافت. شهید عبدالمجید شعیری از سن شش سالگی در راهپیمایی های عید فطر و تاسوعا و عاشورا همراه مادر بزرگوارشان شرکت می کرد. در مدرسه نیز از شاگردان ممتاز و فعال انجمن اسلامی مدرسه بوده اند او در سن ۱۲ سالگی دوبار با شهید حاج علی اصغر سیبی به جبهه منطقه غرب کردستان رفت و از همین دوران بود که آرزوی شهادت تمام ارکان وجودش را فراگرفت. عبدالمجید علاقه زیادی به ائمه اطهار داشتند و به همین علت ۱۴ بار به آستان قدس رضوی مشرف شد و نیز علاقه شهید به ائمه اطهار به خصوص سالار شهیدان و امام رضا (ع) و سایر ائمه وصف ناپذیر است و از پیروان راستین امام امت بود و همواره سفارش می کردند که در راه امام قدم برداشته شود و در پی اصرار زیاد بلاخره موفق به جلب موافقت پدر شده و به این ترتیب به آرزوی دیرینه خود که اعزام به جبهه و شهادت بود رسید و در تابستان ۱۳۶۷ به منطقه اعزام شد و در تابستان ۱۳۶۷ پس از ۴۵ روز که در منطقه حلبچه بودند پس از یک مرخصی کوتاه مدت به پادگان نبی اکرم (ص) مراجعه کردند و درخواست مرخصی مجدد را نپذیرفت و با شروع عملیات مرصاد همراه گروهی از رزمندگان مخلص به اسلام آباد رفت و به آرزوی دیرین خود رسید و در روز پنجم مرداد ۱۳۶۷ مطابق با روز عید قربان خود را قربانی اسلام کردند و لقا الله پیوستند.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: مادر شهیدعبدالمجید شعیری_ منبع:نوید شاهد



شهید عبدالمجید شعیری

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«زیارت آخر امام رضا(ع)!؟»

وصیتنامه شهید محمد رضا معبودی

قسم به خدایی که این جهان را آفرید. قسم به خدایی که مرا از خاك آفرید تا اوج عظیمی بالا برد ولی دوباره به خاك برگرداند. من شهادت را آگاهانه انتخاب نمودم. محراب خونین علی(ع) را دیدم، کربلای خونین را دیدم، ولی عاشق شدم، عاشق درسی که حسین می داد. درسی که باید چون شمع سوخت اما این سوختن درد آور نبود. زیرا پاداشش همراه با سوختن بود. آنقدر التماس کردم گریه کردم بندگی کردم تا خدا مرگم را شهادت قرار بدهد. از آن روزی که خودم را شناختم گناهان فراوانی کردم به همین خاطر از موقعی که می خواهند صورتم را رو به قبله باز کنند می ترسم نکند خدا از بودن روی صورتم رو به خانه کعبه ناراحت بشود یا فشار قبر داشته باشم اما شنیدم امام حسین (ع) در خانه خدا آبروی خاصی دارد به همین خاطر در خانه حسین را زدم و دیگر دلم ترسی ندارد زیرا راه صد ساله را یك لحظه پیمودم آن هم شهادت. مادرم ناراحت نباش اگر مرگم شهادت باشد شفاعتت می کنم. یادت نرود که من و امثال من هزاران درد را تحمل می کنند اما راضی به شنیدن این که امام ناراحت است نیستند.پیکر «شهید محمدرضا معبودی» که ساعتی قبل از شهادت، آخرین آرزوی خود را زیارت امام رضا (ع) عنوان کرده بود؛ به جای شهید مشهدی اشتباهی به مشهدالرضا برده شد.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی:خانواده شهید محمد رضا معبودی _ منبع: سایت بلاغ

شهید محمد رضا معبودی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«زیارت امام رضا(ع)پس از شهادت»

دو سه روز بعد از ثبت نامبرای اعزام به جبهه، یوسف خجالتی ما درب تک تک خونه ها رو زد. از همه خداحافظی کرد. از کسایی که تا حالا حتی سلام بلند از اون نشنیده بودند. یکی یکی از همه حلالیت گرفت و فردای اون روز اعزام شد. یک ماه نشد که خبر رسید یوسف بر اثر اصابت تیر مستقیم شهید شده و پیکرش هم تو خط مقدم جبهه مونده. یعقوب برادر یوسف به منطقه رفت و مدت زیادی به دنبال جنازه یوسف گشت ولی پیداش نکرد. انگار آب شده بود رفته بود تو زمین. تا اینکه بعد از چند ماه خبر رسید که جنازه یوسف پیدا شده. یوسف عاشق امام رضا(ع) بود ولی به خاطر وضع زندگی و فقر مالی تا روز شهادتش که ۱۶ سالش شده بود، هنوز نتونسته بود بره زیارت امام رضا (ع). اما عاشقی با امام رئوف و مهربان رسم عجیبی داره. بچه های مشهد پیکر یوسف رو اشتباهاً به جای یکی از شهدا منتقل کرده بودن مشهد و دور ضریح آقا امام رضا(ع) طواف داده بودن. بعد که خانواده مشهدی تحویلش گرفتن دیدن که این شهید اونها نیست. با پیگیری های یعقوب، یوسف به شهر خودش برگشت و... الان سال هاست که یوسف، مرد کوچک روستای ما مردانه در ورودی روستادر گلزار شهدا زنده و بیدار منتظر مهدی (عج) است که میاد و یوسف دوباره مرد شدنش رو در رکاب ایشان ثابت میکنه

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی:برادر شهید عامری _ منبع: نوید شاهد



شهید یوسف عامری

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«از کرمانشاه تاهمجواری با امام رضا(ع)»

روز تولد امام رضا(ع) توی کرمانشاه به دنیا آمده بود. از بچگی علاقه شدیدی به آقا داشت. همیشه ما را به امام رضا(ع) قسم می داد. هر روز که مدرسه می رفت همراهش مهری بود که پشتش عکس امام رضا(ع) درج شده بود، آن هم توی خفقان قبل از انقلاب. وقت نماز که همه می رفتند توی حیاط مدرسه، محمد مهرش را درمی آورد و نماز می خواند. بعد از نمازها می آمد کنار من و ازم می خواست از غریبی، از کرامت، از رئوف بودن امام رضا(ع) براش بگم؟من هم از کتابی که داشتم براش می خوندم... یک روز که محمد آمده بود برای مرخصی، گفت: بابا خیلی دلم می خواد برم مشهد، پابوسی آقا امام رضا(ع). گفتم : خُب، بابا چند روز دیرتر برو جبهه، برو مشهد زیارت آقا امام رضا(ع). گفت: همه بچه ها تو جبهه دلشون می خواد برن زیارت امام رضا(ع) و نمی تونن برن. من هم مثل اون ها. از طرف دیگه دفاع از کشور واجبتره. آقا هم بیشتر راضی است. و مشهد نرفت. رفت سنندج و حدود یک ماه بعد هم شهید شد.به ما گفتند: بیاین توی معراج شهدا و جنازه شهیدتان را تحویل بگیرین. وقتی رفتیم، دیدیم جنازه اون نیست. تحقیق کردند، گفتند جنازه شهدا را اشتباهی بردند مشهد برای تشییع. وصیت نامه محمد را که خوندیم ، نوشته بود: پدرم و مادرم ، اگر برای تان ممکن است مرا کنار امام رضا(ع) دفن کنید. ما هم حسب علاقه و وصیت محمد، گفتیم همان مشهد کنار امام رضا(ع) به خاک بسپاریمش. ما هم از کرمانشاه آمدیم مشهد...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: مجله امتداد حوزه ، مصاحبه با پدر شهید

شهید محمد مردانی



صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«با خواب امام رضا(ع) عاقبت به خیر شد!؟»

فکرش را بکن امام رضا (ع) تو را در خانه و اتاق خود دعوت کرده باشند و تو مهمان حضرت باشی. اگر عاقل باشی، به جای این‌که به در و دیوار نگاه کنی و ببینی که امام چه خوردنی‌ها و نوشیدنی‌هایی برایت می‌آورد (کاری که خیلی‌های در حرم می‌کنیم)،به دنبال گرفتن یک توشه گران‌بها خواهی بود. تقریباً همین اتفاق برای زید،برادر امام رضا(ع)افتاد وحضرت یک توصیه مهم به او کردند تو زید را فراموش کن، خودت را جای او بگذار و بدان حضرت مستقیم به تو می‌فرمایند: اتَّقِ اللَّهَ- فَإِنَّا بَلَغْنَا مَا بَلَغْنَا بِالتَّقْوَى- فَمَنْ لَمْ يَتَّقِ وَ لَمْ يُرَاقِبْهُ فَلَيْسَ مِنَّا وَ وَ لَسْنَا مِنْه.بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۴۶،ص: ۱۷۶

امام رضا: تقوای الهی پیشه کن! ما (اهل‌بیت) که به این مقام رسیده ایم، از تقوی و پرهیزگاری است. هر کس با تقوی و پرهیزگار نباشد، از ما نیست و ما از او نیستیم.در ایام ولادت و شهادت، در حرم یا بیرون از حرم، یاد این حدیث بیفتیم و ببینیم چه‌قدر امام رضایی شده‌ایم!

۴ شهریور ۱۳۳۶، در روستاي مزارعي از توابع شهرستان دشتستان چشم به جهان گشود. پدرش ا لله کرم، کشاورزي مي کرد و مادرش خاتون نام داشت. تا پايان دوره راهنمايي درس خواند. کشاورز و کارگر بود. در کویت کار می‌کرد. بعد از حمله رژیم بعث به ایران، خواب امام رضا (ع) را دیده بود. حضرت بهش فرموده بود: به ایران حمله شده، نمیایی از حریم ما دفاع کنی؟برگشت ايران و از سوي بسيج در جبهه حضور يافت. ۲۰ آبان ۵۹ در جبهه ذوالفقاريه آبادان آسمانی شد. مزار امرالله در روستاي مزارعي واقع است...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع: خاطرات شهید امرالله دهداری

شهید امرالله دهداری

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«برات شهادتش را از امام رضا(ع) گرفت»

مهدی از من کوچک‌تر بود. عاشق شهادت بود. هر وقت به سوریه می‌رفت، می‌گفت دعا کنید شهید بشوم. به او می‌گفتم مهدی اینقدر دعا نکن زود شهید شوی، بگذار کمی سنت بالاتر برود تا ما اعضای خانواده تو را خوب دیده باشیم و بعد شهید بشوی. آخر سر هم براتش را از امام رضا(ع) گرفت. مشهد به زیارت امام رضا(ع) رفت و دیگر نیامد تا ما ببینیمش. رفت به سوریه و خبر شهادتش آمد.پیکرش را که دیدم ، نگاهش جگرم را سوزاند. دلم کنده شد. شکسته شدم. وقتی پیکرش را دیدم به او گفتم : مهدی دست ما را هم بگیر و سلام ما را به آقا امام حسین(ع) و حضرت زینب(س) برسان و بگو به ما صبر زینبی بدهد. خدا ریشه اسرائیل و آمریکا را ریشه کن کند که اینگونه جوان‌های ما را به شهادت رساندند. و امیدوارم امام زمان(عج) زودتر ظهور کند و ریشه این ظلم را نابود کند. مهدی سه فرزند دارد. دختر بزرگش ۱۴ ساله است است. دختر دومش کلاس سوم است و پسرش ۶ ماهه است. به دختر دومش گفتم بابا رفته بالای ابرها از آنجا نگاهت می‌کند. اما او کوچک است و درک نمی‌کند و کم طاقت است.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: خواهر شهید، خبرگزاری تسنیم

شهید مهدی لطفی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«یا معین الضعفا(ع)»

پس از پایان روزهای جنگ، ایامی که تقریباً همه رزمنده‌ها به شهرهای شان بازگشتند، عده‌ای همچنان در بیابان‌های تفتیده جنوب ماندند. کارهای ناتمامی مانده بود که آنها را به خود می‌کشید. یافتن پیکرهای شهدایی که اکنون خانواده‌های شان، منتظر بازگشت‌شان نشسته‌اند. چرا که دیگر رزمندگان، یا خودشان آمده‌اند یا پیکرهای شان، اما این لاله‌ها نه خودشان بازگشتند و نه پیکرهای شان... برادران تفحص اکنون در پی تقدیم هدیه‌ای برای مادران این مردان بودند. آن هم در روزها و شب‌هایی پی‌درپی. از صبح تا ظهر، هفت شهید کشف شد. رمز حرکت آن روزمان امام رضا(ع) بود... گفتیم حتماً یک شهید دیگر کشف می‌شود، اما خبری نشد. خبر رسید امام جماعت مسجد امام جعفر الصادق(ع) در شهر العماره عراق، نزدیک به ۱۵۰ پیکر را آورده تحویل ما بدهد. موجی از شادی در بین بچه‌ها حاکم شد. سر قرار رفتیم. اجساد داخل یک کانتینر بود. یکی یکی آنها را از ماشین پیاده کردیم، اما همه اجساد عراقی بود که خودمان کشف کرده و تحویل شان داده بودیم و آنها هم اجساد را مخفی کرده و به خانواده‌ها نداده بودند. از بین آن همه جسد عراقی، پیکر یک شهید کشف شد.با هفت شهید کشف شده در صبح، شد هشت شهید، که پشت لباسش نوشته بود؛ «یا معین الضعفاء»...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: محمد احمدیان_ منبع: خبرگزاری دفاع مقدس



شهید گمنام

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شهید پورهنگ، ملقب به شهید امام رضایی»

محمد خیلی امام رضایی بود. تقریبا همه کسانی که او را می شناختند، این را می دانستند.هر وقت عازم مشهد میشد، چند نفر را هم همراه خود می کرد و گاهی خرج سفرشان را هم میداد. آنقدر زود دلش برای امامش تنگ می شد که هنوز عرق سفرش خشک نشده، دوباره راهی می شد. می گفت: امام رضا خیلی به من عنایت داشته و کم لطفی است اگر به دیدارش نروم. همیشه باب الجواد را برای ورود انتخاب می کرد. گاهی ساعت ها می نشست همانجا و چشم می دوخت به گنبد و با حضرت حرف می زد. می گفت اگر اذن دخول خواندی و چشمت تر شد یعنی آقا قبولت کرده. مانند خیلی از بزرگان حرم را دور می زد و از پایین پا وارد حرم می شد. مدتی در صحن می نشست و با امام درد و دل می کرد. سفر کربلا را هم از امام رضا گرفته بود.موقع برگشت روی یکی از سنگ های حرم تاریخ سفر بعدی اش را می نوشت و امام هم هر دفعه ان را امضا می کرد. در که باز شد به آن پرستار گفتم : دستگاه را کجا میبرید؟ ببرید در اتاق و دوباره تلاش کنید؛ دوباره برمی‌گردد. مدام به خودم امید می دادم که اینها اشتباه می کنند و محمد دوباره برمی گردد... بعد رفتم توی اتاق و همسرم را دیدم. توی روضه‌ها از بچگی شنیده بودیم که می‌گفتند پاره‌های جگرشان توی تشت می آمد و عزیزان شان می دیدند. من وقتی وارد اتاق شدم ، این صحنه را دیدم. تخت همسرم پر بود از تکه‌هایی از جگرش. حالش بد شده بود و سرانجام هم شهید شد.



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: همسر شهید مدافع حرم _ منبع: خبرگزاری مشرق

شهید محمد پورهنگ

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«شهادت دو روحانی امام رضایی در حرم رضوی»

از ابتدای تاریخ اسلام مشرکان و کفار و منافقان کمر به سرنگونی پرچم اسلام بستند و این شهدا بودند که با نثار خون خود بیرق اسلام را برافراشته نگه داشتند.شهید قلب تاریخ است چون در این حساس‌ترین مقطع تاریخ اسلام، این شهدا هستند که نقشه همه شیاطین را نقش بر آب می‌کنند و بشریت را به سوی سعادت سوق می‌دهند. حادثه تلخ و ناگوار ۱۶ فروردین ماه ۱۴۰۱حرم مطهر رضوی و حمله عامل تکفیری به ۳ روحانی که منجر به شهادت ۲ نفر و مصدومیت یک نفر از آنان شد، با وجود تلخی و غمباری این حادثه، منجر توجه اجتماعی به زندگی افرادی شد که فارغ از دیده شدن و به دنبال تریبون خاص بودن، به دنبال خدمت رسانی به قشر محروم جامعه بودند. شهیدان اصلانی و دارایی شهدای مدافع حرم راه اهل بیت(ع)، خصوصا امام رضا(ع)، می باشند. چه مرگی از این زیباتر که انسان در راه اهل بیت(ع) و در صحن و سرای رضوی و در مقابل دیدگان امام رئوف، امام رضا(ع) به شهادت برسد؟ قطعا این واقعه برای همسران و فرزندان این شهدا بسیار سخت و ناگوار است، اما دنیا بداند روحانی های جهادگر در خانه امام رضا(ع) شهید شدند وقطعا فرزندان وخانواده شان مورد عنایت ویژه ثامن‌الحجج(ع) خواهند بود.

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

شهید محمد صادق دارایی

شهید محمد اصلانی



صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«زیارت امام رضا(ع) در آخرت دستمان را می گیرد!؟»

حاج حمید اعتقادخاصی به زیارت اهل بیت(ع)،خصوصا زیارت امام رضا(ع) داشت و هرسال هم سعی می کرد همه باهم به زیارت امام رضا (ع) برویم. من از این نیت و تصمیم حمید تعجب می کردم و به یاد دارم از هزینه های غیر ضروری صرف نظر می کرد ولی برای زیارت علاوه بر تقبل هزینه وقت هم می گذاشت و هم راحت پول خرج می کرد. روزی از او دلیل اصرارش بر زیارت راپرسیدم.در جواب گفت:همین زیارتهاست که در آخرت دستمان را می گیرد. روایت داریم در صورتی که نمی توانید خودتان زیارت انجام بدهید اگر شده کسانی را نائب بگیرید و دور خانه خدا طواف کنند. این روایت نشان اهمیت زیارت دارد.سید نصرالله تقوی فر، پدر حمید، در عملیات خیبر شهید شد. حمید گفت: می‌خواهم روزه‌های قضای پدر را بگیرم. از آن به بعد، حمید نه فقط در ماه مبارک رمضان، بلکه در بسیاری از روزهای دیگر سال هم، روزه بود. ماجرا به همین‌جا ختم نشد. ۲ سال بعد که «سید خسرو»، برادر حاج حمید در عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید، گفت:حالا نوبت روزه‌های داداش است! و شروع به گرفتن روزه‌های قضای او کرد. به جز عید فطر و عید قربان و روزهای معدودی، همیشه روزه بود!حمید بیش از ۳۰ سال روزه بود حمید گاهی به دلیل مسئولیتش در سپاه قدس، مهمانان خارجی را همراهی می‌کرد و با آنها به هتل می‌رفت. با این حال، بعد از این ماموریت‌ها، وقتی ساعت ۱۱ شب به خانه برمی‌گشت، هنوز روزه بود! حتماً می‌پرسید: چرا؟ چون ترجیح می‌داد با غذای ساده خانه افطار کند نه غذاهای تجملاتی هتل...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: همسر شهید تقوی فر_منبع: کتاب: سرزمین بی‌فصل

شهید سیدحمید تقوی فر



صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«خادم امام رضا(ع) شده بود!؟»

«محمدرضا» عقیده داشت نیروی تخریب حرف اول را در عملیات می‌زند و وقتی می تواند به خوبی وظیفه خود را انجام دهد که از جهت معنوی پختگی لازم را پیدا کرده باشد. در مدت حضورش در جبهه ۳ مرتبه مجروح شد اما هر بار با حال مجروحیت دوباره به منطقه برگشت. او هر چه به شهادت نزدیکتر می‌شد، خود ساخته‌تر می‌شد. او در آخرین دفعاتی که به مشهد آمده بود، روی تشک نمی خوابید، بسیار کم می خورد، روزها روزه می‌گرفت و شبها را تا صبح به عبادت می‌پرداخت. در آخرین مرخصی سعی کرد هر چیزی که ذره‌ای علاقه او را جلب می کرد از دل بیرون کند، تمامی عکس‌هایی را که گرفته بود، نامه‌هایی را که در مدت مبارزه در «لبنان» برای همسرش فرستاده بود، از بین برد و وقتی سؤال همسرش را شنید، در پاسخ گفت: «اگر قرار است شهادت نصیبم شود، می خواهم خالص خداوند را ملاقات کنم».
محمد رضا توی جبهه بود. خوابش رادیدم. از در که آمد داخل لباس خدام امام رضا (ع) را پو شیده بود. یک روحانی سید هم همراهش بود. انگار که عجله داشته باشد. آمد جلو و گفت: امام رضا (ع) مرا به خادمی خود قبول کرده. حالا هم آمدم با تو خداحافظی کنم. این را گفت و رفت. از خواب که بیدار شدم خیلی پریشان بودم تا اینکه خبر شهادتش را آوردند. حساب که کردم همان شبی که آمده بود به خوابم، مهمان امام رضا (ع) شده بود...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه
راوی: همسر شهید _ منبع: کتاب خط عاشقی ۲



شهید محمدرضا نظافت

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«حال و هوای خاص در حرم امام رضا(ع)»

از خصوصیات بارز شهید دیالمه می توان به آتش به اختیار و اهل مبارزه با تفکرات انحرافی بودن، داشتن ارتباطات گسترده با جوانان و کار کردن به صورت تشکیلاتی، تلاش و پشت کار شبانه روزی، دین‌مداری و تعهد به شرع، ساده زیستی و زهد و توجه داشتن به مباحث اصولی و بنیادین اسلام اشاره کرد... عبدالحمید دیالمه هفته ای چند بار به همراه دوستانش برای نماز صبح می رفت حرم امام رضا (ع). شب شام غریبان هم به رسم مردم مشهد، نیمه شب شمع به دست به سمت حرم راه می افتادند. اگر کسی نبود یا رویش نمی شد که بخواند، خودش شروع می کرد به مداحی. حال و هوایی داشت...در جلسه بررسی کفایت سیاسی ابوالحسن بنی‌صدر در مجلس شورای اسلامی که به تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ برگزار شد، آیت‌الله سیدعلی خامنه ای پنج دقیقه از وقت خود را در اختیار دیالمه گذاشت. دیالمه پشت تریبون قرار گرفت و شروع به صحبت کرد: «چند ماه قبل از ریاست جمهوری آقای بنی‌صدر در دانشکده پزشکی دانشگاه مشهد گفتم که ریاست جمهوری بنی صدر برای اسلام و انقلاب اسلامی ما یک فاجعه است. چرا که به ولایت فقیه، سرسوزنی اعتقاد ندارد و این امر باعث می‌گردد که نهایتاً در مقابل امام ایستاده و مشکلات عظیمی را ایجاد نماید. آن روز به دلیل عدم امکان برای طرح مسائل اصلی و بنیادی، بسیاری با این بیان مخالفت کردند ولی برای من که علائم خطر را به وضوح می‌دیدم مسئله از روز نیز روشن‌تر بود.»

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: دوستان شهید _ منبع: کتاب دیالمه



شهید عبدالحمید دیالمه

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«یا امام رضا(ع)شهادت را به من بده»

حسین دوره‌های فرماندهی برون مرزی و جنگ‌های نامتقارن را دیده بود. در سال ۱۳۹۳ دوره آموزشی سخت نظامی را در یزد گذرانده بود و در میان ۷۰۰ نفر، جزو ۵ نفر اول شده بود. تخصص اصلی‌اش هم تخریب و انفجار بود. از آنجایی که مدتی هم در حفاظت حرم رضوی مشغول بود، تجربه لازم برای حضور در جبهه مقاومت را به دست آورده بود. اسمش حسین بود، اما هم محله‌ای‌هایش او را «یوسف» صدا می‌کردند، یوسفی که با زیبایی چهره‌اش همراه باصفای وجودش،کمک‌حال همه محل بود.وقتی هم به لشکرفاطمیون رفت، لقبش شد: «قمر فاطمیون»...از ۲۰ سالگی، ۲۵ بار به کربلا رفته بود. موقع مرخصی‌هایش هر طور بود خودش را به کربلا می‌رساند. برای همین وقتی عراقی‌ها پاسپورتش را دیده بودند، به او گفته بودند: أنت مجنون! پسرم با شهید عارفی خیلی رفیق بود. کارهای اعزامشان را باهم انجام دادند. وقتی دوستش شهید شد، برگشت. در اعزام بعدی هم، حسین شهید شد. حسین سال آخر شهادتش هرماه برای خدمت به حرم امام حسین می‌رفت. در حرم امام کفشداری درست کرده بود. وقتی خدام حرم از او پرسیدند چه چیزی می‌خواهد؟گفته بود:گوشه چشمی از امام.اول راضی به رفتنش نبودم تا اینکه یک روز مرا به حرم امام رضا (ع) برد و گفت: من از امام رضا(ع) دو حاجت را خواستم؛ یکی اینکه همسری به من عنایت کند که اهل هیأت باشد و دیگر اینکه خدا مرگ مرا در بستر قرار ندهد...



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: مادر شهید _ منبع: خبرگزاری فارس

شهید حسین هریری

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«دفن در جوار امام رضا(ع)»

دو روز قبل از عملیات حصر آبادان در ۵ مهر ماه ۱۳۶۰ طی تماس تلفنی او را تهدید به مرگ کردند.هاشمی نژاد با این زنگ تلفن به یاد رؤیای چند روز پیش افتاد.بانزدیک شدن شعله‌های آتش به امام خمینی،تلاش سید برای خاموشی آتش فایده نبخشید. تمام لباس‌های امام سوخت ولی امام سالم ماند. او با تعبیری عاشقانه گفت: همه یاران امام چون لباس اویند و شهید خواهند شد. که با خواست خدا من هم از شهدا خواهم بود. اما خورشید وجود امام عزیز همچنان می‌تابد.عبدالکریم که عاشق شهادت بود، وعده امام خمینی که،من با اجل طبیعی از دنیا میروم تو به فکر خودت باش را لحظه‌ای بیاد آورد. و در انتظار شهادت روز شماری می‌کرد. رؤیای یار وفادارش واعظ طبسی نیز بر شهادت وی گواه بود. وی در عالم خواب می‌بیند: شهید مظلوم بهشتی وارد مشهد شد. و در صحن امام نشست و با آقای طبسی وارد شد تا با او به عنوان مهمان صحبت کند، ناگاه شهید بهشتی جلو آمد و گفت: شما فعلا تشریف داشته باشید. با شما فعلا کاری نداریم، بلکه با آقای هاشمی نژاد کمی کار خصوصی داریم.» هاشمی نژاد شیدای جواد الائمه (ع) بود و به آن حضرت چون دیگر امامان عشق می‌ورزید. یکی از بستگان بسیار نزدیک هاشمی نژاد، پس از شهادت او در عالم خواب، خود را بالای قبر شهید در حرم رساند. اما با قبر خالی شهید مواجه گردید، با جستجوی فراوان او را، داخل ضریح امام رضا (ع) دید که نشسته است. خطاب به شهید گفت: شما که در دنیا با همه لیاقتها، پست‌های پیشنهاد شده از سوی امام خمینی را قبول نکردید. حالا در ضریح به چه کاری اشتغال دارید؟ سرش را بالا آورد و گفت داخل قبر جایم خیلی تنگ بود. اینجا آمده‌ام و مسئولیت تنظیم ملاقات های امام جواد علیه‌السّلام را قبول کرده‌ام...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: سید احمد هاشمی نژاد _ منبع: ویکی فقه

شهید سیدعبدالکریم هاشمی نژاد

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«عنایت امام رضا(ع) به شهید تیموریان»

کودکی پابه عرصه ی هستی می گذارد که پدر بزرگ نامش را فریدون می گذارد، همان کودکی که با توسل مادرش به امام رضا(ع) شیرینی را به این خانه آورد. با خودم خواب های مادر محمد را مرور می کنم «خواب دیدم امام رضا(ع) نوزادی را که در پارچه ی سرخ رنگی پیچیده شده به سوی من می فرستد. و چندی بعد خوابی دیگر، دوباره خواب می بینم کنار رودخانه ی آبی ایستاده ام و سنگ گرانبهایی از دستم به داخل آب میافتد، با خودم می گویم این سنگ چقدر برایم با ارزش بود...» شاید آن روز سیده هاجر حتی به ذهنش هم خطور نمی کرد که تعبیر این دو رؤیا «محمد و شهادت محمد» باشد. محمد بعد از هر عملیاتی به پابوس آقا امام رضا(ع) می رفت و بعد از آن که روح و جان در فضای معنوی حرم صیقل می داد برای دیدار با خانواده اش به آمل می رفت. راستی کسی نمی داند بین او و آقا امام رضا(ع) چه گذشته بود! شاید محمد می رفت برای تجدید عهدی که از کودکی با آقا بسته بود. سرانجام پیکر پاک محمد را که اشتباها با شهدای لشکر ۵نصر به مشهد می برند.آری! قسمت محمد بود که برای آخرین بار با شهدای مشهد دور حرم آقا طواف داده شود و این گونه به «آخرین زیارت » مشرف می شود و بعد از سه هفته به آمل برمی گردد تا روی دست های مردم انقلابی و مؤمن آمل تشییع و در



کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: خانواده شهید _ منبع:خبرگزاری دفاع مقدس

شهید محمد تیموریان

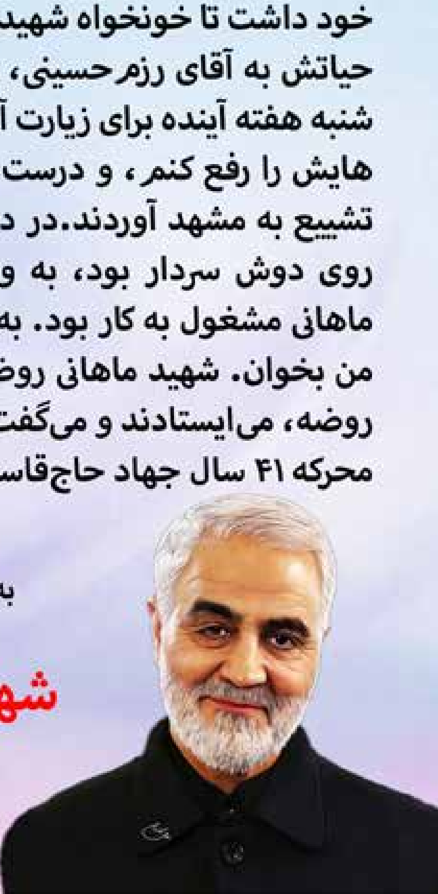
صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«نگین انگشتر حاج قاسم، از شیشه حرم بود»

سردار سلیمانی همواره به ائمه اطهار بخصوص امام رضا (ع) ارادت خاصی داشت و دلدادگیش نسبت به ثامن‌الحجج (ع) او را ملبس به لباس فرم خادمی آستان مقدس رضوی کرده بود. او انگشتر سبز رنگی در دست داشت و یک بار خودش قصه‌اش را برای همه تعریف کرد: «یک وقت با خودتان نگویید که حاج قاسم انگشتر زمرد در دستش دارد، نه نگین این انگشتر، شیشه‌های کریستال‌های شکسته شده حرم مطهر امام رضاست، که در انفجار تروریستی که همزمان با روز عاشورای حسینی در خرداد سال ۱۳۷۳ باقیمانده بود.» حاج قاسم همیشه نشانی از آن حمله تروریستی را همراه خود داشت تا خونخواه شهیدان و تروریست ها باشد. سردار در آخرین هفته حیاتش به آقای رزم‌حسینی، استاندار وقت خراسان رضوی، گفته بودند سه شنبه هفته آینده برای زیارت آقا امام رضا(ع) به مشهد می‌آیم تا همه خستگی هایش را رفع کنم، و درست در همان روز پیکر مطهر شهید بزرگوار را برای تشییع به مشهد آوردند.در دفاع مقدس هم زمانی که فشار زیاد کار و جنگ روی دوش سردار بود، به واحد مخابرات می‌رفتند که در آنجا شهید علی ماهانی مشغول به کار بود. به او می‌گفت که روضه حضرت زهرا (س) را برای من بخوان. شهید ماهانی روضه می‌خواند و او گریه می‌کردند. پس از اتمام روضه، می‌ایستادند و می‌گفت خستگی کار از تنم بیرون رفت. در واقع، نیروی محرکه ۴۱ سال جهاد حاج‌قاسم عشق و توسلش به اهل بیت(ع) بود...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

به گزارش خبرنگار، خبرگزاری جمهوری اسلامی



شهید حاج قاسم سلیمانی

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«آقا دلبسته و دلباخته امام رضا(ع) است»

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای: «سعی کنید درحرم امام رضا ولو دو دقیقه، ولو پنج دقیقه، دل را فارغ کنید از بقیّه‌ی شاغل ها و متّصل کنید به معنویّتی که در آن‌جا حضور دارد و حرف تان را بزنید. به زبان خودتان هم با امام رضا حرف بزنید. اشکال ندارد. گفت: گوش کن با لبِ خاموش سخن میگویم ، پاسخم گو به نگاهی که زبان من و توست» ۶/۱/۱۳۸۲...

اگر بخواهم در یک کلمه بگویم ، آقا نسبت به امام رضا«ع» از خود بی خود می‌شوند. عشق به حضرت رضا«ع»در ابعاد گوناگون زندگی ایشان، همواره جاری و ساری بوده است. به هرحال دلبسته و دلباخته امام رضا هستند. گاهی اوقات دیده‌ام که در آنجا نماز جعفر طیار می‌خوانند. وقتی هم که آقا مشرف می‌شوند،چون نمی‌خواهند مزاحم مردمی بشوند که درحال زیارت هستند.محلی هست که می‌روند و می‌نشینند و زیارت می‌خوانند. اهتمام مقام معظم رهبری، به مراسم محرم و فاطمیه که برای همه روشن است. علاوه بر آن در مناسبت‌های خاص در داخل منزل شان، هم و در جمع خانواده، مراسم توسل و حدیث کسا دارند...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

راوی: محمدی گلپایگانی مسئول دفتر مقام معظم رهبری

در گفتگویی با ماهنامه پاسدار اسلام



مقام معظم رهبری
امام خامنه ای

صلی الله علیک یا علی بن موسی الرضا المرتضی

«خدمت به زائرین امام رضا(ع)»

امام خمینی همواره به زیارت حرم ائمه و معصومین عنایت ویژه ای داشته و زیارت هر شب ایشان در ایام تبعید در نجف در حرم امیرالمومنین(ع) و حضور در کربلا و زیارت حرم سیدالشهدا(ع) در ایام زیارتی آن حضرت و حضور و زیارت مرتب و منظم هفتگی ایشان در حرم حضرت معصومه (س) در طول سال های حضور در قم و اهتمام به زیارت حرم ائمه مدفون در کاظمین و سامراء و حرم عبدالعظیم حسنی، همگی گویای عشق و ارادت امام عاشقان به زیارت مشاهد مشرفه هست. امام عنایت ویژه ای به حضرت رضا(ع) داشته و در فرصت هایی که به دست می آوردند به زیارت آن امام مشرف می شدند. در یکی از سالها، امام با چند تن از علمای دیگر، برای زیارت مرقد حضرت امام رضا علیه السلام به مشهد رفت و در آنجا خانه ای اجاره کردند . آنان هر روز بعد از ظهر به طور دسته جمعی به حرم مطهر می رفتند و پس از زیارت و خواندن دعا به خانه مراجعت می کردند و در حیاط می نشستند و چایی می خوردند . امام هم هر روز همراه بقیه به حرم می رفت . ولی پس از زیارت، زودتر برمی گشت و حیاط را جارو می کرد؛ فرش را می انداخت و چای آماده می کرد . روزی یکی از همراهان پرسید: حیف نیست شما برای خاطر دوستان و پذیرایی از آنان دعا و زیارت را مختصر می کنید؟ پاسخ داد: ثواب این کار از زیارت و دعا کمتر نیست...

کتاب شهدا و اهل بیت، ناصر کاوه

منبع : مردان علم در میدان عمل، ج ۷، ص ۱۷۰



رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران

امام خمینی(ره)

یا علی بن موسی الرضا المرتضی

آن شب غلامعلی توی همان صحن همیشگی که به امام رضا(ع) توسل می کرد، با مولا قرار گذاشت چهارده قدم به سمت ضریح بردارد و باهرقدم یک بیت برای امام رضا بگوید. قدم برمی‌داشت، اشک‌هایش می‌ریخت و زیر لب زمزمه می‌کرد و می گفت:

قربون کبوترای حرمت...

قربون این همه لطف و کرمت...

هنگامی که عاشقان و شیفتگان امام رئوف پا در حرم منورش می‌گذارند، از کودک و جوان و پیر، همگی چشم شان به گنبد طلایی امام رضا(ع) و کبوترهای حرم می‌افتد، ناخودآگاه بعد از عرض سلام و ادب به ساحت قدسی آن امام همام، این شعر را در زیر لب زمزمه می‌کنند: قربون کبوترای حرمت، قربون این همه لطف و کرمت، از روزی که با تو آشنا شدم، مورد مرحمت خدا شدم، گفته‌ای هر کی بیاد به پا بوسم، تو گرفتاری بدادش می‌رسم، منم امروز به زیارت اومدم، به امیدی در خونه‌ات اومدم گفته‌ای هر کی بیاد به دیدنم، من میام سه جا بهش سر می‌زنم، توی قبرم رضا جون منتظرم، که بزاری کف پاتو رو سرم، از گناه بال و پرم سوخته شده، چشم من به حرمت دوخته شده...

شاعر این اشعار کسی نیست جز یکی از ذاکران و مداحان اهل بیت(ع) که در پنجم مرداد سال ۱۳۶۷ در عملیات «مرصاد» با ذکر یازهرا(س) ردای شهادت را پوشید و به دیدار معبودش شتافت، شهید"غلامعلی جندق" معروف به "غلامعلی رجبی"، شهرت را در اسمانها مي خواست نه روي زمين واز تظاهر وشهرت طلبي بيزار بود وخواهان شهرتي جاويدو ابدي از خداوند متعال وائمه معصومين بود و همين خلوصش باعث شده در تمامي محافل ومجالس ودر جاي جاي ميهن اسلامي بارها وبارها از وي به نيكي ياد و اشعارش در مجالس توسط مادحين خوانده شود. تقريبا هر روز در حرم امام رئوف در همه ایام برای حضرت رضا(ع) اشعارش خوانده شود وزائرین نائب الزیاره ایشان باشند. یا علی ابن موسي الرضا(ع)، مالك ملك بي انقضاء، تاج اريكه ارتضاء، سلسله دار حسن القضاء، شمس قلمرو مرتضي، نام علي مرام، علي هشتمين امام، علي تا ميگي سلام، علي ياد كن از غلام علي، قربون كبوتراي حرمت. قربون اينهمه لطف و كرمت، شنيدم سجيتكم الكرم، شما رو رها كنم كجابرم...